میقات حج

فصلنامه

فرهنگی ـ اجتماعی ـ سیاسی ـ تاریخی



- ولایت راز بزرگ حج
- تقیه مداراتی
- تحقیقی پیرامون شعب ابی طالب
- مشکل قربانی در منی
- کتابی کهن در تاریخ مکه



بهار ۱۳۷۶

بسم الله الرحمن الرحيم

میقات حج

نویسنده:

نادر سلیمانی بزچلوئی

ناشر چاپی:

مشعر

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

میقات حج-جلد ۳

مشخصات کتاب

سرشناسه : سلیمانی، نادر، - ۱۳۳۹

عنوان و نام پدیدآور : میقات حج/ نویسنده نادر سلیمانی بزچلوئی

مشخصات نشر : تهران: نادر سلیمانی بزچلوئی، ۱۳۸۰.

مشخصات ظاهری : ص ۱۸۴

شابک : ۹۶۴-۳۳۰-۶۲۷-۰۵۴۵۰۰ریال

یادداشت : عنوان دیگر: میقات حج (خاطرات حج).

یادداشت : عنوان روی جلد: خاطرات حج.

عنوان روی جلد : خاطرات حج.

عنوان دیگر : میقات حج (خاطرات حج).

عنوان دیگر : خاطرات حج

موضوع : حج -- خاطرات

موضوع : سلیمانی، نادر، ۱۳۳۹ - -- خاطرات

رده بندی کنگره : BP۱۸۸/۸/س۸۵م۹ ۱۳۸۰

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۳۵۷

شماره کتابشناسی ملی : م۸۰-۲۵۲۴

ص: ۱

اشاره

مکّه و مدینه سرزمین وحی است؛ جایگاه فروزش شعله‌های مقدّس هدایت و تجلّی جلوه‌های سپیدی آفرین حقّ، و حجّ تبلور مکتب، تجلّی اسلام و تجسّم عینی حقایق الهی و ارزشهای قرآنی است.

جای، جای سرزمین مکّه و مدینه خاطره است، خاطره‌هایی شورانگیز، هیجانبار، جاودانه و تنبّه‌آفرین. گام، گام آن دیار مقدّس از یکسوی یادآور رادمردیها، رشادتها، نستوهی‌ها و بلنداندیشی‌های کسانی است که پروانه‌وار گرد شمع وجود رسول‌اللّه- ص- جمع شده بودند؛ و از سوی دیگر یادآور موضعهای خصمانه و پلید مشرکان، زورگویان، زراندوزان و تزویرگرایان و بالأخره جلوه‌گاه خاطره شیرین و دلربای پیروزی حقّ بر باطل و چیره شدن نیکی و پاکی در میدان جاودانه نبرد سیاهی و سفیدی و حقّ و باطل.

حجّ فراخوانی تمام مؤمنان و موحدّان است به این دیار از همه سو (مِن کُلّ فَجّ عَمیق)، تا مسلمانان با اندیشیدن به آن همه رادمردیها و ...، بلندی و والایی را بیاموزند، و با آگاهی از مواضع خصمانه شیاطین، درآویختن با سیاهیها و تباهیها و زشتیها را فراگیرند و با زنده ساختن نتایج آن همه استقامتها و شکیبها- که در آغوش کشیدن شاهد

سرمقاله

ص: ۲

زیبای پیروزی و فیروزی بود- امیدوار و نستوه در راه مقصد والا و مقصود اعلی به پیش تازند.

مؤمنان می‌روند تا با حضور در تشعشع انوار الهی در مسجدالحرام و طواف بر گرد خانه خدا، شرک را- در تمام ابعادش- از جان بزدایند، و دل را از پرتو توحید ناب بیاکنند، و با «استلام حجرالأسود» پیمان موحّدانه زیستن و با شرک در افتادن، اطاعت حقّ برگزیدن و با جبّاران درآویختن را ببندند. (۱)

حجّ دعوت است، دعوتی برای نمایش پرشکوه عشق، ایثار، سعی، تلاش، توکّل، شناخت، ستیز با یأس‌ها، نگریستن هوشمندانه به آرمانها و آرزوهای بلند، زمزمه با اللَّه، همراه شدن با پیامبر- ص-، آشناشدن با رازها و رمزهای این تعلیم بزرگ و زمینه‌های خودسازی و انسان سازی.

مسلمانان باید با این همه آشنا شوند؛ و زائران آن دیار قدس باید، این همه خاطره‌ها، آموزه‌ها، و حقایق حیاتبخش را در جان بریزند؛ تا محتوای غنیّ حجّ: «قیاماً لِلنّاس» و جهت گیری والای آن «مَنافعُ لِلنّاس» را در تمام ابعاد آن دریابند. و با درافتادن با سیاهیها، تباهیها، در آبشار زلال «یاد خدا»، خویشتن خویش را از رذالتها، ناهنجاریها و زشتیها بزدایند.

مؤمنان باید با چهره‌های بلند و نستوه آن دیار، به نیکی آشنا شوند و با زیارت آگاهانه آرامگاههای منوّر آن وادی قدس، و حضور هوشمندانه در کنار آنان، پیامبر و امامان- ع- و ... به محتوای عظیم و زندگی ساز زیارت- همگامی با آن چهره‌ها و پیمان ولایت با رسول‌اللَّه- ص- و امامان- ع- و راهروی در جهت آنان- را تحقّق بخشند. (۲)

*** با پیروزی شکوهمند انقلاب اسلامی، وتابیدن خورشید حقّ بر این دیار، و برچیده شدن دامن شب دیجور ظلم و تباهی، و دمیدن سپیده آزادی، و رخ نمودن فرشته پاکی و قداست، حضرت امام خمینی- رضوان اللَّه تعالی علیه- حجّ مانند بسیاری از تعالیم الهی از تحریف رهانیده شد و چهره راستین خود را بازیافت؛ و محتوای غنی، درگیر، وحدت‌آفرین و شرک ستیزش نموده شد؛ و اکنون نیز همچنان، پربار و هیجان‌انگیز، امّت اسلامی را به پیوند برادری از یکسوی، و در آویختن با شرک و مظاهر آن و فریاد بلند برائت از سوی دیگر فرامی‌خواند.

بعثه مقام معظم رهبری که برگزاری این کنگره سترگ و بیدارکننده را بعهده

۱- الحجّ فی الکتاب والسنّه ص ۱۱۷ «علّهٔ استلام الحجرالأسود» و نیز ص ۱۱۶.

۲- الإمام الرضا- ع- انّ لکلّ امام عهداً فی عنق اولیائه و شیعته و انّ من تمام الوفاء بالعهد و حسن الأداء زیارهٔ قبورهم ...، بحارالانوار، ج ۱۰۰، ص ۱۱۶.

ص: ۳

دارد، اکنون بـا الهـام از رهنمودهای رهگشای مقام معظم رهبری حضـرت آیـةاللّٰه خامنه‌ای- مـدّظلّه- بر آن است تا دامنه تعالیم این مراسم عظیم را بگسترانـد و ابعـاد والاـی آموزه‌هـا، خاطره‌هـا، حادثه‌هـا و حقایق نهفته در آن دیار و این عبادت انسان ساز را، هرچه بیشتر و بیشتر برنمایـد؛ و زائران و راهیـان سـرزمین پـاکی و طهارت را، در بهره‌گیری از این حرکت عظیم، به بهترین و برترین گونه ممکن، یاری رساند و «میقات» راهی است در این راه و در پی رسیدن به این هدف.

بی‌گمان گامهای نخستین است و آمیخته با نارسائیها که امید است با پیشـنهادها، راهنماییها، و همراهیهای پژوهشیان و اندیشوران در رسیدن به مقصد و مقصود، در ابعادی وسیع و با محتوایی غنی و ژرف گامهای بلندی برگیرد.

میقات

ص: ۴

حج در کلام پیشوای فقید انقلاب

حضرت آیهٔالله العظمی امام خمینی- قدس سره-

فریاد برائت ما فریاد مردم مسلمان آفریقاست، فریاد برادران و خواهران دینی ما که به جرم سیاه بودن، تازیانه ستمِ سیه‌روزان بی‌فرهنگِ نژادپرست را می‌خورند.

فریاد برائت ما، فریاد برائت مردم لبنان و فلسطین و همه ملت‌ها و کشورهای دیگری است که برقدرت‌های شرق و غرب، خصوصاً آمریکا و اسرائیل به آنان چشم طمع دوخته‌اند و سرمایه آنان را به غارت برده‌اند و نوکران و سرسپردگان خود را به آنان تحمیل نموده‌اند و از فواصل هزاران کیلومتر راه به سرزمین‌های آنان چنگ انداخته و مرزهای آبی و خاکی کشورشان را اشغال کرده‌اند.

فریاد برائت ما، فریاد برائت همه مردمانی است که دیگر تحمل تفرعن آمریکا و حضور سلطه طلبانه آن را از دست داده‌اند و نمی‌خواهند صدای خشم و نفرتشان برای ابد در گلوهای‌شان خاموش و افسرده بماند و اراده کرده‌اند که آزاد زندگی کنند و آزاد بمیرند و فریادگر نسل‌ها باشند.

فریاد برائت ما، فریاد دفاع از مکتب و حیثیات و نوامیس، فریاد دفاع از منابع و ثروت‌ها و سرمایه‌ها، فریاد دردمندانه ملت‌هایی است که خنجر کفر و نفاق قلب آنان را دریده است.

فریاد برائت ما، فریاد فقر و تهیدستی گرسنگان و محرومان و پابرهنه‌هایی است که حاصل عرق جبین و زحمات شبانه‌روزی آنان را، زراندوزان و دزدان بین‌المللی به یغما برده‌اند و حریصانه از خون دل ملت‌های فقیر و کشاورزان و کارگران و زحمتکشان، به اسم سرمایه‌داری و سوسیالیزم و کمونیزم مکیده و شریان حیات اقتصاد جهان را به خود پیوند داده‌اند و مردم

ص: ۵

جهان را از رسیدن به کمترین حقوق حقه خود محروم نموده‌اند. (۱)

و اما زائران محترم ایرانی که انصافاً شخصیت و شعور و رشد سیاسی و اجتماعی خود را در مراسم حج سال‌های گذشته به نمایش گذارده‌اند و باعث حفظ آبرو و اعتبار جمهوری اسلامی ایران شده‌اند، امسال نیز علاوه بر دقت و توجه به اعمال و واجبات حج و استفاده از این نعمت بزرگ تشرف به مکه مکرمه و مدینه منوره و زیارت خانه خدا و مرقد پاک نبی اکرم- صلی‌اللّه علیه و آله و سلم- و بقیع و تشرف به جوار تربت مطهر حضرت زهرا- سلام‌اللّه علیها- و ائمه معصومین- علیهم‌السلام- در راهپیمایی کوبنده برائت با هماهنگی و انسجام کامل در صفوف و شعارها و برنامه‌ها شرکت نمایند و از برکاتِ این اجتماع مقدس عبادی- سیاسی که نشان دهنده اقتدار مسلمین و کشور عزیز و اسلامی ایران است بهره‌مند شوند. (۲)

۱- صحیفه نور، ج ۱۹، ص ۲۰۱، ۶/ ۵/ ۶۴

۲- صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۱۳۰، ۶/ ۵/ ۶۶

ص: ۶

حج از دیدگاه رهبر معظم انقلاب اسلامی

حضرت آیهٔالله خامنه‌ای- مدّظلّه

بسم‌اللّه الرحمن الرحیم

واذن فی‌الناس بالحج یأتوک رجالا و علی کل ضامر یأتین من کل فج عمیق. لیشهدوا منافع لهم و یذکروا اسم‌اللّه فی ایام معلومات علی ما رزقهم من بهیمهٔ الانعام فکلوا منها واطعموا البائس الفقیر.

خداوند حکیم عزیز را حمد و سپاس که بر بندگان منّت نهاد و آنان را به گرد آمدن در خانه خود فراخواند و پیامبر بزرگ خود را به سردادن بانگ اذان حج بر گلدسته تاریخ مأمور ساخت. ساحت خانه را امن و امان کرد و از بتهای جاهلیت پیراست و مطاف مؤمنان و میعاد دورافتادگان و مظهر جماعت و جلوه‌گاه شوکت و مجمع امت قرار داد. بیت‌اللّه را، که سدنه کعبه و خدمه مطاف و مسعی در عهد جاهلیت اولی بازار تجارت و دکان ریاست و سیادت خود کرده بودند، از آن مردم و منبع بهره و سود آنان دانست و به زعم انحصارطلبان، از راه رسیدگان را با ساکنان، دارای حقی برابر ساخت. حج را رمز وحدت و عظمت مسلمین و هماهنگی و پیوند میان آنان قرار داد و باطل السحر بسیاری از ابتلائاتی که افراد و جوامع مسلمین براثر جداماندگی از اصل

ص: ۷

و ریشه خود به آن دچار می‌شوند، مانند: بیگانه گرایی، و خودفراموشی، و ترفندپذیری، و غفلت از خدا و اسارت در دست اهل دنیا و بدبینی به برادران و شنود سخن دشمن درباره آنان، و عدم حساسیت به سرنوشت امت اسلامی بلکه نشناختن کلیتی به نام امت اسلامی، و بی‌خبری از حوادث دیگر بلاد اسلامی، و ناهشیاری در برابر نقشه‌های دشمنان دوباره اسلام و مسلمین ... و بسی بیماریهای مهلک دیگر که در طول تاریخ اسلام بر اثر تسلط نااهلان و از خدا بی‌خبران بر زندگی سیاسی و سرنوشت مسلمین، همواره مسلمانان را تهدید کرده و در قرنهای اخیر با حضور قدرتهای استعماری بیگانه در منطقه یا دست نشاندگان فاسد و دنیا پرستشان، شکلی بحرانی و ویرانگر به خود گرفته است.

اگر حج، کنگره عظیم سالیانه مسلمانان سراسر جهان است بی‌گمان فوری‌ترین دستور این کنگره، مسائل روز مسلمانان در هر نقطه از جهان است.

این مسائل، در تبلیغات استکباری به گونه‌ای مطرح می‌شود که از آن نه درس و تجربه و امیدی به مسلمین سراسر عالم منتقل شود و نه اگر در آن حادثه سوء نیت و سوء عمل استکبار مؤثر بوده مجرمی رسوا و حقیقتی افشا گردد، و یا به طور کلی مطرح نمی‌شود. حج جایی است که باید این خیانت تبلیغاتی افشا و حقیقت آشکار شود و زمینه آگاهی عمومی مسلمانان فراهم آید.

در حج، در مدینه و مکّه، دراحد و منا و حراء، در این سرزمین که قدم مبارك رسول اکرم- صلی‌اللَّه علیه و آله- و اصحاب کرامش بر آن نهاده شده و شاهد آن رنجها و دربدریها و مبارزات و خون دلها بوده و در قدم به قدم سرزمین وحی و جهاد و قرآن و سنّت، در آن «گذشته‌ها» به تدبّر بپردازید، خود را با آن پیوند دهید، در پرتو آن، راه و جهت را بیابید، با تجربه آن، نتیجه و سرانجام راه را ببینید و به حول و قوه خدا و با توکل به او و امید به نصر او و اعتماد به توانایی خود، در آن راه و به سمت آن هدف قدم گذارید: «واللَّه معکم و لن یترکم اعمالکم».

... به حجّاج محترم ایرانی توصیه می‌کنم که از این فرصت ارزشمند برای تزکیه نفس‌و ارتباط با خدا و توبه و انابه به حضرت حق و تحصیل رستگاری روحی حداکثر استفاده را بکنند، و از دعا و تضرع و تفکر و تصفیه

ص: ۸

روح، لحظه‌ای غفلت نکنند و نگذارند که خدای نخواسته مظاهر بی‌ارزش مادی که همه جا نظائر آن را می‌شود یافت چشم و دل آنان را به خود جذب کند و این روزها و ساعتهای استثنائی را که مخصوص معنویت و تکمیل نفس وتربیت روح و ارتباط با برادران مسلمان است، به بیهودگی از آنان برباید.

خداوند همه شما را مشمول تفضلات الهی و توجهات و ادعیه زاکیه حضرت ولی عصر ارواحنا فداه قرار دهد.

ولایت راز بزرگ حج

عبداللَّه جوادی آملی

زائران بیت خدا که عازم حج و حرم مطهر رسول اکرم- صلی‌اللَّه علیه وآله- و ائمه- علیهم‌السلام- هستند عنایت کنند که ذات اقدس اله در قرآن کریم فرمود: «لِلَّهِ عَلَیَ النّاسِ حِجُّ البیت مَن استطاعَ الیه سبیلًا» (۱). اگر لِلَّهِ علی الناس حجُّ البیت است پس‌حج هم‌باید لِلّه باشد. اگرلزوم حج از طرف خدا و مال خداست (که این تعبیر

۱- آل عمران: ۹۷.

ص: ۹

مخصوص حج است، درباره نماز، روزه و مانند آن، مشابه این تعبیر نیامده است) پس انجام آن باید لِله باشد. اگر کسی به قصد سیاحت، تجارت و مانند آن، به طرف مکّه حرکت کرد، چنین حجی سرّی ندارد، چراکه سیرالی‌اللَّه نیست. مهمترین سر حج آن است که: این سیر، الی‌اللَّه باشد، زیرابه صورت «لِله عَلی النّاس» تعبیر شده است.

نکته بعدی آن است که ائمه- علیهم السلام- ازوجود مبارك رسول‌اکرم- صلی اللَّه علیه و آله- نقل کرده‌اند که:

رسول خدا- صلی‌اللَّه علیه و آله- علامت قبولی حج را به زائران بیت خدا گوشزد کرد و فرمود: اگر کسی به حج موفق شد، زیارت خانه خدا نصیبش گردید و برگشت و انسان صالحی شد، دیگر دستش به گناه و پایش به اشتباه دراز نشد، این نشانه قبولی حج او است. و اگر بعد از زیارت خانه خدا باز تن به تباهی و گناه داد نشانه مردود بودن حجّش می‌باشد. این نکته می‌تواند به نوبه خود بیانگر سر حج باشد. زیرا اسرار عبادتهای ما در قیامت ظهور می‌کند که روز ظهور باطن است.

در آن روز، هر انسانی می‌فهمد کار او مقبول است یا مردود. و سرّ رد و قبول را هم مشاهده می‌کند.

نه تنها نتیجه را، که دلیل را هم می‌بیند. در قیامت هم قبول و هم نکول مشهود است، همچنین هم سرّ قبول و هم سرّ نکول. چون روز ظهور حق و فاش شدن اسرار است «یوم تُبلَی السَّرائر» (۱) اگر کسی در دنیا توانست به مرحله‌ای برسد که نظیر قیامت بفهمد حجّش مورد قبول واقع شده یا نکول، این شخص به گوشه‌ای از اسرار حج رسیده است، و قهراً سبب قبولی یا رد عمل را هم بررسی می‌کند.

مضمون حدیثی که از وجود مبارك پیامبر- ص- رسیده اینست: اگر کسی خواست ببیند حج او

۱- طارق: ۹.

ص: ۱۰

مقبول است یا نه، ببیند بعد از برگشت از بیت‌اللّه، دست به گناه دراز می‌کند یا نه؟

اگر گناه نمی‌کند نشانه قبولی حج است و اگر باز گناه انجام می‌دهد نشانه مردود بودن آن می‌باشد.

این معنا در سایر عبادت‌ها نیز هست؛ مثلًا درباره نماز گفته شد: «انَّ الصَّلوةَ تَنهی عَنِ الفَحشاء و المُنکر» (۱)

نماز یک حقیقتی دارد که جلوی اراده‌های زشت را می‌گیرد. گرچه خود نماز یک امر اعتباری است ولی حقیقت آن یک امر تکوینی است. اگر کسی خواست کاری را انجام دهد مبادی نفسانی دارد، زیرا آن را می‌فهمد تصدیق پیدا می‌کند، شوق و عزم و اراده و مانند آن پیدا می‌شود. حالا آیا علم به «باید» هم هست یا همان «اراده» کافی است. این یک مطلب فنّی جدایی است و همه اینها جزء امور تکوینی می‌باشند.

نماز، برای نمازگزار یک نقش تکوینی دارد؛ یعنی انگیزه‌ها، اراده‌ها، شوقها، تصمیمها و عزمهای او را تعدیل می‌کند که نسبت به خیر مصمم باشد و نسبت به شر بی‌رغبت. چیزی که در محور تصمیم‌گیری انسان، سهم تکوینی دارد، حقیقت نماز است. آنچه که در انسان شوق به شرف و شرع و فضیلت ایجاد می‌کند، حقیقت نماز است. همین معنی در حج نیز هست، این روح حج است که امر تکوینی است و جلوی انگیزه‌ها و اراده‌های زشت را می‌گیرد.

نکته سوم آن است که، ابوبصیر نابینا می‌گوید:

سالی مکه مشرف بودم که وجود مبارک امام باقر، محمد بن علی- علیهما الصّلات و السلام- نیز مشرف بود. من از نشانه‌ها و علامتهایی که از راه حواس دیگر- غیر از باصره-

---

۱- عنکبوت: ۴۵.

ص: ۱۱

احساس می کردم، فهمیدم زائران زیادند. گفتم: «ما اکثَر الحَجیج وَ اعظَمَ الضَجیج!»، با تعجّب گفتم:
چقدر امسال زائر زیاد است و چه ناله‌ها دارند، در سرزمین عرفات همه مشغول دعایند. در اطراف کعبه همه مشغول طواف و نماز و زمزمه و اذکار و اشواط سبعه و ...!

امام باقر- سلام‌اللَّه علیه- به ابی بصیر فرمود: چنین نیست، ابی‌بصیر! جلوبیا.

ابی‌بصیر به‌امام نزدیکترشد، دست‌مبارک امام‌باقر- سلام اللَّه علیه- به چشم ابی‌بصیر رسید.

ناگهان وی صحرای وسیعی را دید که بسیاری از موجودات آن صحرا حیوان بودند، بر این اساس، حضرت فرمود:

«ما اقَلَّ الحجیج و اکثَر الضجیج». فرمود:

ابی‌بصیر! حاجیان کم، ناله و فریاد و سر و صدا زیاد است.

حج حقیقت انسان را می‌سازد

حج، سرّی دارد که صور نفسانی آن، حقیقت انسان را تأمین می کند.

حقیقت هر کسی را عقاید، اخلاق، اعمال و نیات او می‌سازد. حج، انسان ساز است. و اگر کسی حاجی راستین نبود انسان واقعی نیست. سایر دستورات دینی نیز این چنین است، نماز، روزه و عبادتهای دیگر، انسان سازند. و اگر کسی به حقیقت نماز و سرّ روزه راه نیافت از انسانیت سهمی ندارد. صورتش صورت انسان است ولی سیرتش سیرت حیوان.

همان که در نهج البلاغه آمده است. حضرت امیر- سلام‌اللَّه علیه- طبق این نقل فرمود: «فالصّورةُ صورةُ انسانٍ و القَلبُ قَلبُ حیوان».
قلب یعنی حقیقت آدمی. آن لطیفه

ص: ۱۲

الهی، آن روح. فرمود:

روح، روح حیوانی است اما در بدن انسان؛ یعنی قیافه قیافه آدم است ولی حقیقت حقیقت حیوان.

آنچه که حقیقت انسان را تأمین می‌کند، یا به صورت انسانیت، یا به صورت حیوانیت، همان عقاید، اخلاق و اعمال است.

حج سرّی دارد که سریره انسان با سرّ حج هماهنگ است و ساخته می‌شود. لذا وجود مبارک امام باقر– سلام‌اللَّه علیه– به ابی‌بصیر فرمود: بسیاری از اینها که می‌بینی حیوانند.

البته زائران بیت خدا که از کشور و منطقه‌های شیعه نشین حرکت می‌کنند باید خوشحال و مسرور باشند؛ چون به برکت ولایت از این شرّ و خطری که ابی‌بصیر دید مصونند.

این نکته‌ای بود که امام باقر– سلام اللَّه علیه– به ابی‌بصیر فرمود. آنگاه دستی به چشم ابی‌بصیر کشید و ابی بصیر به حالت اول در آمد و افرادی را که در عرفات بودند به صورت انسان دید. بعد به ابی‌بصیر فرمود: ابی‌بصیر! ما اگر این کارها را که نسبت به تو کردیم نسبت به دیگران هم بکنیم، دیگران هم اسرار مردم را بفهمند و ببینند که در صحنه عرفات چه خبر است، ممکن است ظرفیّت نداشته باشند و درباره ما، بیش از اندازه‌ای که هستیم غلوّ کنند. ما بندگان خداییم، عبیدیم، «لا نَستَکبرُ عن عِبادتَهِ ولا نَسْئمُ مِن عِبادَتِه». همان وصفی که خداوند برای فرشتگان و مقربین و انسانهایی که الهی هستند در پایان سوره اعراف بیان کرد، همان بیان را امام باقر– سلام‌اللَّه علیه– درباره خودشان منطبق کرده‌اند فرمود: ما بندگان حقیم. از عبادت خدا استکباری نداریم و خسته هم نمی‌شویم و در پیشگاه

ص: ۱۳

حق مُنقاد، مسلم، مسلمان و مطیعیم.

نکته دیگر از همین قبیل، سدیر سیرفی می گوید: در سرزمین عرفات محضر امام ششم بودم، دیدم جمعیت زیادی مشغول انجام وظیفه حج، دعا و مانند آنند. در قلبم خطور کرد: آیا اینها به جهنم می‌روند؟ و این همه جمعیّت بر ضلالت و گمراهیند؟- چون کسی که معتقد به ولایت و امامت علی و اولاد علی- علیهم‌السلام- نباشد و کسی که دستور روشن پیغمبر- صلی‌اللّه علیه و آله- را عالماً و عامداً زیر پا بگذارد، حقیقتش حقیقت انسان نیست.- آنگاه امام صادق- سلام‌اللّه علیه- به من فرمود: «سدیر تَامَّل» تأمّل کن. دقت کردم، دیدم در اثر تصرفی که امام ششم در من کرد، باطن بسیاری از افراد را می‌بینم که به صورت انسان نیستند. و وضع من دوباره به حالت اول بر گشت.

پس حج سرّی دارد که سیره، حقیقت و سریره انسان را می‌سازد. اگر کسی با واقعیت حج همراه بود، انسان راستین است.

و اگر برای تجارت وسیاحت، حج کرده و از ولایت سهمی نداشت، به عترت طاهره ایمان نیاورد و ... از سرّ حج محروم است.

نقش کلیدی ولایت

مسأله ولایت، نقش کلیدی دارد. لذا در روایات ما آمده است که: والی، دلیل و راهنمای خطوط کلی دین است، اگر نماز، روزه، زکات، حج و عبادتهایی مانند اینها، پایه‌ها و مبانی دین هستند، والی دلیل و مجری و مبیّن و مفسّر و نیز حافظ حدود اینهاست. متخلّفین را مجازات و امتثال کنندگان تأیید و تشویق می کند. در

ص: ۱۴

نتیجه حدود الهی را حفظ می‌نماید.

وجود مبارک پیغمبر- صلی‌اللّه علیه وآله- فرمود:

«انّی تارک فیکُم الثّقلین، کتابَ اللّه و عترتی». در وصیتنامه حضرت امیر- سلام اللّه علیه- نیز آمده است که: «اقیموا هذیْن العمودیْن وَ اِقِدوا هذینِ المصباحین»؛ یعنی این دو ستون قرآن و عترت را سر پا نگهدارید و این دو مشعل فروزان را همچنان افروخته و روشن کنید که کارتان به دست اینها انجام گیرد. اینها رهبران الهی هستند. اگر کسی حقیقت ولایت را عمداً رها کند، گرچه به نماز، روزه، زکات و حج هم موفق بشود انسان نیست؛ چرا که ولایت سر عبادتهاست و انسان ساز است.

بنابراین، طبق روایات نقل شده، دستورات دینی ظاهری دارد و باطنی که باطنش با جان ما کار دارد.

دیگران که مسأله اخلاق را در حد ملکات «فاضله» یا «رذیله» تبیین می‌کردند، مسأله تجسّم خود انسان و تجسّم انسان به صُور ملکات نفسانی را نمی‌توانستند تبیین کنند.

گرچه نقل می‌کردند و تعبداً می‌پذیرفتند که بعضی از افراد به صورت حیوان محشور می‌شوند، ولی راه علمی نداشتند. اما بر اساس دو مبنای حکمت متعالیه: «جسمانیّةُ الحدوث و روحانیّةُالبقاء» و «حرکت جوهری»، به خوبی می‌توان برای این روایات یک راه علمی درست کرد، و می‌توان پی‌برد که چطور یک شخص به صورت حیوانیت حرکت می‌کند یا به صورت انسان حرکت می‌کند، واقعاً می‌شود حیوان، در عین حالی که انسانی است که حیوان شده است. نه اینکه یک حیوانی می‌شود در عرض انسان، نظیر

ص: ۱۵

حیوانات دیگر و گرنه آن عقوبت و کیفر نبود بلکه یک حیوانی است در طول انسان؛ یعنی میمون انسان‌نما، خوک انسان‌نما، گرگ انسان‌نما و سگ انسان‌نما و مانند آن.

مطلب دیگر آن است که: در جریان حج، ذات اقدس اله فرمود: «فیه ایات بیّنات» (۱) گرچه در بسیاری از موارد مراد از آیه، اصل و علامت است ولی درباره حج فرمود:

«ایات بیّنات». آیات فراوانی در مسأله حج است. زائران بیت‌اللَّه در حج نشانه‌های زیادی می‌بینند. گاهی کسی نه به قصد حج یا عمره، بلکه به قصد تجارت به مکه و مدینه می‌رود. آن آیات تکوینی مثل آسمان و زمین و خصوصیتهای جوّی، فضایی، اقلیمی و مانند آن برای همه است.

اما یک سلسله دستورات به عنوان مناسک حج است که عدّه زیادی از راه دور و نزدیک آنجا سر می‌سایند.

در خود حج، آیات الهی است، کعبه جزء آیات الهی است. حجرالأسود، جزء آیات الهی است. مقام ابراهیم جزء آیات الهی است. اینکه سرزمین غیر ذی زرع به جایی برسد که:

«فاجعَل افئدَةً مِن النّاس تهوی الیهم» (۲) دلهای عده‌ای مشتاقانه علاقه‌مند به کعبه و زیارت خانه خدا و حرم خداست، جزء آیات الهی است ... البته این نیازی به شرح جداگانه دارد.

غَفَرَاللَّه لنا ولکم والسّلام علیکم و رحمهُاللَّه و برکاته.

قم ۱۳۷۱ هجری شمسی

۱- آل‌عمران: ۹۷.

۲- ابراهیم: ۳۷.

ص: ۱۶

مبانی حج ابراهیمی

از دیدگاه امام خمینی (۱)- رضوان‌اللَّه تعالی علیه-

قسمت دوم

۱- متن سخنرانی قبل از موسم حج سال ۱۳۷۰ در نماز جمعه تهران ایراد گردیده است. لازم به ذکر است که قسمت اول این بحث در میقات ۲ از نظر خوانندگان گرامی گذشت.

ص: ۱۷

محمد محمدی ری شهری

در جلسه قبل که در کنگره عظیم حج و در کنار مرقد مطهّر بنیانگذار حج ابراهیمی (حضرت امام خمینی- رضوان‌اللَّه تعالی علیه-) برگزار شد، مطالبی پیرامون «مبانی حج ابراهیمی از دیدگاه امام» مطرح کرده و وعده دادم که ادامه آن بحث را به دلیل اهمیّت و نیازی که به آن هست، در جلسه بعدی دنبال کنم.

ازاین‌رو بطور اجمال و اختصار اشاره می‌کنم که فلسفه حجّ از دیدگاه امام- رضوان‌اللَّه تعالی علیه- «قیام» است.

قیام برای آزادی، قسط و عدل.

قیام برای پاکسازی جامعه از انحرافات، انحطاطات و آلودگی‌ها که مهمترین آنها شرک‌زدایی از جامعه بشری است.

قیام برای منافع انسانها و کوتاه نمودن دست جبّاران و ستمگران، از سلطه بر کشورهای مظلوم و ستمدیده و منابع زیرزمینی و روزمینی آنان. و در یک جمله:

«قیام برای ساختن جامعه متکامل توحیدی و در اوج تکامل مادّی و معنوی».

محتوای حج ابراهیمی

در این جلسه موضوع سخنم «محتوای حج ابراهیمی از دیدگاه امام» است. براساس این فلسفه، محتوای حج، از احرام گرفته تا طواف و تا رمی جمرات و قربانی هرکدام معنا و مفهومی منطبق با فلسفه حج دارد.

مفهوم تلبیه

زائر خانه خدا با سر دادن تلبیه (۱) آری به حق می‌گوید و دست ردّ بر سینه باطل می‌کوبد، تلبیه، «نه» گفتن به خواسته‌های نفسانی، شیطان و استکبار جهانی است.

امام صادق- علیه‌السلام- در حدیثی که منسوب به آن حضرت است می‌فرماید:

۱- «لبیک اللهمَّ لبیک، لبیک لاشریک لک لبیک ...».

ص: ۱۸

«واحرم عن کلّ شیئٍ یمنعک من ذکراللَّه و یحجبک عن طاعهٔاللَّه».

زمانی احرام واقعی می‌بندی و لبیک واقعی می‌گویی که هر چیزی که انسان را از یاد خدا غافل می‌کند، بر خود تحریم کنی و هرآنچه که مانع از اطاعت امر حق است از سر راه برداری. مخالفت با هوای نفس، خواسته‌های شیطان و شیطان صفتان لازمه احرام بستن، به احرام حج ابراهیمی و لبیک واقعی است.

امام- رضوان اللَّه تعالی علیه- در تبیین حقیقت لبیک می‌فرماید:

«در فریضه حجّ که لبیک به حق است- دقّت می‌فرمایید لبیک- لبیک به حق و هجرت به سوی حق تعالی به برکت ابراهیم و محمّد- ص- است. مقام «نه» بر همه بتها، طاغوتها، شیطانها و شیطان‌زاده‌ها است.

در ادامه می‌فرماید: کدام بت از شیطان بزرگ آمریکای جهانخوار و شوروی ملحد و متجاوز بزرگتر و کدام طاغوت و طاغوتچه از طاغوتهای زمان ما بالاترند؟!» (۱) طاغوتها فقط همان لات، هبل و بتهای بی‌جان نیستند، بت‌های جاندار نیز طاغوتند، وقتی که نفی شریک می‌کنی؛ «لا شریک لک لبیک» می‌گویی؛ در واقع «نه» به همه اینها گفته و تنها به او تکیه می‌کنی.

مفهوم طواف

از دیدگاه امام راحل، «طواف» هم معنا و محتوای خاصّ خودش را دارد، لذا در تفصیل و تبیین طواف حج واقعی می‌فرماید:

«در طواف حرم خدا که نشانه عشق به حق است دل را از دیگران تهی کنید. حجاج بیت‌اللَّه الحرام! دقّت کنید به معانی».

آری آنگاه که طواف می‌کنی و دور خانه خدا می‌چرخی، مواظب باش که طواف تو همچون طواف مردم زمان جاهلیّت نباشد. امام باقر- علیه‌السّلام- فرمود:

«هکذا کانوا یطوفون فی الجاهلیّهٔ».

«در جاهلیت نیز همین‌طور طواف می‌کردند».

طواف شما باید با طواف آنها فرق داشته باشد. شما باید معنای طواف را بفهمید و معنای دور زدن بر این سنگها را درک کنید.

اینک به فرموده امام دل از دیگران تهی کنید و جان را از خوف غیرحق پاک سازید و به موازات عشق به حق، از بت‌های کوچک و بزرگ و طاغوتها و وابستگان آنان برائت جویید.

حاجی واقعی باید از آمریکاییان جنایتکار که امروزه حرم امن الهی را به وجود پلید

۱- پیام امام خمینی- قدس سره- به زائران بیت‌اللَّه الحرام، ۱۶/ ۵/ ۱۳۶۵ ه. ش.

ص: ۱۹

خود آلوده کرده‌اند، برائت جوید، و نیز از دست پرورد گان پلیدشان چون صدّام عفلقی که کعبه دل حاجیان، حرم امام حسین و حرم امیرالمؤمنین- علیهماالسلام- را هتک حرمت کردند، (۱) اشقیایی که قلم و بیان، از تبیین و تصویر شقاوتشان عاجز است، اظهار تنفّر کند.

جنایتکارانی که در کنار حرم حسین بن علی- علیهماالسلام- مردم را از لعنت بر قاتلان آن عزیز منع، و لعن بر اعدا و دشمنانش را از زیارتنامه‌اش حذف می کنند و حتی حقجویان و رهروان راه حق را در حرم این دو امام به شهادت می‌رسانند.

اگر از شقاوت پیشگانی همچون صدام و ... و اربابان آنان برائت جستید، می‌توانید بگویید: «خدایا! دور خانه تو می گردم، مهر و عشق تو بر دل دارم، و از غیر تو بیزارم».

طواف بر گِرد خانه خدا باید نشان دهنده عشق به خدا و برائت و بیزاری از دشمنان خدا باشد، و الّا طواف نیست.

مفهوم رمی جمرات

از دیدگاه امام- رضوان اللّه علیه- در حج ابراهیمی رمی جمرات نیز معنا و مفهوم خاصّ خودش را دارد. لذا می گوید:

«رجم عقبات، رجم شیاطین انس و جن است، شما با «رجم»، با خدای خود عهد کنید تا شیاطین انس و ابرقدرتها را از کشورهای اسلامی عزیز برانید». (۲)

بدیهی است که اگر سنگ زدن به جمرات، این مفهوم را نداشته باشد، و به معنای رمی کردن شیاطین جنّ و انس نباشد عملی بی محتواست.

باز می‌فرماید: «باید شیطان بزرگ، میانه و کوچک [جمره عقبه، وسطی و اولی] را از حریم مقدس اسلام و کعبه حرم راند و باید دست شیاطین را از کعبه و حرم کشورهای اسلامی که حریم آن است قطع کرد».

درود و سلام خدا بر امام باد که هر چه امّت لازم داشت، در طول عمر پر برکتش، پس از پیروزی انقلاب و پیش از آن، همه را بیان کرد.

در عبارت دیگری می‌فرماید:

«با فریادها و دعوتها و تظلّمها و افشاگریها و اجتماعات زنده و کوبنده، در مجمع مسلمین در مکه مکرّمه بتها را بشکنیم و شیاطین را که در رأس آنها شیطان بزرگ است، در عقبات رمی کنیم و طرد نماییم. تا حج خلیل‌اللّه و حبیب‌اللّه و ولی‌اللّه؛ مهدی عزیز را بجا آورده باشیم و الّا در حق ما گفته می‌شود: ما اکثر الضجیج واقلّ الحجیج». (۳)

۱- تاریخ سخنرانی مقارن با انتفاضه مردم مسلمان عراق و یورش وحشیانه مزدوران صدام به حرم مطهر امیرالمؤمنین- علیه‌السلام- و فرزند بزرگوارش در نجف و کربلا بود.

۲- پیام امام خمینی- قدس سره- به زائران بیت‌اللّه الحرام ۷/ ۷/ ۱۳۵۸ ه. ش.

۳- پیام امام خمینی- قدس سره- به مناسبت عید قربان ۱۲/ ۶/ ۱۳۶۲ ه. ش.

ص: ۲۰

آری اگر حجّ کسی این محتوا را نداشته باشد مشمول همان زائرانی خواهد شد که امام صادق- علیه‌السلام- فرمود: چقدر ضجّه زن زیاد است و حاجی کم!

در حج ابراهیمی تک تک اعمالی که حجاج بیت‌اللّه انجام می‌دهند فلسفه خاصّ خودش را دارد.

چند تذکّر:

نکاتی در رابطه با زائران بیت‌اللّه از دیدگاه امام- رضوان‌اللّه علیه- برای شما زائران ایرانی که پیامبران انقلاب اسلامی ایران هستید، بیان کنم؛ که او فرمود:

«شما حجّاج بیت‌اللّه الحرام! حامل پیام این ملّت و نمایندگان این کشور هستید، در این صورت موقعیّت شما بسیار حسّاس و وظیفه شما بسیار سنگین است»، (۱) برای تأمین اهداف حج باید این نکات را رعایت کنید.

اینک نکات برجسته‌ای را که امام در پیامها و اعلامیه‌ها و سخنرانی‌های مختلف در رابطه با وظایف زائران فرموده‌اند، جمع‌بندی کرده و برای شما مطرح می‌کنم:

۱- اخلاص در سفر

زائران بیت‌اللّه باید توجّه داشته باشند که این سفر چه سفری است. «توجه داشته باشید که سفر حجّ سفر کسب نیست». (۲)

برادران و خواهران! شما برای کاسبی، سیاحت و تفریح نمی‌روید. این سفر، «سفر تحصیل دنیا نیست». (۳) به فرمایش امام:

«این سفر، «سفر «الی‌اللّه» است»، نه سفر «به خانه اللّه» که خانه وسیله است. شما برای زیارت خدا می‌روید، «باید همانطوری که مسافران «الی‌اللّه» مثل انبیاء- علیهم‌السلام- و بزرگان از دین ما، در تمام زمان حیاتشان مسافرتشان الی‌اللّه بوده است و از آن چیزی که برنامه وصول الی‌اللّه بوده است یک قدم تخلّف نمی‌کردند»، (۴) برنامه‌ای را که همه انبیا و اولیا در طول مدّت عمر خود داشتند، زائران خانه خدا سعی کنند در این سفر داشته باشند، دقّت کنند که آنچه را که خدا دوست ندارد، در این سفر تحقق پیدا نکند. اوّل بشناسند و بفهمند و بعد تلاش کنند، اجتناب کنند.

عزیزان! مبادا این سفر را سفر تجارت قرار دهید و امور تجاری در این سفر مطرح باشد. طوری نباشد که آقا یا خانم از روزی که وارد مدینه و یا مکّه شد فرصتها و

۱- پیام امام خمینی- قدس سره- به مناسبت عید قربان ۷/ ۶/ ۱۳۶۳ ه. ش.

۲- از بیانات امام خمینی- قدس سرّه- در دیدار با روحانیون و رؤسای کاروانهای حج ۸/ ۷/ ۱۳۵۸ ه. ش.

۳- همان.

۴- همان.

ص: ۲۱

اوقات ارزشمند خود را در این دکان و آن دکان برای تهیّه و خرید اجناس آمریکایی صرف کند و ناگهان چشم باز کند و ببینند که فرصت تمام شده و او چیزی را که در این سفر به دنبالش بود، به دست نیاورده است. سعی و دقت کنیم از گروهی نباشیم که امام فرمود:

«کثیری از حجّاج بیت‌اللَّه الحرام که برای فریضه حج می‌روند و باید در آن مکان مقدس از توطئه بیگانگان به فریاد یا للمسلمین برخیزند، غافلانه در بازارها به جستجوی کالاهای آمریکایی، اروپایی و ژاپنی پرسه می‌زنند و دل صاحب شریعت را به این عمل که با حیثیت حجّ و حجّاج بازی می‌کند به درد می‌آورند». (۱)

«کالاهایی که در حجاز به حجّاج عرضه می‌شود آنچه که مربوط به آمریکای مخالف با آرمانهای اسلامی و اساساً مخالف با اسلام است، خریداری آنها کمک به دشمنان اسلام و ترویج باطل است و از آنها باید احتراز شود». (۲)

آنچه از این عبارات و کلمات برمی‌آید این است که: امام خرید کالاهای آمریکایی را تحریم کرده‌اند. چراکه این عمل را کمک به دشمنان اسلام و ترویج باطل می‌دانند، و نیز اضافه می‌کنند:

«اینجانب وظیفه خود را ادا نمودم، و شمایی که در زیارت خدا و رسول- صلی‌اللَّه علیه و آله- توفیق یافته‌اید، به دشمنان آنان کمک نکنید و موجب سرافکندگی ملّت و میهن خود نشوید».

۲- شرکت همگانی در مراسم برائت

امام عزیز شرکت همگان در مراسم برائت را وظیفه زائران خانه خدا می‌دانند و بر آن تأکید دارند. روحانیون عزیز و مدیران کاروانها باید توجه دقیق به این مسأله داشته باشند که متن فرمایش امام این است:

«باید فریاد برائت از مشرکان و ستمکاران بطور کوبنده و با شرکت همگانی باشد».

چنین نباشد که کسی این مسأله را کم اهمیّت تلقی کند، به این بهانه که: کار دارم!، می‌خواهم طواف کنم!، حال ندارم!، کسل هستم! و ... وظیفه خطیر و الهی خود را نادیده گرفته و در امر مهمّ و سرنوشت‌ساز برای مسلمانان و جهان‌اسلام یعنی‌برائت ازمشرکین شرکت نکند!

امام می‌فرماید: «حاجی در این مراسم با شکوه باید صدای مظلومیّت مسلمانان و ملتهای تحت سلطه ابرجنایتکاران را به گوش جهانیان برساند و خفتگان را بیدار و ساکتان را در مقابل

۱- حج؛ مجموعه سخنان و پیامهای امام خمینی، ج ۲، ص ۴۰.

۲- پیام امام خمینی- قدس سره- به زائران بیت‌اللَّه الحرام، ۱۶/ ۵/ ۱۳۶۵ ه. ش.

ص: ۲۲

جباران هشیار سازد».

۳- نظم و آرامش در اجتماع برائت

«لازم است نظم و ترتیب و آداب اسلامی را بطور شایسته و دقیق مراعات نمائید و از شعارهای خودساخته که ممکن است با القای منحرفان برای ایجاد اغتشاش و صدمه زدن به آبروی زائران شرکت کننده از تمامی کشورهای اسلامی و خصوصاً جمهوری اسلامی باشد، جداً خودداری کنند». (۱)

معنای شرکت درتجمّع برائت درگیری با مأمورین سعودی نیست، بلکه امام تأکید می‌کنند به رعایت اخلاق اسلامی با همه، چه با کسی که در کاروانها هم اطاقی هستید و چه با کسانی که در کوچه و بازار برخورد می‌کنید، چه با مسلمانان کشورهای اسلامی دیگر و چه با مأمورین دولت سعودی، برخورد باید براساس موازین اخلاق اسلامی باشد. و در عین حال امام پیش‌بینی می‌کردند و الآن هم پیش‌بینی می‌شود که ممکن است با توجّه به دشمنان زیادی که جمهوری اسلامی دارد، عده‌ای توطئه‌گر بخواهند مراسم باشکوه برائت از مشرکین را دچار بی‌نظمی کرده، اخلال ایجاد نمایند. با شعارهای نامناسب و با حرکتهای ناهنجار کاری کنند که حیثیت جمهوری اسلامی هتك شود. امام در همین پیامی که عرض کردم پیش‌بینی می‌کنند که ممکن است چنین اتفاقی بیفتد و بخواهند ایجاد اغتشاش کنند و آبروی زائران ایرانی را بریزند.

بنابراین همه باید مواظب باشند، از پیش خود شعار درست نکنند، در وقت و کیفیت شعار و امثال آن از متصدیان امور پیروی کنند. شعار دادن وقت دارد و وقتش هم، چه در زمان امام- رضوان‌اللَّه تعالی علیه- و چه در این زمان به عهده نماینده رهبری و مسئول و سرپرست حجاج است.

نظر امام این است که هرکس از پیش خود اجتهاد نکند و خود رأیی را کنار بگذارد، زائران خانه خدا باید طبق آنچه گفته می‌شود عمل کنند.

اینها بخشی از نکاتی بود که هر زائری در طول سفر باید به آن توجّه داشته باشد. و همه این مطالب از وصایا و سفارشات امام- قدس سرّه- است که بطور فشرده بیان شد و شرح آن می‌ماند برای فرصت دیگر.

در آخر، مطالبم را در چند کلمه خلاصه می‌کنم:

زائر خانه خدا باید به این نکات توجه داشته باشد که:

۱- پیام امام خمینی- قدس سره- به زائران بیت‌اللَّه الحرام، ۲۵/ ۵/ ۱۳۶۴ ه. ش.

ص: ۲۳

* سفر حج، سفر تفریحی و تجارت نیست، بلکه سیر الی‌اللَّه و سفر به سوی خدا است.

* در این سفر به کسی لبیک می‌گوید که تمام انبیا و اولیا گفتند.

* حـاجی مهمان خـدا است و این مهمانی آدابی دارد و صاحب خانه و میزبان از ما انتظاراتی دارد که بایـد بجا آوریم و از کارهایی که موجب نارضایتی او می‌شود، دوری کنیم.

از خداوند می‌خواهیم که توفیق انجام اعمال حج با مراعات آداب آن را بر ما عطا فرماید.

والسلام علیکم و رحمهْاللَّه و برکاته

ص: ۲۴

فضیلت حج در روایات (خاصه و عامه)

محمدباقر حجتی

۱- در ذیل آیه مبارکه «و اذن فی الناس بالحج یأتوک رجالًا و علی کل ضامرٍ یأتین من کل فج عمیق».

« (ای ابراهیم!) فریاد حج در میان مردم برآور که پیادگان و سوار بر شتران لاغر، از همه دره‌های ژرف به سویت آیند».

قتاده گوید: چون خدای تعالی- که با عزّت و جلال باد- به ابراهیم- ع- دستور داد که در میان مردم اعلان حج دهد. فریاد برآورد:

ص: ۲۵

«ای مردم! خدای را خانه‌ای است، پس آهنگ آن کنید».

و خدا فریاد او را- تا روز رستاخیز- به گوش همه آنان که از دودمان ابراهیمند رسانید.

۲- خداوند می‌فرماید: «لیشهدوا منافع لهم»؛ «برای آنکه سودهایی که دارد ببینند».

برخی گفته‌اند « (این سود) تجارت در موسم حج و اجر در آخرت است» و پاره‌ای از گذشتگان چون این را شنیدند گفتند: «سوگند به پرودگار کعبه که آمرزیده شدند».

۳- و در تفسیر آیه «لاقعدن لهم صراطك المستقیم» «من در برابر آنان، بر سر راه راست تو سخت خواهم نشست» گفته‌اند: مراد از «مستقیم» در اینجا راه مکه است که شیطان بر آن می‌نشیند تا مردم را از طی نمودن آن باز دارد. (۱)

۴- و پیغمبر- ص- فرمود: آنکه حج خانه کند، پلیدی نکند و فسق بجا نیاورد،(۲) از گناهان خود بیرون رود مانند روزی که مادرش زاده باشد. (۳)

۵- و باز آن حضرت- ص- فرمود:

هیچ روزی، شیطان کوچک‌تر و خردتر و زبون‌تر(۴) و خشمگین‌تر از روز «عرفه» دیده نشد. (۵) و این نیست مگر بدانجهت که مهربانی، گذشت و آمرزیدن خدا گناهان بزرگ را می‌بینند. که گفته‌اند:

«پاره‌ای از گناهان است که جز وقوف به

عرفه کفاره آن نیست». و جعفر بن محمد- ع- این گفته رابه رسول‌خدا- ص- نسبت داده است.

در کتاب «من لایحضره‌الفقیه» چنین آمده است:

۱- ابراهیم- ع- چنین ندا در داد:

«هُلَّم الی الحجّ به هَلُمَّ الی الحجّ». و اگر چنین ندا در داده بود که: «هَلُّموا الی الحجّ»، به جز همان انسانهایی که آن روز، آفریده شده بودند، حجّ بجا نمی‌آوردند ولی چون ابراهیم ندا در داد که: «هُلَّم الی الحج» مردمی که در صلب مردان و رحم زنان بودند، به او چنین لبیک گفتند: «لَبّیک داعی‌اللَّه! لبیک داعی‌اللَّه!» یعنی «تو را پاسخگوییم، ای که ما را به خدا می‌خوانی! تو را پاسخگوییم ای که ما

۱- درالمنثور، ج ۳، ص ۴۲۶. طبع جدید

۲- لم یرفث و لم یفسق.

۳- مسند احمد، ج ۲، ص ۴۸۴ و صحیح مسلم کتاب الحج، ح ۴۳۸ و صحیح البخاری کتاب الحج، باب ۴.

۴- ادحر.

۵- احیاء علوم، ج ۱، ص ۲۴۰.

ص: ۲۶

را به خدا می‌خوانی!».

هر که پاسخ ابراهیم-ع- را یکبار گفت، یکبار حج کرده و آنکه ده بار گفت، ده بار حج کرد، و آنکه پاسخ نگفت، حج نکرد. (۱)

۲- قال‌اللّه تعالی: «ففرّوا الی اللّه» یعنی: «حجّوا الی اللّه» من اتخذ محملًا للحج کان کم ارتبط فرساً فی سبیل‌اللّه. (۲)

ترجمه: «ففِرّوا الی‌اللّه»؛ به سوی خدا فرار کنید؛ یعنی: به سوی خدا حج کنید. و هر کس مرکبی برای سفر گیرد، چنان است که اسب خود را در راه خدا آماده جنگ کرده باشد.

۳- در کتاب «من لایحضره‌الفقیه» روایت شده است که خدای جبار- جل‌جلاله- فرماید: آن بنده‌ای که من به او نیکی و خوبی کرده‌ام و او هر ۵ سال یکبار مرا در این مکان زیارت نکند به حقیقت، محروم است. (۳)

۴- حضرت امام باقر-ع- فرمود:

«آن بنده که حاجت دنیائیش را بر حجّ مقدم دارد، پیش از آنکه حاجتش برآورده شود، به نظاره حاجیان سرتراشیده خواهد پرداخت!». (۴)

۵- حضرت صادق-ع- فرمود:

«هیچکس جز به گناه، از حجّ تخلّف نکند و خدا بیش از اینها را عفو خواهد کرد!» (۵)

۶- از امام صادق-ع- پرسیدند:

«شخص وام داده، وام گیرد و حج کند؟ فرمود: آری! قرضش زودتر ادا می‌شود!». (۶)

۷- در حدیث صحیح از حضرت صادق-ع- روایت شده است که: یک اعرابی به حضرت رسیده گفت: ای پیامبر خدا! من به قصد حج، بیرون آمده‌ام ولی حجّ از کفم رفت! من مردی ثروتمندم، به من دستوری ده که با داراییم کاری کنم که به اجری مانند اجر حج برسم. امام-ع- می‌گوید: پیامبر- ص- رو به او کرد و گفت: به «ابوقبیس» بنگر! اگر ابوقبیس طلای سرخ شود، که تو در راه خدایش انفاق کنی، به چیزی که حاجی می‌رسد، نمی‌رسی!».

سپس فرمود: «آنگاه که حاجی بار سفر کرد، چیزی برندارد و نگذارد، مگر آنکه خدا برایش ده حسنه نویسد و ده سیّئه محو کند و ده درجه بالا برد».

و آنگاه که سوار شترش شود، گامی بر ندارد و نگذارد، مگر آنکه همانند آن برایش نویسد.

و آنگاه که به دور خانه طواف کند،

۱- فقیه ج ۲، ص ۱۵۰، ضمن ح ۶۵۸.

۲- فقیه ج ۲، ص ۱۳۰.

۳- فقیه ج ۲، ص ۱۳۶ ح ۵۸۱.

۴- فقیه ج ۲، ص ۲۶۰، ح ۱۲۶۱.

۵- فقیه ج ۲، ص ۲۵۹، ح ۱۲۶۰.

۶- فقیه ج ۲، ص ۲۶۷، ح ۱۳۰۳.

ص: ۲۷

از گناهانش بدر آید.

و آنگاه که سعی بین صفا و مروه کند، از گناهانش بدر آید.

و آنگاه که وقوف به عرفات کند، از گناهانش بدر آید.

و آنگاه که رمی جمرات کند، از گناهانش بدر آید.

امام-ع- می‌گوید: پیامبر این موقف و آن موقف حج را شمرد که وقتی حاجی بدان موقف رسد، از گناهانش بدر آید و آنگاه بدان مرد فرمود:

«تو کجا می‌توانی به آنچه حاجی می‌رسد، برسی؟»

آنگاه امام صادق-ع- در پایان این روایت فرمود:

«تا چهار ماه، بر حاجی گناه ننویسند و برایش حسنات نویسند مگر آنکه گناه کبیره‌ای بجای آورد». (۱)

۸- باز در روایت صحیح از معاویهٔ بن عمار از امام صادق-ع- آمده است که پیامبر- ص- فرمود:

«حج و عمره بی‌چیزی را می‌زداید، همانگونه که آتش تیرگی آهن را می‌زداید».

معویه گوید: به امام گفتم: «یک بار حج برتر است یا بنده آزاد کردن؟»

فرمود: «حج افضل است».

گفتم: دوتا؟ گفت: حج. و من هر چه بر شمار می‌افزودم امام-ع- می‌گفت: حج افضل است. تا رسیدم به سی بنده، باز فرمود: حج افضل است! (۲)

۹- باز در روایت صحیح آمده است که: «حاجیان سه دسته‌اند: یک دسته‌اند که از آتش آزاد گردند، دسته دیگر، از گناهانشان بدر آیند به گونه روزی که از مادر زادند و دسته دیگر، خانواده و دارائیشان محفوظ ماند و این کمترین چیزی است که حاجیان به آن باز گردند. (۳)

۱۰- در «من لایحضره الفقیه» آورده است: امیرالمؤمنین-ع- فرمود: «کسی که فریاد خود به تلبیه» (لبیک گفتن) بلند کند، همه چیزهایی که در طرف راست اویند، تا آنجا که خاک به پایان رسد و همه چیزهایی که در طرف چپ اویند، تا آنجا که خاک به پایان رسد، با او تلبیه گویند و دو فرشته- که بر او مکّلند- به او گویند:

«مژده باد ترا، ای بنده خدا! و خدا جز به بهشت بشارت ندهد!»

و هر که در احرام خود هفتاد بار با ایمان و احقاب «لبیک» گوید خداوند هزار فرشته شاهد گیرد که از آتش و از نفاق بیزار است.

۱- تهذیب ج ۵، ص ۱۹، ح ۵۶.

۲- تهذیب ج ۵، ص ۲۱، ح ۶۰.

۳- تهذیب ج ۵، ص ۲۱، ح ۵۹ و کافی ج ۴ ص ۲۵۳، ح ۶ و ثواب‌الاعمال ص ۷۲، ح ۹.

ص: ۲۸

و آنکه به حرم رسد و فرود آید و غسل کند و دو کفش به دست گیرد، و پیاده در حال تواضع در برابر خدا به حرم درآید، خدا صدهزار «سیئه» از او محو کند و صدهزار حسنه برایش بنویسد و صد هزار درجه برایش بالا برد و صد هزار حاجت برایش برآورد.

و آنکه با آرامش به مکه درآید- یعنی بدون تکبر و زورگویی بدان درآید.

و آنکه پابرهنه، با آرامش و وقار و خضوع به مسجدالحرام درآید، خدا او را بیامرزد.

و آنکه با معرفت، به کعبه نظر افکند، خدا گناهانش را بیامرزد و مهماتش را کفایت کند. (۱)

۱۱- امام علی بن الحسین- ع- فرمود: «آنکه بین صفا و مروه سعی کند، فرشتگان شفیع او گردند و شفاعتشان مورد قبول قرار گیرد». (۲)

۱۲- امام باقر- ع- فرمود: «هیچ نیکوکاری و بدکاری براین کوهها نایستد مگر آنکه خدا دعایش را مستجاب کند، نیکوکار برای آخرتش مستجاب شود و بدکار برای دنیایش!» (۳)

۱۳- امام صادق- ع- فرمود: «هر آبادی‌نشین مؤمنی که در عرفه وقوف کند، خدا همه مؤمنان آن آبادی را بیامرزد، و هر شخص مؤمنی از یک خانواده در عرفه وقوف کند، خدا مؤمنان آن خانواده را بیامرزد». (۴)

۱۴- باز در «من لایحضره الفقیه» آورده است: «گناهکارترین مردم در عرفاتیان، آن کسی است که از عرفات برگردد، با این گمان که خدایش نمی‌آمرزد؛ یعنی کسی که نا امید از رحمت

خداست. (۵)

غزالی سند گفته بالا را به حدیثی از اهل بیت- علیهم‌السلام- می‌رساند، می‌گوید: «گفته‌اند پاره‌ای از گناهان که چیزی جز وقوف به عرفه، کفاره‌اش نیست و جعفر بن محمد- ع- سند این گفته را به رسول خدا- ص- رسانده است». (۶)

۱۵- باز در «من لایحضره‌الفقیه» از امام صادق- ع- آورده است: آنکه یک حَجهٔالاسلام بجای آورد، بندی از آتش از گردن خود گشوده است و آنکه دو حج کند پیوسته تا روزی که بمیرد در خیر به سر برد و آنکه سه حج پی‌درپی بجا آورد، خواه پس از آن حج کند یا نکند، چون کسی است که همه ساله حج بجا آورد. (۷)

۱- فقیه ج ۲، ص ۱۳۲، ح ۵۵۳.

۲- فقیه ج ۲، ص ۱۳۵، ح ۵۷۷.

۳- فقیه ج ۲، ص ۱۳۶، ح ۵۸۳.

۴- فقیه ج ۲، ص ۱۳۶، ح ۵۸۴.

۵- فقیه ج ۲، ص ۱۳۷، ذیل ح ۵۸۷.

۶- احیاء علوم ج ۱، ص ۲۴۰ و در آخر صفحه اوّل گذشت.

۷- فقیه ج ۲، ص ۱۳۹، ح ۶۰۳.

ص: ۲۹

۱۶- و روایت شـده که: «آنکه سه حج بجا آورد، هرگز بی‌چیز نخواهد شد، و هر شتر که سه سال به حجّش برند، جاندار بهشتی‌اش سازند!»- هفت سال هم روایت شده است-. (۱)

۱۷- حضرت رضا- ع- فرمود:

«هر مؤمنی که سه بـار حـج کنـد، خود را به قیمت به خـدای- عزّوجـلّ- فروخته باشـد و از او نپرسـند که مال را از حلال یا حرام به دست آورده است. (۲)

و هرکس چهار حـج بجای آورد، فشار قبر به او نرسـد و وقتی بمیرد، خدا حجهایی را که به جای آورده در چهره‌ای زیبا و زیباترین چهره درآورد، که در اندرون گور، نماز خواند تا خدا از گورش برانگیزد و ثواب نمازها از آن او باشد و بدانکه یک رکعت از این نماز همآورد یک هزار رکعت از نماز آدمیان است.

و هرکس پنج حج انجام دهد، خدا هیچگاه عذابش نکند.

و هرکس ده حج بجای آورد، خدا هیچگاه از او حساب نخواهد.

و هرکس بیست حج انجام دهد، جهنم را نبیند و شیهه و زوزه‌اش را نشنود.

و هرکس چهـل حـج انجام دهـد به او گوینـد: از هرکس دوست داری شـفاعت کن و درهای بهشت را برویش بگشاینـد که خود و آنها که شفاعتشان کرده است به بهشت درآیند.

و هرکس پنجاه حج انجام دهد، در بهشت «عدن» برایش شهری بسازند که در

آن یک هزار قصـر باشد و در هر قصـری یک هزار حورالعین و یک هزار همسـر و او را از رفقای حضـرت محمد- ص- در بهشـت کنند.

و هر کس بیش از پنجاه حج کند، همانند کسی باشد که پنجاه حج با

۱- فقیه ج ۲، ص ۱۳۹، ح ۶۰۴ و ۶۰۵.

۲- صـدوق در عیون اخبارالرضا- ع- پس از نقل کامل خبر، می‌فرماید: «فقط در این روایت اینست که اگر شـبهه‌ای در مالش باشـد از او نپرسـند و مُدّعیان او را با «عوض» راضـی سازند. فیض در وافی پس از نقل این سـخن گوید: احتمالًا این، در صورتی است که شخص توبه کرده باشد و صاحبان مال را بطور مشخص نشناسد که آن را بدیشان بازگرداند.

ص: ۳۰

محمد- ص- و اوصیای او- صلوات اللَّه علیهم- به جا آورده باشد و از کسانی باشد که خدا هر روز جمعه به دیدار او رود و از کسانی باشد که به بهشت «عدن» که خدایش به دست خود ساخته، و هیچ چشمی آن را ندیده و هیچ آفریده‌ای بر آن اطلاع نیافته، اندر آید.

و هیچکس نباشد که حج بسیار بجای آورد، مگر آنکه خدا برای او در برابر هر حجی، شهری در بهشت سازد که در هر غرفه‌ای از آن یک حورا از حورالعین بهشتی باشد که با هر حوریه‌ای سیصد کنیز زیبا باشد که مردمان به حُسن و زیبایی آنان ندیده باشند. (۱)

۱۸- حضرت صادق- ع- فرمود:

«هرکس، یک سال در میان حج کند،

دائم‌الحج به شمار آید». (۲)

۱۹- اسحق بن عمار گوید: «به امام صادق گفتم: من با خودم قرار گذاشته‌ام که هر ساله، خودم، یا یکی از خاندانم با دارایی خودم حج کنم.

حضرت فرمود: بر این کار، تصمیم داری؟ گفتم: آری! فرمود: اگر چنین کرده‌ای، یقین داشته باش که مالت زیاد شود، یا فرمود: بشارت باد تو را به افزونی مال». (۳)

۲۰- و نیز روایت شده است که:

«هیچ بنده‌ای به خدا نزدیک نشود به کاری که از پیاده رفتن به خانه خدا، محبوب‌تر باشد که یک حج پیاده، هماورد هفتاد حج است و هرکس بر شتر خود رود، خدا ثواب میان سواره و پیاده را برای او بنویسد و آنگاه که بند کفش حج گزار، بگسلد، خدا ثواب میان پابرهنه و کفش بپا را به او بدهد و حجّ سواره، از حج پیاده افضل است؛ زیرا که رسول خدا- ص- سواره حج کرد. (۴)

* جمع بین این دو خبر، در این معنی، روایتی است که ابوبصیر از حضرت صادق- ع- روایت کرده است که فرمود: «راه رفتن افضل است یا سواره؟ فرمود: اگر شخص توانگر است و بخواهد به خاطر خرج کمتر پیاده رود، سواره افضل است». (۵)

و حسن بن علی- ع- پیاده می‌رفت و محملها و توشه‌ها را همراه او راه می‌بردند. (۶)

روایت شده است که فضیلت حج، از نماز و روزه بیشتر است زیرا نمازگزار، تنها ساعتی از خانواده‌اش مشغول می‌شود و روزه‌دار از سپیدی روز، مشغول می‌شود؛ ولی حاجی، با تمام وجود، بیرون می‌آید و خودش

۱- فقیه ج ۲، ص ۱۳۹، ح ۶۰۶.

۲- فقیه ج ۲، ص ۱۴۰، ح ۶۰۷.

۳- فقیه ج ۲، ص ۱۴۰، ح ۶۰۸.

۴- فقیه ج ۲، ص ۱۴۰، ح ۶۰۹.

۵- فقیه ج ۲، ص ۱۴۱، ح ۶۱۰.

۶- فقیه ج ۲، ص ۱۴۱، ح ۶۱۱.

ص: ۳۱

را فدا می‌کند و داراییش را خرج می‌کند و مدت زیادی از خاندانش غایب می‌شود در حالی‌که نه امید دریافت مال دارد و نه در پی تجارت است. (۱)

۲۲- از اسحاق بن عمار روایت شده است که می‌گوید: «به امام صادق-ع- گفتم: مردی ناتوان در مورد حج با من مشورت کرد و من به او اشاره کردم که حج نکند، فرمود: سزد که یکسال بیمار شوی؛ و من یکسال بیمار شدم!» (۲)

۲۳- حضرت صادق-ع- فرمود:

«مبادا احدی از شما برادرش را از حجّ باز دارد که در دنیا به او فتنه خواهد رسید، افزون برآنچه در آخرت برایش ذخیره شود». (۳)

۲۴- از امام صادق-ع- درباره کسی که از جانب دیگری حج می‌کند سؤال شد که هیچ اجر و ثوابی دارد؟

حضرت فرمود: «کسی که از جانب دیگری حج می‌کند اجر و ثواب ده حج دارد و خودش، پدر، مادر، پسر، دختر، برادر، خواهر، عمو، عمه، دائی و خاله‌اش آمرزیده شوند که خدا گشاده دست و با کرامت است». (۴)

۲۵- هر کس از سوی انسان دیگری حج کند، آن دو شریک همند تا وقتی که طواف واجب به پایان رسد، شرکت هم منقطع می‌شود و اعمالی که بعد از طواف فریضه انجام می‌دهد، ویژه حج‌گزار خواهد بود. (۵)

۲۶- حضرت صادق-ع- فرمود:

«اگر هزار نفر را در حج خود شریک گیری هر کدام آنان، (ثواب) حج خواهند داشت بی‌آنکه از حج خودت چیزی کم شود». (۶)

۲۷- روایت شده است که خدا برای حج گزار و کسانی که شریک حج خویش گرفته، حجّ خواهد نوشت و حج‌گزار اجر دیگری خواهد داشت؛ زیرا او آنان را به هم پیوند داده است. (۷)

۲۸- امام صادق-ع- فرمود:

«هرکس یک درهم در حج خرج کند، برایش بهتر از یک هزار درهم است که به حق خرج کند». (۸)

۲۹- حضرت علی بن الحسین-ع- فرمود: «ای گروه حج ناکرده! شما را به حاجیان بشارت باد، آنگاه که از حج بازگشتند با آنان مصافحه کنید و آنان را بزرگ شمارید که این بر شما واجب است و شما شریک اجر آنان خواهید بود ...» (۹)

۳۰- باز آن حضرت فرمود: به سلام و دست دادن به حاجیان- پیش

۱- فقیه ج ۲، ص ۱۴۳، ح ۷۲۶.

۲- فقیه ج ۲، ص ۱۴۳، ح ۷۴.

۳- فقیه ج ۲، ص ۱۴۳، ح ۶۲۵.

۴- فقیه ج ۲، ص ۱۴۴، ح ۶۲۹.

۵- فقیه ج ۲، ص ۱۴۴، ح ۶۳۰.

۶- فقیه ج ۲، ص ۱۴۴، ح ۶۳۲.

۷- فقیه ج ۲، ص ۱۴۴، ح ۶۳۰.

۸- فقیه ج ۲، ص ۱۴۵، ح ۶۳۷.

۹- فقیه ج ۲، ص ۱۴۷، ح ۶۴۷.

ص: ۳۲

از آنکه گناهان با آنان درآمیزد- پیشی جوئید. (۱)

*** گروهی از اهل مکاشفه و مقرّبان چنین آورده‌اند: دیو پلید- که نفرین خدا بر او باد- به صورت کسی لاغراندام با رنگ زرد و چشم گریان و پشت خمیده نمودار شد، آن کس به شیطان گفت: چرا گریه می‌کنی؟ دیو پاسخ داد: شیهه اسب پیکارجویان در راه خدا به گریه‌ام انداخته است و اگر در راه من بود آن را دوست می‌داشتم!

گفت: چرا رنگت دگرگون شده؟

گفت: همکاری این گروه بر فرمانبری از خدا که اگر بر نافرمانی همکاری می‌کردند، دوست می‌داشتم.

گفت: چرا پشتت خمیده؟

پاسخ داد: اینکه بنده به خدا می‌گوید: از تو پایان کار خوب درخواست می‌کنم. می‌گویم: وای من! به کجا این مرد از کار خود به شگفت می‌آید، من می‌ترسم که زیرک باشد. (۲) (۳)

۷- و پیغمبر- ص- فرمود: هرکس به قصد حج یا عمره از خانه‌اش بیرون رود و بمیرد، تا روز رستاخیز به او پاداش حج‌گزار و عمره‌گزار می‌دهند و آنکه در مکه یا مدینه بمیرد، او را به عرضه حساب نبرند و به حساب نکشند و به او گویند: به بهشت اندر آی! (۴)

۸- و پیغمبر- ص- فرمود: «یک حج نیکو، (مبرور) از دنیا و هر آنچه که در دنیاست، بهتر است و چنین حجّی پاداشی، جز بهشت ندارد». (۵)

۹- و پیغمبر- ص- فرمود:

حج‌گزاران وعمره‌گزاران مهمانان(۶) و دیدار کنندگان با خدایند، اگر از او درخواست کنند، به آنان خواهد داد و اگر آمرزش خواهند، آمرزیده خواهند شد و اگر خدا را بخواهند پاسخ خواهند یافت و اگر شفاعت برند، شفاعتشان پذیرفته خواهد شد. (۷)

۱۰- در حدیث مُسندی از طریق اهل بیت- علیهم‌السلام- آمده است:

«گناهکارترین مردم آن کسی است که در عرفه وقوف کند و گمان برد خدای متعال

او را نخواهد آمرزید». (۸)

۱- فقیه ج ۲، ص ۱۴۷، ح ۶۴۸.

۲- احیاءعلوم، ج ۱، ص ۲۴۰.

۳- متی یعجب هذا بعمله اخاف ان یکون قد فطن، احیاء، ج ۱، ص ۲۴۰.

۴- احیاء علوم ج ۱، ص ۲۴۰، کامل ابن عدی ج ۵، ص ۱۹۹۲ مختصراً.

۵- احیاءعلوم، ج ۱، ص ۲۴۰، ذیله فی کامل ابن عدی ج ۳ ص ۱۲۸۸ و ج ۶، ص ۲۱۴۶.

۶- وفداللّه و زواره.

۷- احیاءعلوم، ج ۱، ص ۲۴۰، کامل ابن عدی ج ۶، ص ۲۲۰۴.

۸- احیاءعلوم، ج ۱، ص ۲۴۰.

ص: ۳۳

۱۱- و ابن عباس- رضی‌اللَّه عنه- از پیامبر- ص- روایت کرده است که فرمود: «هر روز، یکصد و بیست رحمت بر این خانه فرود می‌آید:

شصت رحمت برای طواف‌گران، چهل رحمت برای نمازگزاران و بیست رحمت برای نگاه کنندگان به خانه». (۱)

۱۲- و در خبر آمده است: «بسیار طواف خانه کنید که مجلل‌ترین چیز و مورد غبطه‌ترین کاری است که روز رستاخیز در کارنامه‌هاتان (نامه عملتان) خواهید یافت و از اینروست که طواف ابتدایی بی حج و بی‌عمره مستحب است». (۲)

۱۳- و در خبر آمده است که:

«هرکس یک هفته و سربرهنه (۳) طواف کند، پاداشی چون پاداش یک بنده آزاد کردن دارد. و هر کس یک هفته در بار طواف کند گناهان گذشته‌اش آمرزیده شود». (۴)

۱۴- و گفته‌اند: «خدا، آنگاه که گناهی را برای بنده‌ای در «موقف عرفه» بیامرزد، هر چیزی هم که در «موقف» به او برسد، خواهد آمرزید». (۵)

۱۵- گروهی از پیشینیان گفته‌اند:

«هنگامی‌که عرفه با جمعه یکی شود، خداوند همه اهل عرفه را خواهد آمرزید و آن برترین روز در گیتی است. و در این روز بود که پیامبر- ص- حجةالوداع را انجام داد. او در حال وقوف به عرفه بود که این آیه بر او نازل شد: «الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دنیاً».

که اهل کتاب گفتند: (۶) اگر این آیه بر ما فرود آمده بود، آن روز را عید می‌گرفتیم و عمر در پاسخ گفت: من گواهی می‌دهم که این آیه در دو عید روز عرفه و روز جمعه بر پیغمبر- درود خدا بر او باد- فرود آمد در هنگامی که وقوف به عرفه داشت. (۷)

۱۶- و پیغمبر- ص- فرمود:

«خدایا! حج‌گزار و هر که حج‌گزار برایش آمرزش خواهد، بیامرز. (۸)

۱۷- و روایت کرده‌اند که: علی بن موفق، از سوی پیامبر- ص- چند حج گزارد. می‌گوید پیامبر خدا- ص- را در خواب دیدم، به من گفت: ای ابن موفق از

سوی من حج گزاردی؟ گفتم: آری! گفت: از سوی من «لبیک» گفتی؟

۱- احیاءعلوم، ج ۱، ص ۲۴۰.

۲- احیاءعلوم، ج ۱، ص ۲۴۰.

۳- حاسراً.

۴- احیاءعلوم، ج ۱، ص ۲۴۰.

۵- احیاءعلوم، ج ۱، ص ۲۴۰.

۶- صحیح بخاری ج ۱، ص ۳۱، ح ۴۴، کتاب الایمان و صحیح مسلم ج ۵، ۵۱۷ تا ۵۱۸ ح ۳ تا ۵ و مصادر آخر لاتعدّ ولاتحصی.

۷- احیاءعلوم، ج ۱، ص ۲۴۰ و ۲۴۱.

۸- احیاءعلوم، ج ۱، ص ۲۴۱، مستدرک الحاکم ج ۱، ص ۴۴۱، کامل ابن عدی، ج ۴، ص ۱۳۲۶.

ص: ۳۴

گفتم! آری! گفت: من روز رستاخیر پاداشت (۱) می‌دهم. دستت را در «موقف قیامت» می‌گیرم و در حالی که مردمان در گرفتاری «حساب» اند به بهشت اندر می‌آورم. (۲)

۱۸- مجاهد و علمای دیگر گفته‌اند: هنگامی که حاجیان به مکه در آیند. فرشتگان با آنان دیدار می‌کنند و بر شتر سواران سلام می‌کنند و با درازگوش سواران دست می‌دهند و با پیادگان گردن به گردن می‌نهند (معانقه می‌کنند). (۳)

۱۹- و حسن [بصری] گفته است:

هر که پس از رمضان یا پس از جنگ یا پس از حج بمیرد، «شهید» مرده است. (۴)

۲۰- و عمر گفته است: «حج‌گزار آمرزیده است و هرکس که حج‌گزار در ذی‌الحجه و محرم و صفر و بیست روز اول ربیع‌الاول برای او آمرزش بخواهد، آمرزیده خواهد شد». (۵)

و رویه پیشینیان- رضی‌اللّه عنهم- این بود که جنگ آوران را بدرقه می‌کردند و به پیشواز حاجیان می‌رفتند و میان چشمهایشان را می‌بوسیدند و از آنان

درخواست دعا می‌کردند و به این کار پیشی می‌جستند پیش از آنکه به گناهان آلوده شوند». (۶)

۲۱- و از علی بن موفق روایت شده است که گفت: «سالی، حج گزاردم و چون شب عرفه شد در منی در مسجد خیف خوابیدم در خواب دیدم گویی دو فرشته که جامه سبز بر تن داشتند، از آسمان فرود آمدند، یکی دیگری را فریاد زد: ای بنده خدا! و دیگری گفت: «لبیک» ای بنده خدا! فرشته نخست گفت: می‌دانی امسال چند کس حجّ خانه پروردگار،- که بلند مرتبه و والا- باد- گزاردند؟

فرشته دوم گفت: نمی‌دانم. فرشته نخست گفت: شصت هزار کس حج خانه پروردگار گزاردند، آیا می‌دانی حج چند تن پذیرفته شده است؟

فرشته دوم گفت: نه. فرشته نخست گفت: شش کس! می‌گوید: آن دو فرشته، به هوا برخاستند و از دید من پنهان شدند و من سراسیمه از خواب بیدار شدم و به سختی اندوهگین گشتم و در کار خود به اندیشه فرو رفتم و گفتم: اگر تنها حج شش کس پذیرفته شده باشد من کجا در میان این شش کس باشم؟ و چون از عرفه کوچ کردم و در «مشعرالحرام» وقوف کردم

۱- اکافئک.

۲- احیاءعلوم، ج ۱، ص ۲۴۱.

۳- احیاءعلوم، ج ۱، ص ۲۴۱.

۴- احیاءعلوم، ج ۱، ص ۲۴۱.

۵- احیاءعلوم، ج ۱، ص ۲۴۱.

۶- احیاءعلوم، ج ۱، ص ۲۴۱.

ص: ۳۵

همچنان در اندیشه بسیار بودن آفریدگان و اندک بودن کسانی که حجشان پذیرفته شده است بودم که خواب بر من چیره شد و آن دو فرشته را دیدم با همان شکل فرود آمدند و یکی دیگری را فریاد زد و همان سخن را دوباره گفت. و آنگاه گفت:

می‌دانی پروردگار امشب چه فرمانی داده است؟ دیگری گفت: نه. فرشته نخست گفت: به هر یک تن، صد هزار کس بخشید!. می‌گوید: از خواب بیدار شدم و چنان شاد بودم که به توصیف درنمی‌آید». (۱)

۲۲- باز علی از بن موفق رسیده است که می‌گوید: «به سالی حج گزاردم و چون مناسک حجم رابه پایان رساندم درباره کسانی که حجّشان پذیرفته نشده است در اندیشه رفتم و گفتم: خدایا! من حجم را بخشیدم و پاداش آن را به کسانی دادم که حجشان پذیرفته نشده است.

می‌گوید: خدای را- که والا و بلند مرتبه باد- در خواب دیدم که به من گفت: ای علی! تو بر من، گشاده دستی می‌کنی در حالی که من گشاده دستی و گشاده دستان را آفریده‌ام! و من از همه بخشندگان بخشنده‌ترم و از همه بزرگواران بزرگوارترم و از همه جهانیان به بخشندگی و بزرگواری شایسته‌ترم من حج همه کسانی را که حجشان را نپذیرفته‌ام به کسانی که حجشان پذیرفته شده است، بخشیدم». (۲)

* مرحوم فیض کاشانی، با آنکه حج را- از قول غزالی- تمام اسلام و کمال دین معرفی کرده است، اما آیه کریمه‌ای را که غزالی در این مورد آورده، ذکر نکرده است. این آیه، آیه معروف «الیوم اکملت لکم دینکم ...» است که در روایات شیعه، مربوط به جریان غدیر خم و نصب حضرت علی- ع- بر خلافت دانسته شده است.

برای تفصیل این بحث رجوع بفرمائید تفسیر المیزان ج ۵، ص ۱۷۸ تا ۱۹۴ (بحث تفسیری) و نیز ص ۲۰۵ تا ۲۱۴ (بحث روایی). استاد فقید علامه طباطبائی رضوان‌اللّه علیه، بحثی مستوفی و مستدل با ذکر اقوال مفسرین عامه و بیان موارد ایراد و اشکال، ثابت کرده‌اند که آیه مورد بحث (که بخشی ازآیه ۴ سوره مائده است) در مورد ولایت حضرت علی- ع- نازل شده است.

* آنچه از علی بن موفق در مورد خواب دیدن خدا آمده است، با مذاق «مُجسّمه» سازگار

۱- احیاءعلوم، ج ۱، ص ۲۴۱.

۲- احیاءعلوم، ج ۱، ص ۲۴۱.

ص: ۳۶

است که نه تنها با مذاق اهل بیت-ع- و شیعه اهل بیت-ع- سازگار نیست، بلکه درست اندیشان اهل سنت نیز چنین گفته‌هایی را نادرست می‌دانند. مگر آنکه کسی بگوید خواب دیدن خدا به معنی شنیدن صدای محض است بدون دیدن کسی که آن هم از شأن امثال علی بن موفق بسی بالاتر است.

* روایات فراوانی که ثوابهای بسیار با رقمهای هزار و ده هزار و صدهزار و بیش و کم از اینها نقل می‌کند، جز آنکه از خزانه بیکرانه رحمت الهی، هر چه بگویی، برمی‌آید، شاید به مراتب مختلف روحی و اوج و فرود حالات عبادی حاجیان نیز نظر داشته باشد. و به هر حال نباید از بسیاری عطایای الهی چه معنوی چه مادی چه بهشتی و چه دنیایی در شگفت شد ... کرم خدا، بی‌نهایت است و اینها، تازه، قطراتی ناچیز از کرم الهی است ...

ص: ۳۷

تقیه مداراتی

محمد فاضل لنکرانی

ص: ۳۸

مقدمه

«تقیه» از کلمـاتی است که نه تنها علما و دانشـمندان در اسـتعمالات و گفتگوهای خود به کار می‌برنـد؛ بلکه توده مردم نیز با مفهوم اجمـالی آن آشـنا بوده، به لحـاظ مشـروعیتی که دارد آن را مورد عمـل قرار می‌دهنـد، با این وصف، مفهوم واقعی و اقسام آن برای عموم، کاملًا روشن نیست، در حـالی که نیـاز شدیـدی به یـادگیری و دقت در اقسـام آن، به هنگـام مسـافرت به کشورهای اسـلامی غیرشیعه، مشاهـده می‌شود. این نیـاز با توجه به کثرت حجاج ایرانی که به برکت انقلاب و اسـتقرار حکومت جمهوری اسـلامی، هر سـال تعـداد چشـمگیری جهت انجام مناسک حـج و ادای فریضه بزرگ الهی به کشور عربسـتان سـعودی مسافرت می‌نماینـد، بیشتر ملموس می گردد.

از این رو فراگیری این امر مهم، برهمه شیعیان لازم و ضروری است.

این جـانب بـا درخواستی که معـاونت آموزش و تحقیقـات بعثه مقام معظم رهبری بعمل آورد، درصـدد برآمـدم تا رساله مختصـر و فشرده و غیر مبسوطی را جهت استفاده عمومی، بویژه روحانیون محترم کاروانها، در این باب تدوین نمایم و با این که اشتغالات زیاد و کسالتهای مختلف هرکدام مانعی در راه وصول به این هدف می‌باشـند معذلک با اسـتمداد از مقام شامخ ولایت کبرا شروع به آن نمودم. امیـد است مورد رضای حق تعالی و اسـتفاده همگان قرار گیرد و امید است در آینده نیز توفیق تدوین رساله مبسوطی در این بـاب- که شامـل ابعاد مختلف این بحث مهمّ و موارد اسـتثنا و اشاره به مواردی که تقیّه جریان نـدارد و مـدارک مختلف آن باشـد- نصیب گردد انشاءاللَّه تعالی.

محمد فاضل لنکرانی

قم- حوزه علمیه، شوال المکرم

کلمه «تقیّة»:

این کلمه اسم مصدر از «تقی، یتقی» یا از «اتّقی، یتّقی» و یا مصدر دوّم کلمه «اتّقی»

ص: ۳۹

است (بنابر هر احتمال، حرف واو تبدیل به تاء شده است). بنابراین تقیّه مشتق از «وقی» به معنای سپر گرفتن و تحفّظ در پوشش سپر است. کلمه «تقوا» نیز به همین معنی است، نه به معنـای پرهیزگـاری؛ چراکه تقوا به معنـای «حفـظ خویشـتن در سایه انجام واجبات و ترک محرمات» است؛ به عبارت دیگر تقوا دارای دو بُعد مثبت و منفی است و پرهیزگاری تنها بُعد منفی آن را تشکیل می‌دهد. نتیجه آنکه تقیّه معنایی جز تحفّظ و خود نگهداری ندارد.

اقسام تقیّه:

از بررسـی مجموع آیات و روایاتی که در مورد تقیّه وارد شـده است، چنین اسـتفاده می‌شود که تقیّه بر سه قسم است؛ بدین معنا که در این باب، سه عنوان وجود دارد که هر کدام موضوع برای حکمی واقع شده‌اند، اگر چه در نظر ابتدایی نتوانیم عنوان تقیّه را بر هر سه قسم اطلاق نماییم، لیکن با دقت عمیق- همانطوری که بعداً اشاره خواهد شد- صحّت این اطلاق روشن می‌شود.

۱.

تقیه خوفی:

در صورتی که

ص: ۴۰

انسـان در اثر انجـام یـک عملِ صـحیح و مطابق با مـذهب و دین خویش، خوف و ترسـی را بر جان، ناموس و مال خود و یا دیگران مشاهده کند، باید از انجام آن عمل خودداری و تقیّه کند و عملی را که مطابق با مذهب مخالفین و یا کفار باشد انجام دهد. و بطور کلی تقیّه خوفی در موردی است که اضـطرار یـا اکراهی متوجّه انسان شـده باشـد. به این قسم از تقیه، در بعضـی از آیات و روایات اشاره شده است.

خداوند در قرآن مجید می‌فرماید:

«ولا ـ یتّخـذ المؤمنون الکافرین اولیاء من دون المؤمنین و مَنْ یفعل ذلک فلیس من اللَّه فی شـئ الّا ان تتقوا منهم تقاة و یحـذرکم اللَّه نفسه والی اللَّه المصیر». (۱)

«مسـلمانها نباید کفار را سـرپرست خود قرار دهند و هرکس چنین کند، هیچ‌گونه ارتباطی با خداوند ندارد، مگر آنکه از آنها بترسد و تقیه کند. و خداوند شما را از مجازات خویش برحذر می‌دارد و بازگشت به سوی او است».

«من کفر باللَّه من بعد ایمانه الا من اکره و قلبه مطمئن بالإیمان». (۲)

«هرکس پس از ایمان، به خدا کافر

۱- آل عمران: ۲۸.

۲- نحل: ۱۰۶.

ص: ۴۱

شود، گرفتار غضبی از جانب خدا و عذاب عظیمی خواهد شد، مگر کسی که او را مجبور به اظهار کفر کنند، در حالی که دلش آرام به ایمان است».

بنابر نقلی، این آیه در دو مورد گروه و جماعتی نازل شده که از جمله آنان عمّار و پدر و مادر او (یاسر و سمیّه) و عده‌ای دیگر است.

این جماعت از سوی کفّار و مشرکین مجبور به اظهار کفر شدند در این میان، پدر و مادر عمار از این اظهار خودداری کردند و شهید گشتند، لیکن عمار آنچه را که مشرکین می‌خواستند، اظهار نمود و از چنگ آنان رهایی یافت.

مسلمانان این جریان را به پیامبر خبر داده و گفتند که عمار کافر شده است. اینجا بود که خداوند این آیه کریمه را نازل فرمود.

در روایت صحیحه فضلاء وارد شده است که شنیدیم امام باقر- علیه‌السلام- فرمود: «التقیّة فی کل شئ یضطر الیه ابن آدم فقد احله اللّه». (۱)

«تقیه در مواردی است که انسان به آن اضطرار پیدا می‌کند و ناگزیر می‌شود و براستی خداوند آن را جایز و حلال قرار داده است».

۱- وسائل الشیعه، کتاب الامر بالمعروف و النهی عن المنکر، باب ۲۵، ج ۲.

ص: ۴۲

در روایت دیگری از امام باقر- علیه‌السّلام- است که فرمود: «کل شیٔ خاف المؤمن علی نفسه فیه الضرر فله فیه التقیه». (۱)

«هر چیزی که مؤمن برای خود در آن ترس داشته باشد، پس بر او است که تقیّه کند».

و از مام صادق- علیه‌السّلام- نقل شده است که فرمود: «لیس شیٔ مما حرم‌اللَّه الا و قد احله لمن اضطر الیه». (۲)

«هیچ چیزی از محرّمات الهی نیست مگر آنکه خداوند برای انسانِ مضطر حلال فرموده است».

در این زمینه روایات فروان دیگری است که در کتابهای وسائل و مستدرک آمده است.

در این قسم از تقیّه، باید به سه نکته توجّه شود:

۱- این تقیّه مشروعیت هرچه را که عرف آن را به عنوان ضرورت تشخیص دهد، ثابت می کند.

امام باقر- علیه‌السّلام- در صحیحه زراره می‌فرماید:

«التقیّهٔ فی کلّ ضرورهٔ و صاحبها اعلم بها حین تنزل به». (۳)

«در هر ضرورتی تقیّه هست و گرفتار تقیه، از هرکس دیگری به ضرورت آن آگاهتر است».

۱- مستدرک الوسائل، کتاب الایمان، باب ۸، ج ۲.

۲- وسائل الشیعه، کتاب الایمان، باب ۱۲.

۳- وسائل الشیعه، ابواب الامر و النهی، باب ۲۵.

ص: ۴۳

۲- تقیّه خوفی، نه تنهـا برای حفظ جان، آبرو و مال خودِ انسان مشـروعیت دارد، بلکه برای حفظ دیگران نیز جایز می‌شود و از اینرو است که می‌توان گفت: قسمت عمده تقیّه ائمه- علیهم‌السّلام- در بیان احکام خداوند، همین معنی؛ یعنی حفظ کردن شیعه می‌باشد.

۳- از مجموع آیات و روایات استفاده می‌شود که در مشروعیت این قسم از تقیّه فرقی میان تقیّه از مخالفین و دیگران، وجود ندارد.

.۲

تقیه کتمانی:

قسم دوّم، تقیه به معنای کتمان و پنهان نمودن در مقابل افشا و روشنگری است.

مقصود اصـلی از این قسم تقیّه، حفظ مـذهب حقّه اهل بیت- علیهم‌السّـلام- در برابر قدرتهای باطل و حکومتهای جائر است؛ به این نحو که چنانچه پیروان اهل بیت، به ظاهر در تحت سیطره و قدرت حکومت باطل و ضد شیعه قرار گیرند و طبعاً این چنین حکومتی، قدرت و توان کشف خویش را با توطئه‌ها و نیرنگهای مختلف، جهت از بین بردن مذهب حقّه امامیّه

ص: ۴۴

صرف می‌کند و هر چه بیشتر سعی خود را در راه محو آثار این مذهب عزیز معطوف می‌دارد.

در چنین شرایط حساسی که حفظ کیان اسلام بستگی به کتمان و پنهان نمودن مذهب دارد، لازم است شیعیان چنین تقیه‌ای را رعایت نمایند. در قرآن شریف، خداوند به این تقیه اشاره فرموده است: «و قال رجل مؤمن من آل فرعون یکتم ایمانه». (۱)

«مرد مؤمنی از آل فرعون که ایمانش را پنهان می‌کرد گفت».

امامان معصوم- علیهم‌السّلام- درباره تقیه کتمانی تأکید فراوان نموده و برای حفظ اساس مذهب و کیان اسلام واقعی، آن را مورد سفارش کامل قرار داده‌اند.

تا جایی که درباره کسانی که این تقیه را رعایت نکنند فرموده‌اند که او دارای دین نخواهد بود.

در روایت اعجمی از امام صادق- ع- است که فرمود: «لا دین لمن لا تقیّهٔ له». (۲)

«کسی که در دین تقیه نکند، از دین خارج است».

روایاتی که بیانگر این است که امام تقیّه را جزء دین خود و دین پدران خود می‌داند، ناظر به این نوع از تقیّه می‌باشند.

در روایت

۱- سوره غافر، آیه ۲۸.

۲- وسائل الشیعه، کتاب الامر بالمعروف و النهی عن المنکر، باب ۲۵، ح ۳.

ص: ۴۵

معلی بن خنیس است که امـام صادق–ع– فرمود: «یا معلّی اکتم امرنا ولا تـذعه فانه من کتم امرنا و لم یـذعه اغره اللّه به فی الـدنیا و جعله نوراً بین عینیه فی الآـخرة یقوده الی الجنّـة. یـا معلّی من اذاع امرنـا و لم یکتمه ازله اللّٰه به فی الـدنیا و نزع النور من بین عینیه فی الآخرة و جعله ظلمة تقوده الی النار. یا معلی ان التقیة من دینی و دین آبائی و لا دین لمن لا تقیّة له». (۱)

ای معلّی! امر و مسلک ما را کتمان کن و آن را شایع و منتشر نساز، بدرستی که کسی که کتمان کند مذهب ما را و شایع نسازد آن را، خداونـد در دنیـا به سبب این کتمـان به او عزّت دهـد و نـوری در پیش روی او در آخرت قرار دهـد که او را به بهشت رهنمون سازد و اگر کسی مذهب ما را کتمان نسازد و آن را شیوع دهد، خداوند او را ذلیل و خوار سازد و در آخرت نور را از پیش روی او بگیرد و ظلمتی که او را به جهنم بکشانـد برای او قرار دهـد. معلّی تقیّه جزئی از دین من و پدرانم می‌باشد و کسـی که تقیّه نکند از دین خارج است».

با اینکه در صدر روایت موضوع کتمان و عدم افشا را مطرح فرموده، لیکن در

۱– وسائل الشیعه، ابواب الامر و النهی، باب ۲۴، ح ۲۳.

ص: ۴۶

مقام تعلیل، عنوان تقیّه را ذکر می‌فرماید و این مطلب شاهد آن است که مراد از تقیّه همان کتمان و اخفا و عدم افشا است.

در برخی از روایاتی که در تفسیر بعضی از آیات وارد شده نیز تقیّه به معنای مورد نظر آمده است.

در تفسیر آیه شریفه: «اولئک یؤتون اجرهم مرتین بما صبروا» چنین آمده است:

«بما صبروا علی التقیّه»، به سبب صبری که جهت انجام تقیّه داشته‌اند».

و در تفسیر آیه «و یدرؤن بالحسنهٔ السیئهٔ» آمده است:

«الحسنهٔ التقیّهٔ والسیئهٔ الا ذاعهٔ». (۱)

«حسنه همان تقیّه است و سیّئه همان اذاعه و افشا نمودن است».

در این روایت می‌بینیم که تقیّه را در برابر اذاعه و افشا قرار داده و اوّلی را حسنه و دوّمی را سیئه معرفی کرده است.

از این تعبیر وجود و لزوم چنین تقیّه‌ای استفاده می‌شود و طبعاً مسأله باید همینطور هم باشد؛ زیرا چنانکه حفظ مسلکِ حق، متوقف بر کتمان و اخفا باشد در این صورت تقیّه ضرورت پیدا می کند و بحد وجوب و لزوم

۱- وسائل الشیعه، ابواب الامر و النهی، باب ۲۴، ح ۱.

ص: ۴۷

می‌رسد.

در رابطه با هدف از این نوع تقیّه، روایت جالبی وارد شده و آن روایت عبداللَّه بن ابی یعفور از امام صادق- علیه‌السّلام- است که فرمود:

«اتقوا علی دینکم واحجبوه بالتقیّه فانه لا ایمان لمن لا تقیّهٔ له انما انتم فی الناس کالنحل فی الطیر و لو ان الطیر یعلم ما فی اجواف النحل ما بقی منها شیءٌ الا اکلته و لو ان الناس علموا ما فی اجوافکم انکم تحبونا اهل البیت لا کلوکم بالسنتهم ولنحلوکم فی السّر والعلانیهٔ رحم‌اللَّه عبداً منکم کان علی ولایتنا». (۱)

«دینِ خود را حفظ نمائید و آن را با حجابِ تقیّه، بپوشانید. همانا کسی که تقیّه ندارد، ایمان ندارد. شما شیعیان در میان مخالفین مانند زنبور عسل در میان پرندگانید؛ همانطوری که اگر پرندگان بدانند آنچه را که در دلهای زنبور عسل هست، تمام آنها را از بین می‌برند، همچنین اگر مخالفین بدانند آنچه را که در قلبهای شما وجود دارد، که همان محبت و دوستی ما اهل بیت باشد، به یقین با زبانهایشان شما را از بین می‌برند و زنبور وار شما را در آشکار و نهان

۱- وسائل الشیعه، ابواب الامر و النهی، باب ۲۴، ح ۷.

ص: ۴۸

می گزند، خداوند رحمت کند کسی را که بر ولایت ما باشد».

برداشتی که از این نوع تقیّه می‌توانیم داشته باشیم- بویژه با تعبیر: «کسی که چنین تقیّه‌ای را رعایت نکند دین ندارد»- این است که حفظ کیان اسلام و اقامه مذهب حق، مساوق و ملازم با داشتن دین و تعهد به آیین، و عدم رعایت آن، موجب جدایی انسان از دین خواهد بود.

با توجه به این معنی، جا دارد ما چنین ادعا کنیم که:

افراد یا گروههایی که در برابر نظام اسلامی و حاکمیت قوانین قرآن در کشور جمهوری اسلامی ایران، ایستاده و درصدد تضعیف و یا از بین بردن این نظام مقدس می‌باشند، به مقتضای روایت مذکور، از دین فاصله گرفته‌اند و با قرآن به مخاصمه و دشمنی پرداخته‌اند؛ زیرا مقابله با استقرار حاکمیت اسلام و سعی و تلاش در تضعیف نظام ارزشمند قرآن، نمی‌تواند با تدوین و تعهّد به دین سازگار باشد؛ چرا که دین جز تسلیم در برابر مقررات اسلام و گردن نهادن به قوانین آسمانی قرآن مجید، چیز دیگری نیست. و بسی جای شگفتی است، افرادی که خود را

ص: ۴۹

حامی دین می‌داننـد و بلکه به اعتقاد خود ارشاد و هـدایت جامعه اسـلامی را عهده‌دار هسـتند، نتوانند حکومت اسـلامی ایران را که مبتنی براساس اسلامِ واقعی و پیروی از ائمه- علیهم‌السّلام- است تحمل کنند، بلکه در مقام مقابله با آن برآمده و در ابعاد مختلف به تضعیف آن بپردازند. اینان بدانند که در پیشگاه خداوند بزرگ که اسلام را بعنوان دین مرضیّ و مقبول خویش قرار داده و در برابر ملت مسلمان ایران که با دادن صدها هزار شهید در راه پیروزی و تداوم انقلاب تسلیم خود را در برابر اسلام به ثبوت رسانده‌اند، غیر معذورند و همان عبارتی که امام معصوم- علیه‌السّلام- فرمود، باید در مورد آنها بکار برد که: «لا دینَ لِمَنْ لا تقیّةَ لَهُ».

در پایان این قسم از تقیّه، مجدداً تذکرِ این نکته لازم به نظر می‌رسد که این نوع تقیّه در شرائطی است که پیروان مذهب حق در زیر سلطه حکومتهای ضد حق قرار گرفته باشـند، بطوری که افشای مذهب حق، موجب تضعیف و یا از بین رفتن آن باشد و در شرایطی که خود دارای قدرت بوده و

ص: ۵۰

تحت سلطه قدرتهای مخالف نباشد این نوع از تقیّه جریان ندارد.

.۳

تقیه مداراتی:

هدف از این تقیّه، حُسن معاشرت و مدارا و جلب مودّت و در نتیجه تحقق وحدت میان مسلمین از یک طرف با شرکت یکپارچه در شعائر الهی و نماز جماعت و سایر مظاهر وحدت و در حقیقت حصولِ وحدتِ کلمه میان همه مسلمانها و عدم پراکندگی آنان، مخصوصاً در برابر کفار و دشمنان می‌باشد و از سوی دیگر پیروان مذهب حق مورد تعییر و مذمّت و خواری قرار نگیرند و با شرکت در جماعات رفع هرگونه اتهام را از خود بنمایند و با الزام به شرکت در جماعات و مانند آن خود را از صف مسلمین جدا نکرده و دچار مخاطره نگردند. این قسم از تقیّه مورد تأکید ائمه- علیهم‌السلام- قرار گرفته و با تحریص و ترغیب، پیروان خویش را به رعایت آن وادار نموده‌اند. در اینجا به نقل چند روایت در این زمینه می‌پردازیم:

۱- هشام بن حکم قال سمعت ابا

ص: ۵۱

عبداللَّه- علیه‌السّلام- یقول:

«ایاکم ان تعملوا عملًا نعیّر به فان ولد السوء یعیّر والده بعمله کونوا لمن انقطعتم الیه زینا ولا تکونوا علینا شینا صلّوا فی عشائرهم و عودّوا مرضاهم و اشهدوا جنائزهم ولا یسبقونکم الی شئ من الخیر فأنتم اولی به منهم واللَّه ما عبداللَّه بشئ احب الیه من الخباء قلت و ما الخباء قال التقیّهٔ». (۱)

«بپرهیزید از عملی که ما را به وسیله آن خوار سازید، بدرستی که فرزند بد، با عمل سوء خود باعث ملکوک شدن پدر می‌شود. شما شیعه برای کسی که به او روی آورده‌اید زینت باشید و باعث زشتی و آبروریزی ما نشوید. در نماز جماعت آنها شرکت کنید و از مرضای آنها عیادت نمایید و در تشییع جنائز آنها حاضر شوید و نباید آنها در انجام عمل خیر بر شما سبقت بگیرند؛ زیرا شما در انجام عمل خیر از آنها سزاوارتر هستید. به خدا قسم خداوند به چیزی که محبوبتر از خباء یعنی تقیّه باشد، عبادت و پرستش نشده است».

از این روایت شریف استفاده می‌کنیم که اعمالی از قبیل عدم شرکت

۱- وسائل الشیعه، ابواب الامر و النهی، باب ۲۶، ح ۲.

ص: ۵۲

در نمازهای جماعت مسلمانان و نرفتن به عیادت بیمارانشان و حضور پیدانکردن در تشییع جنازه آنان موجب تعییر پیشوایان و رهبران ما یعنی امامان معصوم- علیهم‌السّلام- خواهد شد و در حقیقت نقطه سیاهی بر دامان پاک و ملکوتی آنان خواهد نشست.

همچنین از این روایت استفاده می‌شود که نام و عنوان این عمل، خباء و تقیّه است و این عبادت از محبوبترین عبادتها نزد خداوند متعال است و از همینجا صحّت چنین عبادتی را استفاده می‌کنیم؛ زیرا که عبادت باطل و غیر صحیح نمی‌تواند محبوب خداوند باشد تا چه رسد به اینکه محبوبترین آن قرار گیرد.

۲- (روایت صحیح) حماد بن عثمان از امام صادق- علیه‌السّلام- نقل کرده است که فرمود: «من صلّی معهم فی الصف الأوّل کان کمن صلی خلف رسول‌اللَّه- ص فی الصف الأوّل». (۱)

«هرکس در صف اوّل با آنان نماز گزارد، مانند کسی است که با رسول خدا در صف اوّل نماز بخواند».

پیدا است که نماز جماعت با

۱- وسائل الشیعه، ابواب صلوة الجماعهٔ، باب ۵، ح ۱.

ص: ۵۳

رسول خدا آنهم با صف اوّل دارای چه فضیلت و ثوابی است.

امام صادق-ع- برطبق این روایت نماز با برادارن اهل تسنن را در حالیکه الزام و اجباری از سوی آنان وجود ندارد، همانند نماز با رسول خدا می‌داند. آیا با این تشبیه کسی می‌تواند چنین نمازی را باطل و غیرصحیح بداند؟

۳- (روایت صحیح) حفص بن بختری از امام صادق- علیه‌السّلام- نقل می‌کند که فرمود: «یحسب لک اذا دخلت معهم و ان کنت لاتقتدی بهم قبل ما یحسب لک اذا کنت مع من تقتدی به».

«هنگامی که داخل در جماعت آنان شوی، اگرچه اقتدا هم نکنی، اجر و حساب تو همانند کسی است که به جماعت پیوسته و به نماز اقتدا کرده باشد».

۴- (روایت صحیح) علی بن جعفر از برادرش موسی بن جعفر- علیهماالسّلام- آورده که حضرت فرمود: «صلّی حسن و حسین خلف مروان و نحن نصلّی معهم». (۱)

«امام حسن و امام حسین- علیهما السّلام- در نماز اقتدا به مروان کردند و ما هم با آنان نماز می‌خوانیم.

پیدا است که

۱- وسائل الشیعه، ابواب صلوهٔ الجماعهٔ، باب ۵، ح ۲.

ص: ۵۴

حسنین- علیهماالسّلام- هیچگونه خوفی از مروان نداشتند و از ظاهر روایت هم چنین استفاده می‌شود که آن دو بزرگوار به این نماز اکتفا کرده و در مقام اعاده آن برنمی‌آمدنـد. و همچنین در همین رابطه بایـد عمل امیرالمؤمنین- علیه‌السّـلام- را مورد نظر قرار داد، که آن وجود مقـدّس در جماعت مسـلمین شـرکت می‌نمودند، در حالی که نمی‌توان منشأ آن را خوف قرار داد و ظاهر آن است که امیرالمؤمنین نمازی را که با آنان اقامه می‌کرد، تکرار نمی‌نمود؛ بلکه به همان نماز اکتفا می‌فرمود.

۵- روایت اسحاق بن عمار:

«قال قلت لابی عبـداللَّه- ع- انی ادخل المسـجد فاجـد الامان قـد رکع وقـد رکع القوم فلا یمکننی ان اؤذّن واقیم و اکبر فقال لی فاذا کان ذلک فادخل معهم فی الرکعهٔ واقتد بها فانها من افضل رکعاتک». (۱)

اسحق بن عمار می‌گوید: «به امام صادق- ع- عرض کردم: من داخل مسجد می‌شوم در حالی که امام جماعت و مردم هم در رکوع هستند و من نمی‌توانم اذان و اقامه و سپس تکبیر بگویم. امام

۱- وسائل الشیعه، ابواب صلوهٔ الجماعهٔ، باب ۵، ح ۸.

ص: ۵۵

فرمود: چنین زمانی در نماز آنان شرکت کرده و در همان رکعت اقتدا کن که این رکعت از بهترین رکعات تو خواهد بود».

از برخی روایات استفاده می‌شود که تقیه مدارائی حتی در برابر ناصبی‌ها نیز جریان دارد و آن روایت زراره از امام باقر- ع- است که فرمود: «لا بأس بان تصلی خلف الناصب ولاتقرء خلفه فیما یجهر فیه فان قرائته یجزیک». (۱)

«اشکالی نیست در اینکه اقتدا به ناصب کنی و در نمازهای جهری، قرائت نکنی. پس بدرستی که قرائت او کفایت می‌کند تو را».

البتّه نمی‌توان این امر را مورد انکار قرار داد که از برخی از روایات چنین استفاده می‌شود که عبادت با این نحو تقیّه (تقیه مداراتی) نمی‌تواند صحیح باشد. لیکن این قسم از روایات، علاوه براینکه بعضی از آنها از نظر سند اعتبار ندارد و فاقد حجیّت است؛ نمی‌تواند در برابر روایات صحیح بسیاری که دلالت بر صحّت دارد، نقشی داشته باشد. با این حال از این دسته از روایات هم مانند روایات گذشته، چنین استفاده می‌شود که شرکت در

۱- وسائل الشیعه، ابواب صلوهٔ الجماعهٔ، باب ۳۴، ح ۴.

ص: ۵۶

جماعات و نماز خواندن با آنان دارای حسنه و درجاتی خواهد بود و در حقیقت رجحان تقیّه مدارائی را همانند روایات گذشته افاده می کنند.

مناسب است در اینجا به یکی از آن روایات اشاره شود و آن روایت عمر بن یزید از امام صادق- علیه‌السّلام- است که فرمود: «ما کنتم احد یصلی صلوهٔ فریضهٔ فی وقتها ثم یصلی معهم صلوهٔ تقیّهٔ وهو متوضّأً الا کتب اللّه له بها خمساً و عشرین درجهٔ فارغبوا فی ذلک». (۱)

«احدی از شما نیست که نماز واجبی را در وقت خودش بخواند سپس همان نماز را به صورت تقیّه، در حالی که وضو دارد با آنان بخواند، مگر اینکه خداوند برای این نماز تقیه‌ای، بیست و پنج درجه بنویسد.

پس رغبت کنید در این امر».

از این روایت نیز می‌توان استفاده صحت نمود؛ زیرا نماز با آنان را مقید به وضو می کند و این با بطلان نماز سازگار نیست.

البته در میان اخبار به روایاتی برمی‌خوریم که مفاد آنها بطلان نماز جماعت با آنان است و آنان را به منزله دیوار می‌دانند و نماز را تنها با کسی تجویز

۱- وسائل الشیعه، ابواب صلوهٔ الجماعهٔ، باب ۳۶، ح ۵.

ص: ۵۷

می‌کننـد که از نظر اعتقاد به حق، مورد وثوق و اطمینان باشد. مانند روایت ابی عبداللّه برقی که گفت: «کتبت الی ابی جعفر الثانی- علیه‌السّلام- ایجوز الصلوهٔ خلف من وقف علی ابیک وجدک؟ فاجاب:

لا تصلّ وارئه». (۱)

«به موسی بن جعفر- علیه‌السّلام- نوشتم: آیا اقتدا کردن به شخصی که به پدر و جد تو توقف کرده است؟

(یعنی واقفیه؛ کسانی که بعد از امام صادق- ع- توقف کردند و امامت شـخص دیگری را نپذیرفتند) امام فرمود در نماز به آنها اقتدا مکن».

و همینطور روایت زراره که گفت: «سـئلت ابا جعفر- علیه‌السّلام- عن الصـلوهٔ خلف المخالفین فقال: ما هم عندی الا بمنزلهٔ الجُدُر». (۲)

«از امام صادق- علیه‌السّلام- درباره اقتدا کردن در نماز به مخالفین سؤال نمودم، حضرت فرمود:

اینها در نزد من به منزله دیوارند».

و نیز روایت علی بن راشد که گفت: «قلت لابی جعفر- علیه‌السّلام- ان موالیک قد اختلفوا فاصلّی خلفهم جمیعاً فقال:

لاتصل الّا خلف من تتق بدینه». (۳)

«به امام صادق- علیه‌السّلام- عرض کردم: دوستان تو مختلف هستند و

۱- وسائل الشیعه، ابواب صلوهٔ الجماعهٔ، باب ۶، ح ۱.

۲- وسائل الشیعه، ابواب صلوهٔ الجماعهٔ، باب ۱۰، ح ۵.

۳- وسائل الشیعه، ابواب صلوهٔ الجماعهٔ، باب ۱۰، ح ۱.

ص: ۵۸

من در نماز به همه آنها اقتدا می‌کنم.

امام فرمود: اقتدا نکن در نماز مگر به کسی که دین و اعتقاد او مورد وثوق است».

بـدیهی است که منظور و هدف این قسم از روایات، بیان حکم اوّلیِ الهی، با قطع نظر از عناوین و جهات دیگر مانند تقیّه است و در حقیقت منظور از این روایات آن است که اگر مصالـح دیگری از قبیل وحـدت و تمرکز قـدرت مسـلمین و هماننـد آن مطرح نباشـد طبعـاً نمـاز بـا آنهـا غیرمجـاز است، لیکن بـا توجه به آن جهات، نه تنها نماز با آنان مشـروعیت دارد، بلکه رجحان و بلکه لزوم پیـدا می‌کند؛ همچنانکه از روایات گذشته استفاده نمودیم.

بـا توجه به این نوع از تقیّه که به منظور جلوگیری از پراکنـدگی قـدرت مسـلمین و ایجـاد وحـدت و یکپـارچگی کامـل میـان تمـام گروههای آنان در برابر اسـتکبار جهانی و سـلطه‌گری‌های ضد انسانی و اسـلامی، مشروعیت پیدا نموده، آیا صحیح است که پیروان مذهب حق در مواقع مسافرت به کشورهای اسلامی مخصوصاً در مواقع تشرف به مکّه و مدینه برای انجام فریضه الهی

ص: ۵۹

که یک هـدف مهم آن نیز تجمّع مسـلمانهای مختلف از کشورهای گوناگون و آشـنا شـدن آنان با یکدیگر و پی‌بردن به مشـکلات آنـان است، خود را از جماعتهـای چندصـدهزار نفری به کنار کشـیده و هنگام تشـکّل صـفوف جماعت در بازارها مشـغول خریـدن اجناس و یا در منازل به کارهای شخصی بپردازند؟! و یا حتی در کنار قبرستان بقیع مشغول خواندن زیارت و نوحه و مرثیه برای ائمه بقیع- علیهم‌السّلام- باشـند؟! و مهمتر از آن، هنگام تشـکّل صـفوف و پُر شدن مسـجد از مسجد خارج شوند؟! که خود مکرّر چنین صحنه‌های زشتی را مشاهده نموده‌ام.

بر روحانیون محترم کاروانها است که کاملًا مردم را توجیه و با این نوع از تقیّه یعنی تقیّه مداراتی آشنا سازند و نگذارند مبلّغین سوء و نوشـتارهای مسـمومی که بویژه در ایام حج لبه تیز خود را متوجه شیعه امامیّه کرده و با برداشتهای سوء از این قبیل، اذهان مسلمین جهان را در رابطه با پیروان اهل بیت- علیهم السّلام- آلوده نموده و حتی اینان را از صفوف مسلمین خارج کنند

ص: ۶۰

و شیعه را بعنوان یک گروه غیراسلامی معرّفی نمایند.

اینها افسانه نیست بلکه حقیقت است، یکی از دوستان ایرانی گفت: در اتوبوس شهریِ مکّه در کنار شخصی از اهالی سعودی قرار گرفتم، به او سلام کردم ولی جوابی نشنیدم. اعتراض کردم که مگر جواب سلام واجب نیست؟ جواب داد:

آری، لیکن جواب سلام مسلمان لازم است و شما شیعیان مسلمان نیستید!

آیا در برابر این تهمتهای ناروا و دروغهایی که تا اعماق قلب را جریحه‌دار می‌نماید، راهی جز استفاده از تقیّه مداراتی داریم؟

با این تقیّه است که می‌توانیم در راه تحقق وحدت مسلمین جهان گامی مؤثر برداشته و راهی را باز بنمائیم.

با این تقیه است که می‌توانیم حفظ اصالت مذهب حق را نموده و شیعه را به عنوان یکی از گروه‌های مسلمین و فرق مختلف آنان معرفی نمائیم.

با این تقیّه است که می‌توانیم با شرکت نمودن در نمازهایشان، با آنان آشنا شده و طرح الفت و و دوستی با آنان ریخته و کم کم حقانیت مذهب حق را برای آنان روشن سازیم.

با این تقیّه است

ص: ۶۱

که می‌توانیم ماهیت انقلاب اسلامی ایران را برای آنها بازگو نمائیم.

با این تقیّه است که می‌توانیم امام بزرگوار و رهبر عظیم‌الشأن انقلاب را به عنوان تنها زعیم و رهبر مسلمانهای جهان معرفی کنیم.

با این تقیّه است که می‌توانیم جهان را از خواب غفلت بیدار کرده و در راه مقابله با قدرتهای حاکم بر آنان، که در حقیقت ابزار قدرتهای ضد اسلامی هستند، برای آنها بگشائیم.

با این تقیّه است که می‌توانیم در مقابل استعمار حاکم بر جهان، قیام نموده و دست آن را به تدریج کوتاه کنیم.

و بالاخره با این تقیّه است که می‌توانیم زمینه را برای ظهور حضرت بقیهٔ‌اللَّه- عج- آماده نموده و مردم را تشنه وجود ذی‌وجودش قرار دهیم.

در پایان تذکر این نکته لازم است همانطوری که دقّت در اقسام تقیّه و هدفهای هر قسم روشن می‌سازد، تقیّه در تمامی اقسام به معنای تحفّظ و سرّ نگهداشتن است، منتها در تقیّه به معنای اوّل تحفّظ در رابطه با جان و مال و عرض و حیثیت خود و یا دیگر برادران پیرو مذهب حق خواهد

ص: ۶۲

بود و تقیّه به معنای دوّم در رابطه با حفظ مذهب حق و جلوگیری از زوال و از بین رفتن آن بدست قدرتهای حاکم و سلطه‌گر است و تقیّه مداراتی در رابطه با حفظ وحدت مسلمین در برابر استکبار ضداسلام و نیز حفظ مذهب حق در رابطه با مسلمان بودن پیروان آن و حفظ حیثیت پدران ارجمند امّت و زمامداران دلسوز آن یعنی ائمه بزرگوار شیعه است.

از اینجا است که در اصل معنای تقیّه در اقسام سه گانه هیچگونه تغییر و تفاوتی وجود ندارد.

و نیز در آخرین کلام از برادرانی که با مطالعه این رساله مختصر و فشرده که ظرف مدت بسیار کوتاهی به نگارش درآمد راهی برای آنها گشوده می‌شود، استدعا دارم مرا از دعای خیر فراموش نفرموده و مخصوصاً در حرمین شریفین برای اینجانب و مرحوم آیةاللّه والد قدس سره طلب مغفرت بنمایند.

والسلام علی جمیع اخواننا المؤمنین و علی عبادللّه الصالحین و رحمةاللّه و برکاته.

ص: ۶۳

ص: ۶۴

مشکل قربانی در منی و راه حل فقهی آن

سید ابراهیم سید علوی

قربانی منی

مقدمه: پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران که اسلام بعد از قرنها انزوا، در عرصه اجتماع به صورت یک نظام حاکم و جلودار امور سیاسی و اجتماعی و دیگر مسائل انسانی مطرح گردید، از سویی استکبار جهانی تحت عنوان خطر «بنیاد گرایی»! یا «اصول گرایی»!، نتوانسته است نگرانی، ترس و وحشت خود را از حاکمیّت اسلام پنهان کند؛ از این رو با شتابزدگی و طیّ برنامه‌های شیطنت آمیز، تخریب و ویرانگری فرهنگی عجیبی در سطح جهانی انجام داده و می‌دهد.

و از سویی دیگر، خود مسلمانان هم، بویژه مشعلداران انقلاب و فقیهان اسلام شناس لزوم تفقّه بیشتر در دین را بر اساس وسعت نظر شارع مقدّس، کاملًا احساس کرده‌اند و به این حقیقت رسیده‌اند که باید در جهان امروز، پاسخگوی همه نیازها و سؤال‌ها باشند تا بتوانند با

ص: ۶۵

اوضاع پیچیده جهان و مسائل جاری مسلمانان برخورد فعّال داشته و هدایت و رهبری همه جانبه را عهده‌دار باشند.

نکته قابل توجّه دیگر، که ذکر آن در این مقدّمه می‌تواند سودمند باشد و اصولًا غفلت از آن شایسته نیست، این است که: «فقه» و «تفقّه» به معنای «فهم و تلاش بیشتر در بهتر فهمیدن»، ریشه قرآنی دارد. امّا کلمه «اجتهاد» و «مجتهد» به مفهوم اصطلاحی، علاوه از آنکه در قرآن کریم مطرح نیست، لااقل در فرهنگ تشیّع، اصالت ندارد.

هرچند که بعداً در گفتگوها و برخوردهای خلفا و حاکمان و در بحث‌های کلامی و عقیدتی و در کتب معارف، بر زبان‌ها و قلم‌ها جاری شده و معانی اصطلاحی ویژه‌ای پیدا کرده است.

مدّعای ما آنست که فقه اسلامی و شیعی با همان تعریف و هویّتش، آنچنان دارای وسعت نظر و جامعیّت محتوایی است که اگر با ملاکات و دیدگاه‌های گسترده شارع مقدّس به مسائل و موضوعات، نگریسته شود و با آنها با نظر عمیق و ژرف برخورد بعمل آید و قواعد و اصول، همواره مدّ نظر باشد، خواهیم دید که برای همه نیازها و مشکلات زندگی راه حل‌های مناسب، و برای همه سؤالات برخاسته از احتیاجات و روابط گونه‌گون انسان‌ها در سطوح مختلف، پاسخ‌های منطقی و قانع کننده، می‌توان یافت.

طرح مسأله:

مطلبی که می‌خواهم در این مقاله مطرح کنم، مسأله «قربانی در مِنی» است و این مسأله‌ای است از مسائل بسیار که در سالهای اخیر- با ملاحظه تحوّلات عظیم در حیات بشری و کشورهای مسلمان و از آن جمله عربستان، در موسم حج- همواره مورد سؤال و جواب و اظهار نظرهای گوناگون بوده و هست.

سرزمین مِنی محدوده‌ای است مشخّص و با مناسک و اعمالی معیّن و در روزهای معلوم، که از روزگاران کهن، محل انجام عبادتهای ویژه‌ای بوده است که در آئین اسلام بشکل کاملتری در

ص: ۶۶

آمده است.

کشورهای ثروتمند اسلامی از جمله خود عربستان، با وجود ثروت خدادادی فراوان، جز در موارد ناچیز، کار چشمگیری که متناسب با رونـد پیشـرفت و مـدنیّت معاصـر باشد، انجام نداده‌اند و آنچه اخیراً انجام شده در مقایسه با آن همه اسـراف کاری و کاخ‌سازی و رفاه‌طلبی‌های افراطی ملوک و شاهان اسلام پناه بسیار ناچیز است که این درد دل جایی دیگر و فرصت و مجالی متناسب می‌خواهد. البته اشـاره به این نکته ضـروری است که مِنی در محـدوده فعلی‌اش، گنجایش حاجیان و زائران خانه خـدا را دارد و خـدماتی نیز به حجـاج ارائـه می‌شـود، لیکن می‌بـایست: اولّا: تنـگ‌نظری و قشـریگری برخی باصـطلاح، علمـای وهّـابی که به بهـانه «جلـوگیری از بـدعت»!، جلوی اقـدامات اصـلاحی را می‌گیرنـد و مـانع از انجـام کارهـای بنیـادی و اساسـی می‌شونـد، از بین برود. ثانیـاً ملّت‌هـا و دولت‌هـای مسـلمان به اتّحـاد و اتّفـاق بیشتری بیاندیشـند و به توطئه‌های اسـتکبار جهانی و خصومت‌های جهانخواران صـهیونیست و صلیبی، توجّه کنند و در اداره امور حجّ، تشـریک مساعی بیشتری بنمایند و بدانند که جهان اسـلام، واحد به هم پیوسـته است، بویژه اماکن مقدّسـی چون مکّه، مـدینه و قـدس که از آنِ همه مسـلمانان عالم است. بنابراین همه کشورهای مسـلمان باید در اداره کردن آنها شـریک و سـهیم باشـند و باید در برنامه‌ریزی‌های مربوط به حج و اماکن و مشاعر مقدّس، مشاوره و رایزنی به عمل آید و لازم است برای رسیدن به این مقصد، سمینارهاو نشست‌های مفید و ثمربخش، همه ساله قبل و بعد از حج برگزار شود و تصمیمات اتّخاذ شده به اجرا درآید.

قربانی منی:

کشـتن قربانی‌هـا در منی از مسائـل بغرنـج و از موضوعـات سؤال برانگیز در سالهـای اخیر است و چنـانکه خاطرنشـان شـد، راه حلی معقول و اسلامی می‌طلبد.

ص: ۶۷

در زمانهـای دور و حتی در عصـر رسول اکر- صـلّی اللّه علیه و آله و سلّم- نیـاز به گوشت قربانی‌ها در حـدّی بوده که همه آنها به مصـرف محتاجـان می‌رسـیده است. حتی رسول اکرم- ص- در سـفر حـج، به نیابت هر یک از همسـرانش یک رأس گاو و خودش شصت و شش شتر و علی- علیه‌السّلام- سی و چهار شتر، قربانی کردند. (۱)

و بـدون تردید همه آن گوشت‌ها مورد اسـتفاده قرار گرفته و شاید یک کیلو هم ضایع نمی‌شده، لیکن این نکته نیز قابل توجه اسـت که بـا بودن وسایل و ابزاری مثل یخچال و امثال آن، چگونه آن همه گوشت به مصـرف می‌رسـیده و از نظر بهـداشتی قابل اسـتفاده بوده است؟

به هر حال از زمانی که وسایل سـفر، ماشـینی شده و نقل و انتقال مسافر سهل و آسان گردیده است، اولًا: تعداد حاجیان رو به فزونی نهـاده و ثانیـاً: زنـدگی از نظر بهـداشتی بهتر شـده و به امور صـحّت و سـلامت، عنـایت بیشتری می‌شود و ثالثاً: مسـلمانان طبق حکم شرعی در فریضه حج، قربانی می‌کشـند، لیکن آن همه قربانی جز بسیار اندک، به مصرف خوراک و طعام نمی‌رسند، بلکه روی هم انباشته می‌شوند و بعد با بولدزرها زیر خاک دفن می‌گردند.

در حالی که این کار، اولًا: اسراف و تبذیر مال است، ثانیاً: در نقاط مختلفِ جهان اسلام بلکه عالم بشریّت، جمعیّتی هستند که با فقر و گرسـنگی دست به گریبانند و شاید به کیلویی از آن گوشت‌ها نیاز مبرم داشـته باشند. مسأله این است که آیا راه حلّی وجود دارد که قربانی‌ها را از وضع فعلی بیرون آورده و این حکم شـرعی و عبادت اسلامی، بصورت مطلوبتر برگزار شود و از آنه همه قربانی‌ها حداکثر استفاده به عمل آید؟

ما این مسأله را از دو دیدگاه قابل مطالعه می‌دانیم:

۱- حکومت عربسـتان با شـرکت و کمک دیگر کشورهای مسـلمان با امکانات و ثروت‌های عظیمی که دارنـد از تکنیک و صـنعت بهره بگیرند و در زمینهای اطراف منی و در کنار کشتارگاه‌ها

۱- محمد بن الحسن الحرالعاملی، وسایل الشیعه، ج ۱۰، ص ۱۰۱، چاپ اسلامیه، تهران.

ص: ۶۸

سردخانه‌های عظیم بسازنـد تا پس از آن که حاجیان در روز دهم ذی‌الحجهٔ و در روز عید قربان قربانی خود را در منی کشـتند. آنها بطور اتوماتیـک و بـا وسایـل برقی به سـردخانه‌های حاشـیه منی منتقـل شونـد و قبلًا در سالن‌های مجهّز، توسط افراد متخصّ‍ص- که ممکن است از میان خود حاجی‌های کشورهای مختلف انتخاب شونـد- پاک، تفکیک و تجزیه گردنـد و به صورت بهـداشتی برای استفاده فقرا و مساکین جهان، نگه‌داری شوند و سپس میان آنان توزیع گردد.

۲- در وضعیّت فعلی که آخوندهای درباری و برخی علمای وهّابی تحت عنوان «سلفی گری» و به بهانه «مبارزه با بدعت و نوآوری»! مانع از ایجاد تأسیسات در منی و اطراف آن می‌شوند و رهبران و ملوک و امرای مسلمان با وجود ثروت عظیم خدادادی به فکر حل این مشـکلات نیستند، چه راه حلّی می‌توان ارائه داد؟ به نظر نگارنده برای پیدا کردن پاسخ علمی و مستند، لازم است نگاهی به سیر تاریخی مسأله انداخته و در مضامین آیات قرآنی و احادیث نبوی و روایات و اولیای معصوم، دقّت کافی بکنیم.

مروری بر آیات قرآن:

آیه‌های زیادی در سوره‌های مختلف قرآن کریم، به موضوع قربانی حج مربوط می‌شود. آیات ۲۰۳- ۱۹۶ از سوره بقره راجع به حج بوده و در باره قربانی روز اضحی هم مطلب دارند که ترجمه بخشی از آنها بدین قرار است:

«حج و عمره را به قصد تقرّب به خدا به پایان رسانید و اگر به محاصـره درآمدید و راه بر شما بسته شد، در فرستادن قربانی، به آنچه که ممکن است، بسنده کنید و سر متراشید تا قربانی به محل خود برسد.

پس هر گاه از محاصـره بیرون آمدیـد و احساس امنیّت کردیـد آنانکه از عمره به حج می‌پردازند هر چه بتوانند قربانی بکشـند و هر که ندارد سه روز در حج و هفت روز پس از بازگشت از حج- که مجموعاً ده روز تمام می‌شود- در میهن خود روزه بگیرد.

ص: ۶۹

تقوا پیشه سازید و بدانید که کیفر خداوند، بسیار سخت است.

حج در ماههای معیّنی است. پس هر که را حج واجب شود، او در حین حج نباید زناشویی کند و فسوق نباید مرتکب شود و جدال نباید بکند و خداوند از هر عملِ خیر و نیک شما آگاه است. توشه برگیرید که تقوا و پارسایی، بهترین توشه است و فقط از من پروا داشته باشید ای خردمندان!

گناهی نیست و عیب ندارد که شما بدنبال فضل الهی باشید و پس از آنکه از عرفات افاضه کردید خدا را در مشعر الحرام یاد کنید و فراوان به یاد او باشید. اوست که شما را هدایت فرموده و بدون هدایت او گمراه و گم گشته‌اید.

«سپس از همان راهی که مردم به سوی عرفات می‌کوچند و افاضه می‌کنند، شما هم افاضه کنید و بکوچید. از خداوند مغفرت بخواهید که او آمرزنده و مهربان است. وقتی مناسک و عبادات خود را انجام دادید به یاد خدا باشید آنطور که پدرانتان را یاد می‌کنید، بلکه شدیدتر و بیشتر. برخی مردم می‌گویند خدایا! به ما در دنیا عطا کن، برای اینان در آخرت بهره‌ای نیست. و برخی دیگر گویند: پروردگارا! به ما در دنیا حسنه و چیز نیکو عطا کن و در آخرت هم حسنه و چیز نیکو بده و ما را از عذابِ آتش نگاهدار. فقط اینان بهره‌ای از عملکرد خود دارند و حسابرسی خداوند، سریع و تند می‌باشد ...»

آیه‌های ۳۷- ۲۵ سوره حج نیز به حج مربوط است که ضمن آن‌ها نکاتی درباره قربانی هم آمده است و ترجمه بخشی را ذیلًا می‌خوانید.

«هنگامی که مکانِ بیت را برای ابراهیم مهیّا می‌ساختیم؛ یعنی به من شریک قرار مده و خانه‌ام را برای طواف کنندگان، قیام کنندگان، راکعان و ساجدان پاکیزه گردان و در میان مردم بانگ حج کن تا پیادگان و سواران بر شتران لاغر اندام از هر راهی دور به سوی تو آیند و شاهد منافع و سودهایی برای خویشتن باشند و نام خدا را در روزهای برشمرده، روی چهارپایان ببرند. پس از آنها بخورید و

ص: ۷۰

بینوایان، تهیدستان و گرفتاران را از آنها بخورانید»- فکلوا منها واطعموا البائس الفقیر-

بزرگداشت حرمت‌های الهی، بهتر است در نزد پروردگار.

برای شما چهارپایان، فقط آنچه یاد می‌شود حلال گردیده. پس، از وثن‌های پلید و زورگوی، اجتناب کنید. برای خدا خالص و حنیف بوده و هرگز مشرک نباشید. هر که برای خدا شریک انگارد، گویا از آسمان فروافتاده باشد و مرغان در هوا گوشت تن او پاره پاره کنند و یا همچون کسی است که باد تندی او را به جایی دور دست پرت کند (بیان این حقایق در قالب مثل) برای آنست که بزرگداشت شعائر الهی نشانه تقوا و پارسایی دل است.

برای شما در این قربانیها (شتر، گاو، گوسفند و غیره) منافع و سودهایی است تا وقت معیّن، سپس محل آنها بیت عتیق می‌باشد. برای هر امّتی، مناسک و عباداتی مقرّر داشته‌ایم. آنان بر حیوان‌هایی که او روزیشان کرده است باید نام خدا را ببرند. پروردگار شما، خدای یگانه است تسلیم او باشید. مژده باد مخلصان را آنان که هرگاه نام خدا برده شود دلهایشان می‌لرزد و آنان که در برابر مصایب و تلخی‌ها، صابر و شکیبایند و نماز بپادارندگانند و از آنچه خداوند روزی شان فرموده انفاق می‌کنند.

قربانی شتران، از جمله شعائر الهی است برای شما، در آنها خیر و سود است، پس بهنگام نحر و ذبح تا ایستاده‌اند نام خدا را بر زبان آورید و وقتی به پهلو افتادند و جان دادند از گوشت آنها بخورید و به بینوایان و گدایان اطعام کنید. خداوند، شتران را برای شما رام و مسخّر کرد شاید سپاسگزار باشید».

- لن ینال اللَّه لحومها ولا دمائها و لکن یناله التقوی منکم-

«هرگز گوشت‌ها و یا خون‌های قربانی ها به خدا نمی‌رسد ولی تقوا و پارسایی شما به او می‌رسد».

برخی آیات سوره مائده نیز به حج مربوط می‌شود که ترجمه آنها ذیلًا ذکر می‌شود:

ص: ۷۱

«ای مردمی که ایمان آورده‌اید؛ شعائر الهی را پاس بدارید و ماه حرام، قربانی‌ها، زائران خانه خدا را که به امید فضل الهی و رسیدن به رضا و خشنودی خدا، راه افتاده‌اند، حرمت نگاه دارید و مورد تعرّضشان قرار مدهید ...».

خداوند، کعبه و بیت حرام را برای کارپردازی مردم و قیام به سود ایشان قرار داده؛ چنانکه حرمت ماههای حرام و قربانی‌ها نیز به همین هدف می‌باشد. (۱)

مفاد آیات:

از مجموع آیات تلاوت شده با تکیه روی جمله‌های «کلوا منها»، «اطعموا البائس الفقیر»، «لا تُحرّموا شعائر اللّه و لا الهدی»، «لن ینال اللّه لحومها و لا دمائها ...» و «قیاماً للناس» و امثال آن‌ها، چنین استفاده می‌شود که مناسک و آداب حجّ، مثل همه نهادهای عبادی و فرائض دینی، دستوراتی عملی و برنامه‌هایی تمرینی هستند و برای تربیت انسان و رساندن او به کمال مطلوب و ممکن، تشریع شده‌اند.

از آن جایی که انسان دارای هویّتی خاصّ است و ممکن است او بدست خویش بر سر راه کمال، موانعی بوجود آوَرد و در نتیجه، از طیّ مراحل رشد و کمال انسانی در بعد فردی و اجتماعی و حتّی مادی و معنوی باز مانَد و از عمده‌ترین موانع، در مسیر تکاملی انسان، ظلم‌ها، نابرابری‌ها، خودپسندی‌ها، خودبینی‌ها، ثروت اندوزی‌ها و فقرو فلاکت‌هاست، حج یکی از آن کلاسهای انسان‌ساز است که او در این کلاس‌ها پس از شناخت آن سلسله موانع، زمینه رشد و تعالی خود را فراهم می‌سازد و بر قلّه بلند انسانیت صعود می کند.

پس، مهمّ آنست که انسان، عنصری فداکار، نوعدوست بار آید و نیکو تربیت شود و دارای روح گذشت بوده از مال و داراییش انفاق کند، تهی دستان، بینوایان و سائلان و گدایان و گرفتاران را طعام دهد و یاریشان نماید تا بطور طبیعی، تبعیض‌های ناروا و عاملهای کین،

۱- مائده: ۲ و ۹۷.

ص: ۷۲

نفاق و عداوت از میان برداشته شوند و انسان‌ها به یک «زندگی ایده‌آل» و «ایده‌آل زندگی» برسند.

بنابراین، وجوب قربانی در حج به انگیزه اطعام، انفاق و برای سیر کردن شکمهای مردمی است که بعلّتی نادارند و گرسنه مانده‌اند و دچار محرومیّتند و سرانجام خود تباه می‌شوند و جامعه را از تعالی و تکامل بازمی‌دارند و گرنه صرف ریختن خون حیوانی بی‌زبان، بی آنکه فایده‌ای بر آن مترتّب باشد، هدف شارع نیست.

بعبارت روشن‌تر، مقصود شارع از تشریع قربانی در حجّ و بصورت سمبولیک در روز عید قربان اوّلًا: اطعام و انفاق است. و ثانیاً: حصول تقوا و پارسایی و روح گذشت است و ثالثاً: کارپردازی و اقدام به حل مشکل مردم و رفع نیاز از محرومان می‌باشد.

علامه سیوری ضمن تفسیر آیه ۹۷ مائده می‌نویسد: هدف از تشریع احکام، دفع ضررها و آسیب‌ها و جلب منافع و سودمندیهاست و احکام اسلامی در حقیقت، الطاف الهی هستند در چهارچوب ادراک عقل و یا حتی فراتر از آن، که فقط شارع به آنها محیط است. (۱)

و همو در توضیح جمله «قیاماً للناس» از همان آیه سوره مائده می‌نویسد: یعنی در معاش و معاد مردم که آنان در صورت خوف و ترس به بیت پناهنده‌اند و در وقت ضعف و ناتوانی به آن رو می‌کنند و بازرگانان در کنار آن سود می‌برند خلاصه آن که با اجتماع در کنار بیت، سروسامان پیدا می‌کنند. (۲) و همو در توضیح و تفسیر آیه دوم سوره مائده و بیان معنای «عدم رعایت حرمت قربانی‌ها» چنین می‌نویسد: «و اجلال الهدی و القلائد عدم صرفها فی جهاتها او منع اهلها من ذلک بالصد او الغصب او السرقهٔ ...». (۳) یعنی: حلال انگاشتن قربانی‌ها و عدم رعایت حرمت آن‌ها به این است که آنها در جای خود به مصرف نرسند و از اطعام و دادن آنها به اهلش با ممانعت و غصب و سرقت و امثال آن، دریغ شود.

و فاضل جواد در توضیح جمله تعظیم «شعائر اللّه» می‌نویسد:

منظور از شعائراللّه معالم دین و مناسک حج است و گفته شده: مراد

۱- رجوع کنید به: جمال الدین مقداد بن عبداللّه سیوری، کنز العرفان، ج ۱، ص ۳۳۱ چاپ مرتضوی، تهران.

۲- همان، ص ۳۳۰.

۳- همان، ص ۳۳۲.

ص: ۷۳

هـدی و قربـانی حـجّ است و این معنی بـا جمله بعـد سازگـارتر می‌باشـد «و تعظیمها أن یختار سـماناً حساناً غالیـهٔ الأثمان» (۱) یعنی: بزرگداشت قربانی‌ها این است که حاجی، حیوانی چاق، زیبا و گران‌قیمت، برگزیند.

آیا انتخاب شتر، گاو و یا گوسـفند چاق، زیبا و سـرحال و گرانقیمت جز برای آنست که گوشت چنین حیوانی دلپذیرتر، بهداشتی‌تر و مفیدتر است؟

و آیا معقول است که بهترین را انتخاب کنیم ولی بدانیم که کسی از آن سودی نخواهد برد و کلًا دور ریخته خواهد شد؟!

مروری بر احادیث:

احـادیث مربوط به هَـدْی و قربـانی حـجّ و نیز اضـحیه روز اضـحی فراوان است و هر کـدام نکته‌ای در بردارد. مـا به ذکر نمونه‌هایی می‌پردازیم که در آنها برخی رهنمودها در اهداف مقاله، یافت می‌شود.

رسول‌اللَّه- صلی‌اللَّه علیه و آله و سلّم- فرمود:

«ما انفق الناس نفقهٔ اعظم من دم یهراق فی هذا الیوم ...». (۲)

«مردم، احسان و انفاقی نکرده‌اند با عظمت‌تر و با فضیلت‌تر از قربانئی باشد که در روز عید اضحی می‌کشند».

علی بن ابیطالب از رسول خدا- صلی‌اللَّه علیهما:

«انّما جعل‌اللَّه هذا الاضحی لیشبع منه مسکینکم من اللحم فاطعموه». (۳)

«جز این نیست که خداوند قربانی را برای آن تشـریع کرد که بینوایان شـما از گوشت سیر شوند، پس اطعامشان کنید و گوشت را به ایشان بخورانید».

امام جعفر صادق- علیه‌السّلام- فرمود: رسول خدا از خوردن

۱- فاضل جواد، مسالک الافهام، ج ۲، ص ۱۳۳، چاپ مرتضوی، تهران.

۲- میرزا حسین نوری، مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص ۸۱ چاپ مؤسسه آل البیت، قم.

۳- همان، ص ۱۱۰.

ص: ۷۴

گوشت قربانی‌ها پس از گذشت سه روز، منع می‌فرمود ولی بعد اجازه داد و فرمود:

«کلوا من لحوم الأضاحی بعد ذلک و ادّخروا». (۱)

«پس از این از گوشت‌های قربانی بخورید و ذخیره کنید».

جابربن عبداللَّه انصاری: رسول خدا فرمان داد که از گوشت قربانی‌ها ولو پس از سه روز تناول کنیم و بعد اجازه داد که هم بخوریم و هم قورمه درست کنیم و خشک نماییم و به خویشاوندان و کسانمان، هدیه دهیم. (۲)

محمد بن علی یا جعفر بن محمد- علیهماالسّلام-:

«نهی رسول اللَّه- صلی‌اللَّه علیه و آله و سلّم- عن ادّخار لحوم الأضاحی فوق ثلثهٔ ایّام من أجل حاجهٔ الناس یومئذ فامّا الیوم فلا بأس به» (۳)

«رسول خدا- ص- از ذخیره کردن گوشت قربانی بیش از سه روز نهی کرد؛ چون مردم آن روزگار نیاز داشتند ولی امروز عیب ندارد».

شیخ صدوق- علیه الرحمهٔ- گفت: امام صادق- علیه‌السّلام- فرمود:

«کنّا ننهی عن اخراج لحوم الأضاحی بعد ثلاثهٔ ایّام لقلّهٔ اللحم و کثرهٔ الناس فامّا الیوم فقد کثر اللحم و قلّ النّاس فلا بأس باخراجه». (۴)

«ما از بیرون بردن گوشت قربانی پس از سه روز نهی می‌کردیم چون گوشت کم بود و مردم زیاد بودند، امّا امروز گوشت فراوان شده و مردم کمترند، مانعی ندارد که گوشتها بیرون برده شوند».

و در حدیث ابو ابراهیم موسی الکاظم- علیه‌السّلام- آمده:

«لا بأس ان یشتری الحاج من لحم منی و تیزوده». (۵)

«عیب ندارد که حاجی از گوشت منی بخرد و ذخیره نماید».

امام صادق- علیه‌السّلام- فرمود: «رسول خدا- صلّی اللَّه علیه و آله- نهی فرمود از این که پوست و جُل حیوان به قصّاب داده شود (۶) (و همه باید صدقه داده شود)».

و در روایتی دیگر فرمود: می‌توان پوست قربانی را فروخت و با آن متاعی دیگر خرید و یا بطور کلی از پوست آن استفاده کرد، لیکن افضل آنست که همه‌اش را در راه خدا به فقیر و بینوا بدهد. (۷)

و اسحاق بن عمار می‌گوید: از امام موسی کاظم پرسیدم آیا گوشت قربانی (هدی) را

۱- وسائل الشیعهٔ، ج ۱۰، ص ۱۴۸. و نگاه کنید به: متّقی هندی، کنزالعمّال، ج ۵، ص ۹۱. چاپ هند، افست بیروت.

۲- همان.

۳- قاضی ابو حنیفه نعمان بن محمد، دعائم الاسلام، ج ۲، ص ۱۸۶. چاپ مصر.

۴- وسائل الشیعهٔ، ج ۱۰، ص ۱۴۹.

۵- همان، ص ۱۵۰.

۶- همان، ص ۱۵۱.

۷- همان.

ص: ۷۵

می‌توان از منی بیرو برده فرمود: پوست و کوهان و هر چه را که می‌توان از آن سود برد می‌شود بیرون برد. راوی پرسید از پدر بزرگوار شما نقل است: چیزی از «هَدی مضمون» را نمی‌توان بیرون برد. امام فرمود: خیر، چیزی که (در منی مورد استفاده نیست) می‌توان بیرون برد و از آن استفاده کرد، گوشت را نمی‌توان از حرم بیرون نمود. (۱)

از این احادیث و از هدایت پیامبر و اوصیای معصوم او چندین نکته استفاده می‌شود:

۱- حکم گوشت قربانی اعمّ از هدی و اضحیّه، متناسب با وضع جامعه و نیاز مردم و هماهنگ با واقعیات اجتماعی، بیان شده است چنانکه «کمی و فراوانی گوشت»، «فزونی و قلّت مردم»، «نیاز و عدم نیاز» و «مورد استفاده واقع شدن و نشدن» در بیان نوع حکم تأثیر داشته است.

۲- قربانی در اصل برای اطعام انسان و تکمیل تغذیه مردم محروم و بینوا و سدّ گرسنگی گدایان و فقیران است، چنانکه از آیات قرآن نیز همین مستفاد می‌باشد.

۳- اولویّت با فقرا و بینوایان حاضر در منی و مکّه است و گوشت قربانی ابتدا باید در منی به مصرف برسد و از آنجا بیرون برده نشود.

۴- در صورت فراوانی گوشت و کمی مردم، برای جلوگیری از تضییع گوشت، نه تنها خارج کردن از مِنی جایز است، بلکه حاجی می‌تواند آن را بخرد و ذخیره سازد.

۵- بخش‌هایی از قربانی را که در منی و در مورد تغذیه خود و اطعام دیگران نمی‌تواند مصرف کند ولی در جای دیگر قابل استفاده می‌باشد، می‌تواند بیرون برد، منتهی احسان و صدقه همه اجزاء بدن حیوان، بهتر است.

۶- امامانی که در سالهای حیاتشان شاهد وضع حج و از جمله قربانی بوده‌اند و چنان رهنمودهایی فرموده‌اند، امروز اگر حاضر بودند چه راه حلّی نشان می‌دادند؟

کلمات و نظرات فقها:

فتاوای فقها، اصولاً مبتنی بر آیات قرآن و احادیث نبوی و روایات ائمّه طاهرین- علیهم السّلام-، است و حتی فتاوای قدمایِ فقها از متن احادیث انتخاب شده است. و اینک به کلمات و فتاوای آنان اعم از متأخّرین و قدما اشاره می‌کنیم و با در نظر گرفتن آیات و روایات یاد شده، هماهنگی میان آنها روشنتر می‌شود:

صاحب جواهر می‌نویسد: بدون خلاف، قربانی در حجّ تمتّع واجب است اوّلا بدلیل اجماع و ثانیاً به آیه «فما استیسر من الهدی». (۲) و به نظر فقهای شیعه واجب است هَدی در

۱- همان، ص ۱۵۲.

۲- شیخ محمد حسن نجفی، جواهرالکلام، ج ۱۹، ص ۱۱۴ و صفحات ۱۲۰، چاپ داراحیاء التراث، بیروت.

ص: ۷۶

منی کشته شود و جایز نیست چیزی از قربانیِ واجب که در منی کشته می‌شود، بیرون برده شود، بلکه در همانجا به مصرف می‌رسد. (۱)

مؤلف جواهرالکلام سپس به برخی احادیث اشاره می کند و می‌فرماید: این حدیث دلالت ندارد بر عدم جواز بیرون بردن گوشت قربانی از منی، چنانکه حدیث دیگر مبنی بر عدم جواز ذخیره گوشت قربانی، صورت صدقه و احسان را شامل نمی‌شود. (۲)

از اصرار روایات بر این که: سعی شود همه گوشت قربانی‌ها و تمام قسمت‌های آن (اطراف، پوست، قلاده و غیره) صدقه داده شود و به فقیر و بینوا برسد، معلوم می‌شود که عنایت شارع مقدّس بر تغذیه و تأمین محرومان است که حتی اندکی نیز در خلاف مصالح ایشان نباید مصرف شود.

علامه حلّی می‌نویسد: قربانی بر متمّع واجب است به اجماع علما. خداوند فرمود:

«فمن تمتع بالعمرة الی الحجّ فما استیسر من الهدی». قربانی نزد علمای شیعه جزء مناسک حج است و اصحاب رأی هم به آن عقیده دارند، لقوله تعالی «و البدن جعلناها لکم من شعائر اللّه ...». (۳)

و در جای دیگر می‌نویسد: قربانی فقط بر حاجی متمتع واجب است. (۴)

شهید ثانی می‌نویسد: جایز نیست چیزی از ذبیحه منی بیرون برده شود و فرقی نیست بین گوشت و پوست و جزء آنها، اعم از اطواف و امعاء، بلکه همه آن‌ها باید صدقه داده شوند، چون پیامبر چنین کرده است.

و حرمت اخراج در صورتی است که در منی قابل مصرف باشد وگرنه ظاهراً می‌توان گوشت قربانی و دیگر متعلّقات آن را از منی خارج کرد. (۵)

شیخ صدوق می‌نویسد: ... به جزّار چیزی از پوست، قلاده، جُل و گوشت ذبیحه داده نمی‌شود بلکه همه‌اش باید تصدّق شود. (۶)

ابوالصلاح می‌نویسد: «لایجوز لمن ذبح هدیاً بمنی ان یخرج منها شیئاً من لحومه و یجوز ذلک للمتصدق علیه». (۷) یعنی: برای کسی که در منی قربانی کشته، جایز نیست گوشت آن را بیرون ببرد، امّا آنکه برایش صدقه داده شده می‌تواند خارج کند.

شیخ طوسی می‌نویسد: عیب ندارد پس از سه روز از گوشت قربانیها خورده شود و آنها ذخیره گردد ولی جایز نیست چیزی از گوشت اضحیّه منی از آن خارج شود لیکن کوهان را می‌توان بیرون برد و همچنین مانعی نیست که انسان گوشت قربانی دیگری را از منی بیرون کند و مستحب است حتی پوست اضحیّه را برای خود برندارد، بلکه همه‌اش را احسان کند و

۱- البقره: ۱۹۶.

۲- همان، ص ۱۳۱.

۳- علامه جمال الدین حسن بن یوسف حلّی، التذکرة، ج ۱، ص ۳۷۸، چاپ سنگی.

۴- جمال الدین حسن بن یوسف حلّی، المختلف، کتاب الحج، چاپ سنگی.

۵- زین الدین عاملی شهید ثانی، مسالک الأفهام، ج ۱، ص ۱۱۵، چاپ سنگی.

۶- ابو جعفر صدوق، محمد بن علی، المقنع، کتاب الحج از سلسلة الینابیع الفقهیة، ص ۳۷ چاپ نخست ۱۴۰۶ ق.

۷- ابوالصلاح حلبی، الکافی، ص ۲۰۰، چاپ قم، شوّال ۱۴۰۳.

ص: ۷۷

حتی به نحرکننـده شتر هم از خود قربانی (بعنوان مزد) چیزی ندهد و اگر مقداری از گوشت قربانی را احتیاج داشت و از منی خارج ساخت، قیمت آن را صدقه دهد. (۱)

ابن برّاج می‌نویسد: حتی پوست قربانی را هم خود برندارد و همه را صدقه دهد. (۲)

ابن ادریس می‌نویسد: مستحب است که حاجی حتی پوست هدی‌ها و قربانی‌ها را برای خود برندارد بلکه همه را تصدق کند. (۳)

ابن حمزه می‌نویسـد: سنّت است که یک سوّم قربانی را خود حاجی بخورد و یک ثلث دیگر را به دوسـتانش هدیه دهد و یک‌سوّم بقیّه را به قانع و معتّر بدهـد. و چیزی از قربانی را به جزّار ندهد و مزد و اجرت او را از مال خالص خودش بپرداز و پوست و یا قیمت آن را به فقیر دهد. (۴)

محقق حلّی می‌نویسـد: چیزی از گوشت هـدی و قربانی نبایـد از منی خارج شود و واجب است در راه خدا و در همان منی مصـرف شود. (۵)

علّامه حلّی می‌نویسـد: مکروه است گـوشت قربـانی از منی خـارج شود ولی جـایز است گوشت آن ذخیره شود و شـخص دیگر جز صاحب اضحیّه، می‌تواند گوشت آن را از منی خارج کند و به مصرف برساند هر چند با خرید آن از فقیر و بینوایی باشد. (۶)

و بالأخره محمـد جواد مغنیّه می‌نویسد: به نظر فقهای امامی، حاجی یک سوّم گوشت قربانی را به بینوایی صدقه می‌دهد و یک سوّم دیگر را به شخص مؤمنی هدیه می‌کند و ثلث باقیمانده را خودش می‌خورد.

فقهای حنبلی و شافعی گفته‌اند: گوشت قربانیِ واجب را که در حرم ذبح کرده باید در حرم بر فقرا و مساکین توزیع کند.

فقهای حنفی و مالکی گفته‌اند: گوشت قربانی را می‌توان در حرم و غیر آن بین بینوایان پخش کرد. (۷)

تازه‌ترین و رهگشاترین بحث در این باره، نوعی مناظره فقهی است که میان شـیخ محمود شلتوت و شیخ محمد جواد مغنیّه، رخ داده است و آن بدنبال پاسخ استفتایی صورت گرفته که شیخ شلتوت در زمینه همین مسأله، صادر کرده است.

شیـخ مغنیّه این بحث را تحت عنوان «حرق الهـدی و طمره» یعنی: سوزاندن قربانی و دفن آن. در سه کتاب خود بنام‌های: «الفقه علی المذاهب الخمسه»، «فقه الامام جعفر الصادق-ع-» و «والاسلام مع الحیات»، پی گرفته و خلاصه کلام او در این مورد بدینقرار است:

۱- محمد بن حسن طوسی، النهایهٔ، ج ۱ ص ۲۶۵، چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۴۲ ش. و رجوع کنید از ایشان به: الجمل والعقود، کتاب الحجّ از سلسلهٔ الینابیع الفقهیّهٔ، ص ۲۳۲.

۲- عبدالعزیز بن برّاج، المهذّب، ج ۱، ص ۲۵۹، چاپ مؤسسه النشر الاسلامی، قم.

۳- محمد بن ادریس الحلّی، السرائر، کتاب الحج از سلسلهٔ الینابیع الفقهیّهٔ، ص ۵۲۱.

۴- محمد بن علی بن حمزه طوسی، الوسیلهٔ الی نیل الفضیلهٔ، کتاب الحج از الینابیع الفقهیّهٔ، ص ۶۰۲.

۵- نجم الدین جعفر بن حسن حلّی، المختصر النافع.

۶- جمال الـدین حسن بن یوسف حلّی، قواعد الأحکام، چاپ سـنگی و رجوع کنید به علی بن حسـین کرکی، جامع المقاصد، ج ۳، ص ۲۵۴، چاپ مؤسسهٔ آل البیت، قم.

۷- محمد جواد مغنیّهٔ، الفقه علی المذاهب الخمسهٔ، ص ۲۶۸، ۲۶۷، چاپ دارالعلم للعلایین، بیروت.

ص: ۷۸

امروز، برای حاجیان امری عادی شده که مبلغی به یک فقیر بابت سهم او از قربانی می‌پردازند سپس گوشت قربانی را دفن کرده و یا کناری می‌اندازند و می‌روند؛ زیرا قربانی در منی فراوان است و مصرف کننده‌ای وجود ندارد. او سپس می‌نویسد: در حدود مطالعات من، کسی به جواز و یا عدم جواز، چنین عملی تعرّض نکرده است، با این که نیاز به شناخت چنان حکمی لازم و ضروری است. فقط در سال ۱۹۴۹ م حاجیان مصری از جامع الأزهر در این خصوص استفتاء کردند و اجازه خواستند به جای قربانی پول آن را به فقیر و محتاج بدهند و دانشمند با فضیلت شیخ محمود شلتوت در شماره چهارم سال نخست از رسالهٔ الإسلام که دارالتقریب، در قاهره صادر می‌کند، فتوا داد که ذبح قربانی واجب است هر چند که در معرض سوزاندن و یا دفن در زیر خاک قرار گیرد. (۱)

شیخ مغنیّه پس از نشر این فتوا از سوی شیخ شلتوت دو مقاله در همان رسالهٔ الإسلام طی شماره‌های اوّل و دوّم سال دوّم بعنوان «هل تعبدنا الشرع بالهدی فی حال تیرک فیها للفساد» آیا شرع ما را به ذبح قربانی متعبّد می‌کند در حالی که آن برای تباهی و فساد، رها می‌شود؟ نوشته و به بحثی با شیخ شلتوت- با رعایت ادب و نزاکت از سوی طرفین- پرداخته است.

خلاصه نظر شیخ شلتوت:

شیخ با استناد به آیات قرآنی و اشاره به احادیث صحیح راجع به اضحیّهٔ، مدّعی است که ریختن خون نوعی عبادت و عمل قرب آمیز است و آن جز با ذبح حیوان و ریختن خون آن تحقّق نمی‌یابد پس، در انجام تکلیف و قربانی، صدقه نقدی کافی نیست و مورد قبول شارع نمی‌باشد.

برخی آیات قرآنی به صراحت، قربانی را معیّن می‌دارد بی‌آنکه بدل برای آن ذکر کند و برخی دیگر در صورت عجز از تهیّه قربانی، برای آن، عوض و بدل معرّفی می‌نماید و آیاتی دیگر، مکلّف را بین قربانی و جز آن، مخیّر می‌داند.

نکته دیگر این که برابر آیات قرآن اوّلًا: مکان ذبح، حرم است و ثانیاً: قربانی‌ها از جمله شعائر الهی هستند که حفظ حرمت آنها لازم و اهمال و بی‌توجّهی در آن خصوص روا نمی‌باشد همانند أذان، با این که فریضه و واجب نیست ولی حفظ ظاهر، لازم است و هر گاه مردم شهر و یا روستایی از پخش آن، جلوگیرند با آنان مبارزه و مقاتله می‌شود.

و همه فقها به دلیل آیات قرآنی که واضح و روشن‌اند و برای تحقّق غرض شارع که

۱- همان، ص ۲۷۰ و رجوع کنید به؛ فقه الامام جعفر الصادق-ع-، ج ۲، ص ۲۴۴.

ص: ۷۹

ریختن خون حیوان به قصد تقرّب است، ذبح را واجب می‌شمارند و خداوند، بندگانش را به هر چه بخواهد متعبّد می‌فرماید. حالا، آنان حکمت و فلسفه آن را دریابند یا نه؛ چنانکه مقتضای عبودیّت، در مورد عدد رکعات نماز و مقدار زکوهٔ و کفّاره‌ها، امتثال امر است، اعم از این که معانی آن‌ها ادراک بشود و در عقل انسان بگنجد یا نه.

ضمن آنکه برخی فواید و حکمت‌ها برای بشر معلوم است؛ زیرا در عمل ذبح، فداکاری ابراهیم خلیل و فرزندش اسماعیل، به یاد می‌آید و این یاد، مردم با ایمان را به فداکاری برمی‌انگیزد. علاوه از اینکه چنین کاری، سرّ اقتصادی دارد و بدینوسیله ساکنان بادیه، به نوا می‌رسند و این راز دعای ابراهیم- علیه‌السّلام- است.

بنابراین، مسلمانان نباید به فکر جایگزینی پول نقد به جای هدی و قربانی باشند. چنین عملی باب تغییر و تبدیل بسیاری از احکام را باز می‌کند و تزلزل به همه احکام اسلام راه پیدا می‌نماید.

این مطلب می‌ماند که می‌گویند گوشت‌های قربانی در منی می‌مانند و متعفّن می‌شوند و یا آنها را می‌سوزانند و این کار خواه نا خواه اتلاف و تضییع مال است. و به نظر ما این وضع، نتیجه نبودن برنامه و بی‌توجهی به احکام شریعت است و الا همه احکام شرع به نفع بشریّت می‌باشد؛ زیرا اولًا: اسلام از همه حاجی‌ها، قربانی نخواسته است و ثانیاً: آنجا که ذبح قربانی را واجب کرده، ذبح را در خصوص منی لازم ندانسته است و ثالثاً: در مورد وجوب قربانی در منی، آن را فقط در روز اوّل لازم نمی‌داند بلکه در همه ایام نحر و همه جای حرم جایز می‌شمارد و در بقیّه موارد هم حاجی، میان ذبح و غیر آن مثل صدقه و روزه، مخیّر می‌باشد.

پس اگر حاجیان، احکام شرع را بخوبی بشناسند و بویژه در مورد خون و ذبح، به وظیفه خود بطور مشخّص عمل کنند؛ مثلًا آن حاجی و زائری که ذبح قربانی بر او مستحب است، صدقه نقدی دهد و آنکس که قربانی بر او واجب است با انتخاب بهترین حیوان، آن را ذبح نماید و این کار را در روزها و جاهای مختلف انجام دهند و با دقّت و حوصله، گوشت قربانی را میان بینوایان توزیع و تقسیم کنند، مشکل باقی نمی‌ماند که در حل آن درمانند.

متأسفانه! ما عادت کرده‌ایم که وضعی بد و ناخوش بوجود آورده، آنگاه به فکر تغییر شریعت می‌افتیم و حکم و دستور اسلام را زشت قلمداد می‌کنیم و در حدود انکار اصل حکم خدا برمی‌آییم و با استحسان و نظرات من عندی داوری می‌نمائیم.

در پایان، به صراحت می‌گویم اگر گوشت قربانی‌ها، اضافه از اندازه مصرف است و آنها روی هم انباشته می‌شوند و در معرض فساد و تباهی قرار می‌گیرند چاره این وضع آنست

ص: ۸۰

که مسلمانان دارا و ثروتمند، با استخدام نیرو و بهره‌گیری از تازه‌ترین وسایل و ابزار، آن گوشت‌ها را حفظ کنند و به صورت بهداشتی ذخیره نمایند سپس آنها را بین فقرای دنیا توزیع کنند و یا بفروشند و پول آن را به نیازمندان برسانند و در راههای عمومی خیر، مصرف نمایند نه آن که اصل ذبح را تعطیل کنند. (۱)

خلاصه نظر شیخ مغنیّه:

پس از انتشار فتوای شیخ محمود شلتوت که از نظر خواننده گذشت، شیخ محمد جواد مغنیّه مشاور دادگاه عالی شرع، مذهب جعفری در بیروت آن را خوانده و نقطه نظراتی را ابراز داشته که آن نکات قابل توجّه فقهی و اصولی در بردارد و خلاصه نظر آن دانشمند مرحوم را ذیلًا می‌خوانید:

آیا شارع معصوم و مبرّا از عبث و بیهوده‌گویی، حاجیان بیت را به ریختن خون حیوان موظّف می‌دارد در حالی که ذبیحه‌ها به هر تقدیر در روی زمین می‌مانند و در معرض عفونت قرار می‌گیرند؟!

آیا حاجی خون حیوان را باید بریزد با این که پیش از ذبح و بهنگام کشتار یقین دارد که قربانیش در کوره‌ها سوزانده شده و یا در زیر خاک‌ها دفن خواهد گردید؟ چنانکه همه ساله در جلو چشمان همگان، این کار تکرار می‌شود و حاجی مختصر پولی بابت سهم فقیر، به بینوایی می‌دهد و یا کنار می‌گذارد و بعد قربانی را می‌کشد و آن را در قربانگاه منی رها می‌کند و می‌رود.

بدون شک اگر خشک کردن گوشت‌ها ممکن باشد و یا با احداث سردخانه و تجهیزات نوین دیگر، آن همه گوشت‌ها کنسرو شود و به صورت بسته‌بندی‌های بهداشتی به مصرف برسد، همه قربانی‌ها در منی باید ذبح شوند و حکم شریعت به دقّت باید اجرا گردد.

امّا بحث در این است که چنین عملی انجام نمی‌شودو حاجی، به یقین می‌داند که گوشت قربانی او از بین خواهد رفت.

هیچ کس نمی‌تواند به قصد قربت و بعزم انجام کاری که خدا فرمان داده، عملی را به جا آورد مگر آن که به یکی از طرق مشروع، احراز کند که خداوند به آن امر فرموده است وگرنه آن، نوعی تشریع من عندی و بدعت محرّم از لحاظ شرع و عقل، خواهد بود، به عبارت دیگر عبادت از امور توقیفی است و در صحّت آن، شرط است که امتثال، با انجام کاری، تحقیق یابد که امر به آن کار تعلّق یافته است و تقرّب با آن حاصل می‌باشد و الّا نه امری هست و نه عبادتی

۱- رجوع کنید به: دارالتقریب بین المذاهب الاسلامیهٔ قاهره، رسالهٔ الاسلام، شماره چهار سال نخست، مقاله، «حکم الشریعهٔ فی استبدال النقد بالهدی».

ص: ۸۱

و نه تعبّدی. و ما اوامر الهی را با کتاب و سنّتِ قولی، عملی و امضایی و یا اجماع، اثبات می کنیم. در مجموعه آیات قرآنی، آیه‌ای که نص و صریح باشد در این که ریختن خون حیوان بطور مطلق ولو در صورت تلف و فساد، مجاز و یا واجب است، وجود ندارد. و در سنّت نبوی هم وارد نشده که رسول خدا- صلی‌اللّه علیه و آله و سلم- چنین چیزی را گفته و یا انجام داده و یا امضا کرده باشد، فقط آیات و روایات هماهنگ‌اند در این که قربانی حج در مکان و روز معیّنی واجب می‌باشد، همین و بس.

نکته دیگر آنکه: شارع برای بیان احکام شرع، راه ویژه‌ای انتخاب نکرده است جز همان طریق محاوره عرفی و عادتاً مکلّفین از ظواهر کلام گوینده به مراد او پی می‌برند و این تفاهم، گاهی ناشی از قرائن حالی و مقالی است و گاهی بدون آن. پس ظهور کلام در یک معنا، حجّت است و جز با وجود قرینه صارفه نمی‌توان از آن عدول کرد.

مثلًا اگر کسی به خادم خویش بگوید برو گوشت بخر و او برود و بعلّت نبودن گوشت دست خالی برگردد نمی‌توان او را ملامت کرد که چرا مرغ و یا مرغابی نخریده است؛ زیرا گوشت، ظهور در گوشت گاو یا گوسفند دارد و هرگز شامل مرغ یا مرغابی نمی‌شود.

هم چنان که مفهوم متعارف از جمله «قربانی کن» و «گوسفند بکش»، زمینه خوردن و احکام است امّا تعبّد به ریختن خون حیوان بطور مطلق، از اذهان مردم بدور است و اراده آن، بیانی اضافه لازم دارد و بر اساس همین تفاهم عرفی است که مردم با شگفتی می‌پرسند: آیا شارع ما را به کشتن قربانی موظّف داشته؟ هرچند که گوشت آن از بین برود و زیر خاک دفن گردد و احدی از آن بهره‌مند نشود؟

پس وقتی مأمور به و عمل قرب آمیز، منتفی شد تکلیفی وجود نخواهد داشت. (۱)

ملاحظه

به نظر نگارنده یکی از نکاتی که از بحث میان این دو دانشمند استفاده می‌شود، این است که: امکان خوردن و اطعام گوشت قربانی، از قبیل «شرط واجب» است یا «شرط وجوب»، از سخنان شلتوت چنان برمی‌آید که امکان خوردن در قربانی «شرط واجب» است همانند طهارت نسبت به نماز که مکلّف باید نماز بخواند و برای ادای این تکلیف تحصیل طهارت کند و وضو بگیرد و نگرفتن وضو یا نداشتن طهارت، نماز را از گردن مکلّف ساقط نمی‌نماید.

ولی از کلمات مغنیّهٔ چنان استفاده می‌شود که امکان خوردن و احکام قربانی از قبیل

۱- همان، شماره یکم سال دوم و نیز رجوع شود به شماره دوم و ما برای رعایت اختصار از تلخیص مقاله دوم خودداری کردیم طالبان رجوع کنند.

ص: ۸۲

«شرط وجوب» است و همانند استطاعت مسأله حج، که تحصیل آن برای مکلّف لازم نیست، لیکن اگر استطاعت تحقق یافت حج واجب می‌شود. پس به نظر مغنیّه: اگر بـا اقـدام ثروتمنـدان و یا حاکمان مقتـدر کشورهای اسـلامی، زمینه اسـتفاده از قربانی‌ها فراهم شود، ذبح در منی واجب است، لیکن اگر این کار انجام نگیرد اصلًا تکلیف منتفی است.

نکته سوّم که در اینجا به نظر می‌آیـد، فرض واجب عینی و یا کفایی است. هرگاه فرضاً امکان خوردن و اطعام قربانی، از قبیل شـرط وجـوب باشـد نه شـرط واجب، آیـا آن، بر آحـاد حاجیـان بطـور انفرادی و تعیینی واجب است یـا به شـکل اجتمـاعی و به اصـطلاح کفایی؟

چنانکه مسـتفاد از روایات حـج آنست که اگر یکسال فرضاً مسـتطیعی وجود نداشـته باشـد و خانه خدا بی‌زائر بماند، بر مسـلمانان و حاکم اسلامی واجب است از بیت المال، عده‌ای را به حج اعزام کند و این نوعی واجب کفایی را مطرح می‌سازد.

پس احداث سـردخانه و ایجاد تأسیسات و انجام کاری که امکان استفاده از گوشت قربانی را فراهم می‌سازد، در بعد تکلیف فردی، واجب نیست همانند استطاعت حج که بر افراد تحصیل استطاعت واجب نمی‌باشد، لیکن برای عامّه مسـلمانان بطور واجب کفایی، اقـدام به ایجاد چنین شـرایطی فرض است و اگر احـدی به آن عمل نکنـد و گوشت‌ها روی زمین بماند و فاسد شود همه مقصّـِرند و مسؤول، لیکن اگر عده‌ای ثروتمند و دارا و برخی حاکمان و رؤسای توانا، چنین وضع را ایجاد کنند از گردن بقیّه می‌افتد و موضوع تکلیف عمومی منتفی می‌گردد.

خاتمه: با ملاحظه آیات قرآنی و تأکید آنها به اطعام و احسان به بینوایان و سائلان و با در نظرگرفتن روایات و لحن آنها هماهنگ با قرآن بر صـدقه و احسان واطعام محرومان و با وجود فتاوا و کلمات فقها و دانشـمندان اسـلامی از دورترین زمان، مبنی بر احتیاط در بیرون نبردن گوشت قربانی‌ها و متعلّقات آنها و سعی در به مصرف رساندن همه آنها برای نیازمندان و درماندگان در کنار بیت خدا و سـرزمین منی آیـا وقت آن فرا نرسـیده که مسـلمانان متعهـد و ملـتزم به شـرع، در زمینه حسن اسـتفاده از گوشت قربانی‌هـای منی، اقـدامی اساسـی و تصـمیم و عزمی شایسـته و نهایی اتّخاذ کنند؟ بخصوص که سال به سال آمار حاجیان فزونی می‌یابد و گوشت‌ها، بیشتر تضییع می‌شود.

حقیقت آنست که هدایت ائمه دین طیّ روایات، هماهنگ با قرآن و اوضاع جاری در هر عصـر بوده و با دقّت در سیر تاریخی مسأله و کلمات فقها و نظرات ابراز شده توسط آنان

ص: ۸۳

در طی کتب مفصّل فقهی به این نتیجه می‌رسیم که ملاک قربانی حج و فلسفه تشریع اضحیّه، احکام فقرا و تغذیه بینوایان است و صرف ریختن خون، هدف شارع نیست و در صورت تزاحم «واجب» و «حرام» یعنی: وجوب ذبح قربانی و حرمت تضییع مال و یا دو واجب (وجوب ذبح و وجوب حفظ مال)، فقیه مانند یک جرّاح متخصّص و حاذق باید وارد عمل شده و تصمیم مقتضی بگیرد.

آیا وقت آن نشده که فقهای بزرگوار ما با در نظرگرفتن همه جوانب مسأله و با شجاعت و حرّیت تمام فتوایی مناسب و شایسته صادر فرمایند و این مشکل حکمی و مسأله مستحدث عصر را حل کنند؟

«اللهم انی لا ارید الّا الإصلاح ما استطعت»

تهران- سید ابراهیم سید علوی

۱۰/ ۴/ ۱۳۷۱

ص: ۸۴

ص: ۸۵

چهره ناشناخته تشیع

سید جعفر شهیدی

حدود هزارو چهارصد سال بر موجودیّت شیعه می‌گذرد. نزدیک به چهارده قرن است که نخستین نهضت سیاسی این مذهب آغاز شده (۱) و تقریباً دوازده قرن است اندیشه‌شناسی یا به عبارت دیگر مکتب فکری و یا کلامی تشیّع تأسیس گردیده (۲) اما به جرأت می‌توان گفت هنوز هم چهره تشیع یا لااقل دیداری ترین چهره این مذهب نه تنها برای دنیای اسلام بلکه برای نظر گروهی از شیعه مذهب‌ها هم پوشیده مانده است.

صدها سال است بازیگران سیاست کوشیده‌اند تا نهضت تشیع را از مسیر آن منحرف سازند. و بخصوص کوشش فراوانی بکار رفته است تا حقیقت این نهضت از مسیرش منحرف و از دید مسلمانان غیر شیعی پوشیده بماند. درست است که حقیقت برای آنان که پا بپای تاریخ درست حرکت می‌کنند روشن است، اما شماره اینان در هر دوره اندک بوده و هست. در پنجاه سال اخیر تنی چند از دانشمندان مجاهد و عالی‌قدر شیعه با تألیف کتابها و ایراد سخنرانی‌ها و تحمل رنج سفر به گوشه و کنار کشورهای اسلامی به سهم خود معدودی از علمای مصر، شمال آفریقا و خاورمیانه عربی را با آن حقیقتِ پنهان مانده، آشنا ساختند، اما کمتر کوشش شده است که نشان دهند منشأ این نادرست اندیشی چه بوده است؟ آیا خدای نخواسته همه آن علما و نویسندگان در داوری خود نسبت به تشیع به عمد در خطا افتاده و نسبتهای ناروا به پیروان این مذهب بسته‌اند؟

۱- مقصود از نهضت سیاسی چنانکه خواهم نوشت، قیام شیعیان آل محمد علیه حکومت نژادی است که پایان آن به سود خاندان عباسی- عموی پیغمبر- بود.

۲- مسائل کلامی شیعه در عصر ائمه- علیهم‌السّلام- نیز مطرح بوده است. مقصود تدوین و تألیف کتابهای کلام پس از غیبت کبری است که دیگر مستقیم یا غیرمستقیم دسترسی به امام ممکن نبود.

ص: ۸۶

من وظیفه خود دانسته و می‌دانم که با بضاعت اندک و در حد توانایی بکوشم تا غباری را که تاریخ در طول قرنها بر روی این چهره افشانده است به یکسو بزنم، و تا آنجا که می‌توانم آن حقیقت را آشکار سازم و بر عهده متفکران و نویسندگان گرویده بدین مذهب است که این چهره را هرچه روشن تر بشناسانند.

من معتقدم اگر گمشده‌ای که در فاصله قرن دوم تا آغاز قرن دهم هجری خون ده‌ها هزار تن، در راه بدست آوردن آن ریخته شد چنانکه شایسته است به دنیای اسلام شناسانده شود، پیروان دیگر مذاهب اسلام و یا لااقل دانشمندان و متفکران آن مذهب‌ها خواهند دانست که گمشده آنان و اینان یکی است. راستی اگر همه مسلمانان چنین حقیقتی را دریابند، دشمن آنان چه خواهد کرد؟ بیکار خواهد نشست؟ هرگز! زیرا «جمعیت مسلمان» «تفرقه نامسلمانان» و بلکه نابودی آنان خواهد بود.

من در این چند صفحه نمی‌خواهم در دهلیزهای پرپیچ و خم مسائل کلامی وارد شوم. در این باره به قدر کافی و شاید بیشتر از آنچه باید بحث کرده‌اند. می‌توان گفت حقیقت لااقل برای دسته‌ای خاص روشن است، اما در بحث‌های کلامی معمولًا هر طرفی می‌کوشد عقیده خود را با دلیل عقلیِ استوار، جلوه دهد و آنجا که غرض پیروزی در جدل باشد، حقیقت کمتر مجال ظهور خواهد یافت. در این بحث کوتاه می‌خواهم نهضت تشیع را از زاویه‌ای بررسی کنم که تاریخ هم با من همراه است. در پرتو روشنایی تاریخ شاید بتوانم آن چهره ناشناخته را آشنا سازم- هرچند بیشتر خوانندگان با آن آشنا هستند-.

چنانکه می‌دانیم در سال ۶۵ هجری هنگامی که معاویه دوم پس از چهل روز پادشاهی درگذشت، در سرزمینی که امروز به نام سوریه مشهور است و آن روز مرکز حکومت اسلامی بود، بر سر زمامداری مسلمانان بین دو تیره از عرب به نام بنی‌قیس و بنی‌کلب خلاف افتاد. تیره نخست طرفدار زمامداری پسر زبیر بود و تیره دوم می‌خواست خلافت همچنان در خاندان اموی باقی بماند. کلبیان از نژاد عرب قَحطانی یعنی عرب‌های ساکن جنوب شبه جزیره عربستانند و قیسی‌ها از طائفه عَدنانی یعنی عرب‌های ساکن حجاز و نجد و تهامه هستند. سرانجام پس از جنگ خونینی که در «مَرْج

ص: ۸۷

راهِط» نزدیک دمشق بین آنان درگرفت قحطانیان بر عدنانیان پیروز شدند و مروان‌بن حکم به پادشاهی رسید. پس از او تیره مروانی مدت شصت و هفت سال زمامدار مسلمانان بود. از همچشمی و بلکه دشمنی قحطانی و عدنانی پیش از اسلام شاید بیشتر شما با اطلاع باشید. این دشمنی و یا همچشمی که معمولًا از خصوصیات اقوام ابتدایی است گاهگاه به درگیریهای خونین منتهی می‌شود. چنانکه داستان‌هایی از جنگ‌های خونین قبیله‌های عرب جاهلی را در کتاب‌ها خوانده‌ایم. با ظهور اسلام تعصب‌های ناشی از نژاد، پیوند، ثروت و آنچه بدان وابسته است از میان رفت.

روزی که محمد- ص- در حَجّهٔ الوداع اعلام کرد: «مردم! هرخونی که در جاهلیت ریخته شده است همه را زیرپا می‌گذارم و از این پس هیچکس حق تعرض به مال و خون دیگری را ندارد تا روزی که خدای خود را ملاقات کند». سند وحدت اسلامی یا فسخ امتیازات نژادی امضا گردید. اما متأسفانه حوادث پس از مرگ پیغمبر شکاف‌ها و اختلاف‌هایی میان مسلمانان پدیدآورد. با این همه، آن اختلاف‌های داخلی که از سال سی‌وپنجم پدیدار شد و تا سال ۶۵ ادامه یافت، تا این تاریخ؛ یعنی به قدرت رسیدن سلسله مروانی، باز هم رنگ عقیده اسلامی داشت. درگیری مرج راهط خلافت اسلامی را زیر پوشش جنگ قبیله‌ای و پیروزی قحطانی بر عدنانی درآورد. شاعران قحطانی نژاد از این نبرد چنان یاد می‌کنند که شاعران عرب جاهلی در یکصد سال پیش از اسلام، از درگیری تمیم و تغلب یا بکر و تمیم سخن می‌گفتند. آنچه در حماسه‌نامه‌های این دوره نمی‌بینیم اسلام است!

از این تاریخ به بعد دیگر زمامداران مسلمان به ظاهر هم توجه نکردند که به نام خلیفه پیغمبر بر امت محمد- ص- مسلط گردیده‌اند.

حکومت نژادی عربی آنهم بر اساس ریاست عربهای جنوبی بر پهنه حوزه اسلامی سایه افکند و شعر و ادبیات اسلامی رنگ قومی گرفت و قحطانیان برای خود مقامی والاتر از همه نژادهایی که به اسلام گرویده بودند- عرب یا جز عرب- برگزیدند. و دیگر نژادها را بدیده حقارت نگریستند، کار تحقیر دیگر نژادها بجایی رسید که در مثل‌های رایج می‌خوانیم «اذَلُّ مِنْ قَیْسی بِحِمْص» (۱)

۱- خوارتر از قیسی در شهر حمص که ساکنان آن کلبی بودند.

ص: ۸۸

آنچه گذشته از زور حاکمان، کالای مزور این بازار مکاره را رایج‌تر می‌ساخت کوشش شاعران و مادحان دین به زر فروخته بود که متأسفانه در هر عصر و زمان یکی از عوامل مؤثر گمراهی توده‌های کم اطلاع بوده و هستند. من نمی‌خواهم وقت شما را با خواندن نمونه‌های بسیاری از شعرهای این دوره بگیرم و خاطرتان را مکدر کنم. گذشته از دیوان‌های پر از دروغ شاعران، نمونه‌هایی از این تملقات را می‌توانید در مجلدهایی از اغانی ابوالفرج اصفهانی ملاحظه فرمایید.

برای نشان دادن اندکی از بسیار بدین دو بیت از یزیدبن مفرغ که در ستایش مروان بن حکم سروده است توجه فرمایید:

وَاقَمْتُمْ سُوقَ الثَّناءِ وَلَمْ تَکُنْ

سوقُ الثَّناءِ تُقَامُ فی الأَسْواق

فَکَأَنَّما جَعَلَ الْالهُ الَیْکُم

قَبْضَ النَّفُوسِ وَقِیْمَهُ الأَرْزاق (۱)

و اعشی ربیعه، مروان و پسرش را چنین می‌ستاید:

وَ انَّ فُؤاداً بَیْنَ جَنْبَیَّ عالِمٌ

بما ابْصَرَتْ عَیْنی وَما سَمِعَتْ أذْنی

وَ فَضَّلَنی فِی الشِّعْر وَاللُّبِ انَّنی

أقولُ عَلی عِلْمٍ وَاعْرِفُ مَنْ اعْنی

فَأصْبَحْتُ اذْ فَضَّلْتُ مَرْوانَ وَابْنَهُ

عَلیَ‌النَّاسِ قَد فَضَّلتُ خَیْرَابِ وَابْنِ (۲)

در این شعرها و مانند آن که در دیوان ابوالعباس اعمی، ابو صخر هُذَلی، امیۀابن ابی عائد، حکم بن عبدل، موسی شهوات و جز آنان می‌بینیم- و تنی چند از اینان از موالی؛ یعنی هم میهنان عرب‌مآب ما هستند- آنچه دیده نمی‌شود حقیقتی است که پیغمبر اسلام برای اعلام و نشر و تثبیت آن برخاست- عدالت و مساوات اسلامی- و آنچه می‌بینیم همانست که قرآن در آیه‌های فراوانی آن را نکوهش می‌کند- تعصب نژادی و تفضیل عرب بر غیر عرب و برتری تیره‌ای بر تیره دیگر- کار گستاخی این خاندان بر حریم دین به برتری نژادی محدود نگردید، بلکه اندک اندک به مرز اصول عقاید و مقدّسات دین نیز تجاوز کردند تا آنجا که در پنجاه سال دوم قرن اول هجرت، حاکمان شهرهای مسلمان‌نشین بر منبرها زبان به نکوهش مشرع اسلام گشودند. حجاج بن یوسف چون دید مردم قبر رسول خدا را طواف می‌کنند گفت: چه بی‌خرد مردمی که برگرد «چوبهای پوسیده» و «خشت انباشته» می‌گردند (۳) چرا نمی‌روند قصر امیرالمؤمنین عبدالملک را طواف کنند؟! آیا

۱- بازار ستایش را که از این پیش در بازارها جایی نداشت برپا داشتید؛ گویا خدا گرفتن جانها و پخش کردن روزیها را به شما سپرده است.

۲- دلی که در سینه من است آنچه را دیده‌ام دیده و گوشم شنیده می‌داند، آنچه در شعر خود مرا برتری بخشیده این است که دانسته سخن می‌گویم، آن را که می‌خواهم می‌شناسم؛ حال که مروان و پسر او را بر مردم برتری می‌نهم، بهترین پدر و پسر را برتری داده‌ام تاریخ آداب اللغهٔ العربیهٔ، ج ۱، ص ۲، ۳.

۳- عقدالفرید، ج ۵، ص ۲۸۴.

ص: ۸۹

نمی‌دانند خلیفه شخص بهتر از فرستاده او است؟! (۱) عبدالملک مروان پس از آنکه عبداللّه بن زبیر را کشت در سال ۷۵ هجری به حج رفت. چون به مدینه آمد در مجمع انصار اهل بیت پیغمبر گفت «من مانند خلیفه مستضعف (عثمان) و یا خلیفه سازشکار (معاویه) و یا خلیفه سست‌رأی (یزید) نیستم. من این امت را با شمشیر درمان می‌کنم ... به خدا از این پس کسی مرا به پرهیزگاری نمی‌خواند جز آنکه گردن او را خواهم زد. عبدالملک نخستین کسی است در اسلام که نهی از معروف کرد (۲).

خالدبن عبداللّه قسری که از جانب هشام بن عبدالملک حاکم خراسان و عراق بود و سال ۱۱۶ هجری از این منصب برکنار گردید، روزی برای خواندن خطبه بر پا ایستاد، چون قرآن را در خاطر نداشت آیه‌ای را به خطا خواند و درماند. مردی از بنی تغلب از دوستان او برخاست و گفت: ای امیر کار را بر خود آسان بگیر. هیچ مرد عاقلی را ندیدم که قرآن را از بر بخواند. از بر کردن قرآن کار احمقان است. خالد گفت راست گفتی (۳). ولیدبن یزید که خود را خلیفه مسلمانان می‌خواند در بزم شراب مستانه قرآن را گشود و چون این آیه را بر بالای صفحه دید «وَاسْتَفْتَحُوا وَ خَابَ کُلُّ جَبَّارٍ عَنیدٍ» (۴) قرآن را هدف تیر ساخت و گفت: روز رستاخیر که پروردگار خود را دیدی بگو ولید مرا پاره پاره کرد! (۵)

اگر بخواهم اسناد گستاخی بنی‌مروان و حکومت‌های دست نشانده آنان را بر قرآن و سنت و اصول مسلمانی برشمارم مجلدی بزرگ خواهد شد. آنچه بیشتر مایه تأسف است اینکه در همان روزگار گروهی عالمان شکم‌خواره و دنیاباره، به خاطر جلوگیری از هیجان و طغیان مردم با تأویل‌های نادرست آیات و مغالطه کاری‌ها و سفسطه در حدیث به درست نماندن و یا بی‌مکافات ماندن این کارهای خلاف شرع برخاستند و به مردم گفتند ما را با این بزرگان کاری نیست. خود می‌دانند و خدای خود. چه قرآن می‌گوید «وَآخَروُنَ مُرْجَوْنَ لِامْرِاللّهِ امَّا یُعَذِّبُهَمْ وَ امَّا یَتوبَ عَلَیْهِم» (۶). در قلمرو چنین حکومت، آنانکه بیش از همه مسلمانان سنگینی بار ستم را تحمل می‌کردند، نومسلمانان غیر عرب بودند و مخصوصاً ساکنان منطقه شرق اسلامی.

در چنان دنیای تاریک تنها چراغ

۱- مروج الذهب، ج ۲، ص ۱۴۵. و نیز نگاه کنید به کامل مبرد، ج ص ۲۲۲، ابن ابی‌الحدید، ج ۱۵ ص ۲۴۲.

۲- ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۹۰ و ۲۵۱.

۳- الاغانی، ص ۶۳ ج ۱۹، تاریخ تمدن اسلامی، ج ۴، ص ۸۰.

۴- ابراهیم، ۱۸.

۵- الاغانی، ۲۵/ ۹۰ چ سعودی، مروج الذهب، ص ۱۳۴، ج ۲.

۶- توبه، ۱۰۶.

ص: ۹۰

روشن، که این نومسلمانان می‌توانستند در پرتو آن عدالت خواهی اسلام را ببینند خاندان رسالت بود. بیش از نیم قرن از حکومت عدل علی نمی گذشت، نمونه‌های عدالت خواهی علی چه در روزگار خلافت و چه پیش از خلافت، مانند داستان قتل هرمزان، بداوری رفتن او و خصم یهودی وی در محضر خلیفه و ده‌ها نمونه دیگر زبانزد مسلمانان ایران بود. بیش از نیمی از نسل آن روز واقعه قیام حسین بن علی و مقاومت او را برابر ظلم به چشم دیده و یا از دیده‌ها به گوش خود شنیده بودند. نهضت و کشته شدن زید در راه عدالت- خواهی تازه‌ترین فداکاری آل محمد- را همه به خاطر داشتند. و برای همه محرومان مسلّم شده بود که اگر بخواهند حقوق خود را آنچنانکه اسلام گفته است به دست آورند، باید با آل محمد- ص- باشند نه با آل ابو سفیان. از این تاریخ نهضت سیاسی شیعیان آل محمد آغاز شد.

در اینجا باید یک نکته دیگر را تذکر داد و آن اینکه از قیام نافرجام مختار به بعد، همه حرکت محرومان ضد ستمگران، به نام «طرفداری از آل رسول» آغاز شد. بدین معنی که مخالفان حکومت‌های وقت یا هواداران خاندان رسالت از امامیه، کیسانیه، زیدیه و راوندیه و دیگر فرقه‌ها برای تحقق یک نیت با یکدیگر همکاری می کردند، برانداختن حکومت نژادی و تأسیس حکومت بر اساس عدالت قرآن که در آن عرب و جز عرب، مساوی هستند. آن روزها مهمترین کانون این طغیان خراسان بود. مردم این سرزمین زیر پرچم تشیع گرد آمده بودند و می‌خواستند حکومت از آل ابو سفیان به آل علی باز گردد. روزی که محمد بن علی‌بن‌عبداللّه ابن عباس داعیان خود را به خراسان فرستاد، به آنها سپرد که از شخص خاصی نام نبرند بلکه مردم را به «الرضا من آل محمد» بخوانند.

سرانجام چنانکه شنیده‌اید نتیجه این نهضت آن شد که آل عباس بر خلافت غلبه یافت و بنی‌الحسن و بنی‌الحسین محروم ماندند. اما سیرتی که خلفای عباسی، از آغاز کار یا اندکی پس از استقرار حکومت خود، پیش گرفتند، آن نبود که توده‌های محروم می‌خواستند. آنچه به دنبال این نهضت تحقّق یافت حکومت نژادی دیگری بود که در آن تیره عباسی جای تیره اموی را اشغال کرد، با این تفاوت که در این حکومت عنصر ایرانی در قوه

ص: ۹۱

اجرایی داخل گردید. نگاهی به قصیده‌های مدحی شاعران دوره رشید و خواندن تاریخ هارون و معتصم و مقتدر و معتضد مسلّم می‌دارد که گوینده بیت:

یالَیْتَ جَوَر بَنی مَروان عادَ لَنا

وَلَیْتَ عَدْلَ بَنی‌العَبَّاسِ فِی النَّار (۱)

سخن به انصاف گفته است.

پس از این دوره بود که متفکران شیعی دانستند، نخست باید اندیشه‌شناسی تشیع را به مردم آموخت. سپس آنان را به عدالت خواهی و مساوات اسلامی برانگیخت.

از قرن دوم هجری به بعد، متکلمان شیعی و شاگردان امام‌باقر و صادق- علیهماالسلام- کوشیدند اصول معتقدات تشیع را بر پایه منطق عقلی و علم کلام تثبیت کنند. از این تاریخ تا سال ۴۴۷ هجری، یعنی سال ورود طغرل سلجوقی به بغداد و برانداختن آخرین پادشاه شیعی، آل‌بویه الملک الرحیم دانشمندان شیعی با استناد به ظاهر قرآن کریم و استفاده از اخبار اهل‌البیت، مترقی‌ترین مکتب اندیشه بررسی دینی را که می‌توان گفت تا آن روز در دنیای اسلام بی‌سابقه بود، تأسیس کردند و اصول فلسفی و اعتقادی این مذهب را چنان پی‌ریزی نمودند که نه‌تنها توانست در طول تاریخ زنده بماند، بلکه موفّق پیوسته پیشروی خود را حفظ کند و چاره یاب و پاسخ گوی مشکلات اجتماعی باشد؛ بدین معنی که از یک سو «اصل عدالت» را در زمره اصول اعتقادی درآوردند و از سوی دیگر «عقل» را جزء مدارک استنباط احکام کلی فرعی شناساندند، و به تعبیر دیگر در زمینه اعتقاد و عمل (هر دو) حکومت را برسمیت شناختند.

معنای عدالت در مذهب شیعه این است که: پروردگار بندگان خود را عبث و بی‌سبب کیفر نمی‌دهد یا پاداش نمی‌بخشد بلکه ثواب و یا عقاب آنان برابر اطاعت یا نافرمانی ایشان است.

«اطاعت»؛ امتثال امر و «نافرمانی»؛ ارتکاب منهی عنه است. و امر یا نهی پروردگار به خاطر مصلحت یا مفسده چیزی، بدان تعلق می‌گیرد و مفسده و یا مصلحت در «مُکَلَّف به» را عقل تشخیص می‌دهد. و با تأسیس چنین اصل عقلی، آن دسته از وابستگان به دستگاه قدرت را که می‌کوشیدند کارهای ناشایست فرمانداران را با تأویل ظاهر آیات قرآنی، مردم پسند کنند و به آنان وانمایند که اینان مرتکب گناهی که مستوجب عقوبت باشد

۱- ای کاش ستمکاری مروانیان برای ما بازمی‌گشت و ای کاش دادگری عباسیان نابود می‌شد در آتش بود، الاغانی: ۱۶/ ۸۴.

ص: ۹۲

نشده‌اند، موهون ساختند و مسلّم داشتند که اگر کسی بر خلاف شرع، قدمی بردارد گناهکار و سزاوار کیفر است، زمامدار باشد یا رعیت.

اما گنجاندن عقل در ادله اجتهاد، این اثر را داشت که بگویند آنچه را عقل اجتماعی برای بهبود و پیشرفت اجتماع مسلمانان بپسندد، در صورتی که با ظاهر آیات و سنت پیغمبر مخالفت صریح نداشته باشد لازم الاجرا است. بنابراین بر خلاف مکتب جهمیه و اشعریه که هرگونه قدرت را از مکلف سلب می‌کرد و نیز ضمانت اجرایی برای اطاعت و یا نافرمانی بنده قائل نبود و بر خلاف مرجئه که بازخواست از کارهای زشت را به خدا واگذار می‌کردند و مرتکب آن را مستحق ملامت نمی‌شمردند، کلام شیعی چه در اصول و چه در فروع، حکومت عقل را به رسمیت شناخت. و اجتماع اسلامی را بر رفتار حاکمان و صاحبان قدرت نظارت داد.

اکنون که این مقدمات طرح گردید ممکن است با دو پرسش روبرو شویم:

یکی اینکه آیا جهانِ اسلامِ غیرشیعی، با این چهره تشیع آشنا است یا نه؟ اگر آشنا است چرا گاه بیگاه در پاره‌ای از کتابها و نشریه‌های آنان در باره تشیّع داوری نادرست می‌شود؟ تا آنجا که کسانی این مذهب را مخلوطی از یهودی‌گری زرتشتی‌گری و باطنی‌گری می‌پندارند. و اگر آگاه نیست سبب آن چیست؟

پرسش دوم اینکه تشیع که در آغاز از یک سو نهضتی بر ضد بیدادگران بود و از سوی دیگر اندیشه‌شناسی این چنین پیشرفته داشت، چرا در قرن‌های اخیر تغییر جهت داد و سیر تکاملی آن متوقف شد و نهضت شیعی که همچون سلاحی برنده برای مبارزه با ستمکاران به کار می‌افتاد، در طول قرن‌ها از تاریخ، پناهگاهی برای حکومت‌های ستمکار گردید.

برای پاسخ به این دو پرسش با حقیقت تلخی روبرو خواهیم شد- اما حقیقت را آنچنانکه هست باید گفت و نباید نهفت. از دیر باز آنچه به نام تشیّع در ذهن بعضی از مسلمانان غیر شیعی و حتی بعضی از شیعیان جا گرفته است با چهره‌ای که از تشیع در عصر ائمه و بعد از غیبت کبری تا نیمه اول قرن پنجم ترسیم کردیم کاملًا مغایرت دارد.

اما در باره تصوّری که جهان غیر تشیّع، خاصّه مسلمانان شمال آفریقا و خاورمیانه عربی، از این مذهب دارند، بطور خلاصه باید گفت، سبب آن

ص: ۹۳

اینست که مردم عادت دارند اساس قضاوت خود را در باره چیزی بر نمونه‌های خارجی و ملموس بنیاد نهند.

درگذشته مراجعه به کتابهای کلامی و اندیشه‌شناسی برای عموم آسان نبوده است- امروز هم کم و بیش اوضاع به همین منوال است- و متأسفانه حکومتی که در قرنهای نخستین اسلام در مصر و قاره آفریقا به نام تشیّع تأسیس گردید و رونق یافت نه از لحاظ روش فکری با آنچه در کلام شیعی می‌بینیم مطابقت داشت و نه از جهت عمل- که بیشتر مردم بدان توجّه دارند- آن بود که نهضت محرومان می‌خواست. حکومت‌های این خاندان نمونه کوچکی بود از دربار بغداد با همه اسراف و تبذیر و حیف و میل‌ها و بی‌عدالتی‌ها که از آن می‌دانیم.

خوشبختانه یا متأسفانه برای نشان دادن هر دو رویه کار، اسناد قدیمی به زبان فارسی در دست داریم. در اینجا نگاهی به قسمتی از سفرنامه ناصرخسرو قبادیانی که یکی از داعیان این حکومت است می‌افکنیم. او در سال چهارصد و چهل هجری جلال و جبروت خلیفه فاطمی را به چشم دیده و ذیل عنوان «صفت خوان سلطان» آن را با شگفتی و اعجاب چنین وصف می‌کند:

«با یکی از دبیران سلطان که مرا با او صحبتی اتفاق افتاده و دوستی پدید آمده بود گفتم من بارگاه ملوک و سلاطین عجم دیده‌ام چون سلطان محمود غزنوی و پسرش مسعود، ایشان پادشاهان بزرگ بودند، با نعمت و تجمّل بسیار، اکنون می‌خواهم که مجلس امیرالمؤمنین را هم ببینم. او با پرده‌دار که صاحب الستر گویند بگفت، سلخ رمضان سنه اربعین و اربعمائه که مجلس آراسته بودند تا دیگر روز که عید بود و سلطان از نماز به آنجا آید و بخوان بنشیند، مرا آنجا برد. چون از در سرای بدرون شدم، عمارتها و صفه‌ها و ایوانها دیدم که اگر وصف آن کنم به تطویل انجامد. دوازده قصر درهم ساخته، همه مربعات که در هریک که می‌رفتی از دیگری نیکوتر بود و هر یک به مقدار صدارش و یکی ازین جمله چیزی بود شصت اندر شصت و تختی به تمامت عرض خانه نهاده به علو چهار گز. از سه جهت آن تخت همه از زر بود. شکارگاه و میدان و غیره بر آن تصویر کرده ... و هر فرش و طرح که در این حرم بود همه آن بود که دیبای رومی و بوقلمون به اندازه هر موضعی بافته بودند و

ص: ۹۴

دارافزینی مشبک از زر بر کناره‌های آن نهاده که صفت آن نتوان کرد ... و آن تخت خود چنان بود که اگر این کتاب سر به سر صفت آن باشد مستوفی و کافی نباشد (۱)

این چند سطر که نوشته شد اندکی از بسیار است و نشان می‌دهد دستگاهی که مدعی جانشینی علی و حسین و زید و باقر و صادق- علیهم‌السّلام- بود، می‌کوشید تا در اسراف و تبذیر و ضبط مال مسلمانان و صرف آن در آرایش و تجمّل‌های بیهوده قدم بر جای قدم امپراتوری روم و پادشاهان ساسانی ایران بگذارد.

اما در جهت اندیشه‌شناسی دینی چنانکه می‌دانیم و چنانکه کتابهای شیعه اسماعیلی نشان‌می‌دهد- و می‌توانید لااقل به رساله وجه دین ناصرخسرو مراجعه کنید- اعتقاد این فرقه از شیعه این است که «آنچه در شریعت می‌بینیم از ظاهر قرآن و سنت، همه مانند تن است نسبت به انسان، و تأویل روح شریعت است. اعمال تکلیفی ظاهری که مانند جسد دین است، مخصوص عوام است، و تأویل از آن خواص و دانستن تأویل هم جز از راه بیان امام مقدور نیست». و ما می‌دانیم آنجا که پای تأویل به میان آمد آن هم تأویلی که در انحصار امیری مقتدر و خودکامه درآید کار به کجا منتهی خواهد شد! نمونه‌ای که جهان عرب برای نخستین بار از تشیّع فکری و عملی پیش چشم دید این حکومت بود.

در اینجا باید گفت فاطمیان مصر با همه بی‌عدالتی در جهت فکر و عقل، چه در دوران اقتدار و چه بعد از انقراض حکومت، استحقاق آن همه نسبت‌های زشت را که عباسیان و کارکنان آنان به آنها دادند ندارند، اما طرفداران خلافت بغداد کوشیدند تا سخیف‌ترین عقاید فرقه‌های اسلامی را به نام تشیّع به فاطمیان ببندند. و آنچه در کتاب‌های ابن تیمیه و ابن حزم می‌بینیم، و نمونه‌ای از آن را در این مقاله خواهم آورد، محصول این تبلیغات دروغ است. همین که صلاح‌الدین ایوبی این خاندان را برانداخت و بار دیگر سلطه بغداد را بر مصر و آفریقا تثبیت کرد، علمای طرفدار خلیفه کوشیدند تا چهره تشیع فاطمی را هرچه زشت‌تر ترسیم کنند و هرچه از عقیده‌ها و مذهب‌ها و دین‌های دیگر، چون قرمطی، مزدکی، مانوی و احیاناً رسم‌های یهودی و مسیحی، پیش چشم داشتند به نام فاطمیان خصوصاً، و شیعه عموماً،

۱- سفرنامه مصحح دکتر دبیر سیاقی، چاپ انجمن آثار ملی، ص ۷۹- ۹۸.

ص: ۹۵

نوشتند و گفتند و از جعل سند و تزویر در حدیث هم دریغ نکردند.

در دوره‌های بعد این اسناد مُزَوّر مایه‌ای برای تألیف کتابهای دانشمندان سنی فراهم آورد. در اینجا تنها به چند داوری به خطا، که در کتابهای ابن تیمیه و ابن حزم راه یافته است اکتفا می‌کنم.

ابن حزم معاصر خلفای فاطمی مصر به سال ۴۵۶ هجری مرده و ابن تیمیه در ۷۲۸ هجری درگذشته است.

ابن حزم می‌نویسد:

«از امامیه کسانی هستند که نکاح نُه زن را روا می‌دارند و کسانی هستند که می‌گویند خوردن کلم حرام است.

چون از خون حسین روییده شده و پیش از حادثه کربلا کلم وجود نداشته است! (۱) و ابن تیمیه می‌نویسد: «اصول دین نزد امامیه چهار است: توحید، عدل، نبوت و امامت»! و نیز می‌نویسد:

از حماقت‌های آنان این است که لفظ ده را ناخوش می‌دارند و این به خاطر بغضی است که با عشره مبشره دارند! (۲)

ابن حزم می‌نویسد: «علی از ثروتمندان بزرگ صحابه به شمار می‌آمد» (۳) در صورتی که ابن سعد مؤلف طبقات که دویست‌وشش سال پیش از او می‌زیسته مقدار دارایی علی را به هنگام شهادت هفتصد درهم نوشته است (۴)

مقام شیخ‌الاسلام ابن تیمیه و امام ابن حزم والاتر از آنست که به عمد چنین افتراها به شیعه ببندند یا نادانسته درباره آنان قضاوت کنند ولی در دوره قدرت بغداد چه در عصر فاطمیان و چه بعد از آنان، بازار تهمت و جعل و دروغ‌بافی به حدی رونق یافت که مردمان دانشمند هم باور نمی‌کردند که این همه نسبت‌های بی‌مأخذ باشد. درست نظیر آنچه پس از جنگ‌های صلیبی، در حوزه‌های مسیحی اروپا نسبت به مسلمانان شایع گردید.

از آن تاریخ این پندارهای غلط درباره شیعه در ذهن مردم مصر و آفریقا جای گرفت و چنین پنداشتند که تشیع مخلوطی از کیش‌های یهودی، مسیحی، زرتشتی و باطنی است؛ چنانکه دانشمندی متتبع چون احمد امین چنان عبارتی را در کتاب خود (فجرالاسلام) گنجاند (۵)

به خاطر دارم نه سال پیش که برای نخستین بار به مصر رفتم مخبر مجله «المصور» هنگام مصاحبه پرسید شما شیعه هستید؟ گفتم آری. پرسید راست است که «شما معتقدید جبرئیل

۱- الفصل، ج ۴، ص ۱۸۱ چاپ افست مکتب.

۲- منهاج السنه، ج ۳، ص ۱۴۸ به بعد.

۳- الفصل، ج ۴، ص ۱۴۱.

۴- الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۶.

۵- حقیقت این است که شیعه‌گری پناهگاه کسانی است که می‌خواهند اسلام را ویران کنند.

یهودیان، ترسایان و زرتشتیان تعلیمات دینی خود را بنام شیعه‌گری در اسلام داخل کردند.

ص: ۹۶

می‌خواست به علی نازل شود ولی دچار اشتباه شد و به نزد محمد رفت؟». تعجب کردم. گفتم این پرسش از مرد تحصیل کرده‌ای مثل تو عجیب است. من نمی‌گویم که فرقه‌ای با چنین اعتقاد، میان بظاهر مسلمانان نبوده است، اما اگر واقعاً از فرقه‌های امروز هم فرقه‌ای این اعتقاد را داشته باشد- و گمان نمی‌کنم چنین فرقه‌ای موجود باشد (۱)- آنان در شمار غُلات به حساب می‌آیند و مذهب غالیان از نظر شیعه مردود است. هر کسی بنام مسلمان، علی یا جز علی را از محمد- ص- برتر بداند مسلمان نیست.

با این توضیح که کوشش کردم هرچه کوتاه‌تر باشد، تصویری از تشیّع در منطقه غربی حوزه اسلامی ترسیم گردید، اما در قسمت شرقی هم متأسفانه وضع بهتر از قسمت غربی نبوده است. در این منطقه قرنها طول کشید تا تشیع توانست قدرتی وسیع الاطراف (۲) به خود ببیند. اگر حکومت آل بویه در ری و نفوذ امیران این خاندان را که گاه تا بغداد ادامه می‌یافت، از آن رو که به هر حال زیر سلطه عباسیان بود به حساب نیاوریم و اگر وزارت تاج الملک ابوالغنائم را به سال ۴۸۵ هجری که نخستین وزیر شیعی حکومت سلجوقیان مطیع بغداد است نادیده بگیریم می‌توان گفت این قدرت در سال ۹۰۶ با جلوس شاه اسماعیل صفوی تثبیت گردید.

متأسفانه صفویان به همان اندازه که نفوذ سیاسی تشیّع را گستردند، و حتی می‌توان گفت استقلال سیاسی ایران را در پناه ولایت آل رسول تثبیت کردند، در زمینه فکری و عملی کوتاهی ورزیدند. در این عصر نه نمونه‌هایی از اندیشه شناسی قوی و درخشان قرن سوم و چهارم دیده می‌شود و نه تقوی و پارسایی قرن پنجم و ششم را می‌بینیم.

می‌دانیم که شاه اسماعیل با پشتیبانی گروهی از ترکان که اصل آنان از سوریه و آسیای صغیر بود به قدرت رسید. اگر بخواهیم بدانیم تشیّعی که این قبیله‌ها بدان معتقد بودند چیست باید سفری به ترکیه کنیم و با علویان آن مملکت آشنا شویم. اگر لطف خدا و برکت اهل بیت شامل شیعیان سرزمین ما نمی‌شد و عالمان پارسایی چون شیخ علی کرکی و پسرش شیخ عبدالعال و شیخ علی منشار و ده‌ها تن عالم دیگر نمی‌بودند و فقه شیعه را از عبادات و معاملات- که به وسیله صدوق و کلینی و شیخ طوسی پی‌ریزی شد و پس از

۱- فرقه‌ای از غالیان دوستان علی- ع- بنام غرابیه دارای چنین عقیده‌ای بودند. بنظر می‌رسد مؤسس این فرقه مردی یهودی بوده است، زیرا غرابیه و یهود با جبرئیل دشمن‌اند.

۲- مقصود ما از قدرت وسیع الاطراف حکومت مقتدر گسترده است. بدین طریق حکومت‌های شیعی محلی چون زیدیه به طبرستان آل عمران در شمال سوریه و سربداران خراسان را بحساب نیاوردیم.

ص: ۹۷

فترت مغول رو به اندراس می‌رفت- از نو زنده نمی‌کردند، و به طبقه‌های بعد از خود چون وحید بهبهانی، شیخ جعفر کاشف‌الغطا و شیخ محمد حسن صاحب جواهر نمی‌سپردند، بدون تردید شعائر شیعی در کارهایی خلاصه می‌شد که نمونه آن را در روز دهم محرم هر سال در استانبول، قبرستان ایرانیان «دره سید احمد» می‌توان دید. درگیریهای خونینی که بین دو خاندان صفوی ایران و عثمانی ترکیه رخ داد و تذکار خاطره آن هر مسلمان غیرتمند را متأثر می‌سازد، موجب گردید که مذهب شیعه در دیده مسلمانان منطقه شرقی غیر ایرانی، عقیده‌ای معرفی شود که از فروع تنها به یک باب پای بند است و آن باب هم «تبری» است!

در اینجا مناسب است از شعائر مذهبی نیز سخنی بمیان آوریم. شعائر مذهبی عامل بزرگ مؤثری در بیداری و تحرک توده مردم بود. اما از این تاریخ به بعد بصورت نمایشی بی‌روح و گاهگاه مخالف با روح شریعت درآمد. از جمله این شعائر، حماسه‌سرایی و نوحه خوانی و تعزیه داری بیاد شهیدان کربلاست. حادثه دلخراش کربلا در تاریخ تشیع و بلکه اسلام، تحولی بزرگ بوجود آورد. آثار این تحول را پس از گذشت سیزده قرن در کشورهای شیعی و اسلامی به چشم می‌بینیم. در آن حادثه تمام نیروی طرفدار ستمدیدگان و محرومان برابر تمام نیروی ستمکاری و عدالت کشی قرار گرفت. از آن روز که ادبیات شیعی حماسه این روز تاریخی را در قالب شعر ریخت، شاعران اهل بیت کوشش کردند مردم را به اهمیت این حقیقت آشنا کنند، حقیقتی که پیشوای وقتِ مذهب، جان خود و عزیزترین کسان خود را در راه تحقق آن فدا کرد. آن روز که مدیحه آل رسول در محضر امام هشتم خاطره این صحنه دلخراش را در قالب شعر تذکار کرد، در ضمن بیت‌های مهیج خود چنین گفت:

أئمَّةُ عَدْل یُقْتَدی بِفِعالِهِمْ

وَ تُومَنٌ منْهُم زَلَّةُ الْعَثَراتِ

اریَ فَیئهُم فی غَیْرِهِم مُتَقَسِّماً

وَ ایْدِیَهُمْ مَنْ فَیْئهِم صَفِرات

دیارٌ رَسُولِ اللّهِ اصْبَحْن بَلْقعاً

وَ آل زِیادٍ یسکنُ الْحُجُراتِ

بیت المال مسلمانان که باید به دست امام عادل بر مستمندان و محتاجان قسمت شود، صرفِ کاخهای مجلل و بذل و بخشش به کنیزکان خواننده و

ص: ۹۸

بربطنوازان می‌گردد. و در پایان این قصیده امید را در دلهای مظلومان می‌افزود، امیدی که ادامه زندگانی با آن شیرین است، امیدی که اگر نباشد حیات و هرچه در آنست تاریک و بی‌معنی جلوه می‌کند:

خُرُوجُ امام لامُحالةَ واقعٌ

یَقُومُ عَلَی اسْمِ اللَّهِ وَالْبرَکاتِ

یُمَیِّزُ فینا کلّ حقّ وَ باطِلٍ

وَ یَجزِی عَلَی النَّعْماءِ وَالنَّقِماتِ

دنیان انسان همیشه مقهور چنین بی‌عدالتی و ستم نخواهد ماند. بدون تردید روزی امام آشکار خواهد شد، امامی که به نام خدا برخیزد و رحمت خدا را بر مردمان بگستراند، امامی که حق را از باطل آشکار کند، امامی که کردار نیک و اعمال زشت مردم را بی‌پاداش و کیفر نگذارد.

این شعرها و مانند آن که بوی خون می‌دهد و ستمدیدگان را به کین ستمکاران برمی‌انگیزد و به مردمان می‌آموزد که دنیا برای خیر و تقوا و عدالت آفریده شده است، نه زشتی و ناپارسایی و ستم، رفته رفته جای خود را به اشعاری از این قبیل داد:

هرگاه آب سرد بنوشید شیعیان

یاد آورید از لب خشکم به هر دیار

اگر به قیمت جانت آب در این دشت

به التماس من تشنه می‌دهم جان را

صبر کن تا حجله عیش ترا بندم به هم

حال کاندر این زمین داری به‌قتل خودشتاب

و احیاناً اگر خواستند نوآفرینی کنند چنین سرودند:

باز دیوانه شدم زنجیر کو

من حسین اللهیم تکفیر کو

از میان رفت آن دوئی و آن توئی

شد یکی مقصود و بیرون شد دوئی

تردیدی نیست که سراینده‌های این منظومه‌ها احساس پاک خود را که ناشی از طبیعت ساده و قلب صافی و یا علیان محبت آنان بوده است در قالب این بیت‌ها ریخته و به قدر درک خود نسبت به اهل بیت ارادت نشان داده‌اند.

اما اگر متتبع دقیق ادبیات بعد از سال ۹۰۶ تا پایان دوره قاجاریه را بررسی کنند، کمتر به مضمون‌هایی از نوع هاشمیات کمیت، غدیریه حمیری و تائیه دعبل دست خواهند یافت، و همین تحول نشان می‌دهد که سلطه زمامداران و پادشاهان و دربارها بر جامعه شیعی چگونه در طول سیصد سال مسیر فکری مردم را تغییر داده است.

سال ۳۵۲ که معزالدوله دیلمی

ص: ۹۹

زنـان شـیعه را گفت تا روی‌های خویش را سیاه کننـد و با گریبان چاک در بازار بغـداد بیاینـد و فقهای اهل سـنت آن سال را سـنهٔ البدعـهٔ نامیدنـد، می‌خواست بـدین وسـیله از قـدرت و تطاول حکومت آل عباس بکاهـد و عواطف مردم را به سود مستضـعفانی که نسبت به آل رسول محبت می‌ورزیدند برانگیزد. اما آنچه در عصـر نزدیک به دوره ما به عنوان شـعائر در تکیه دولت‌ها برپا می‌شـد بیشتر نمایشـهایی بود که ترتیب دهندگان آن می‌کوشیدند استعداد و سلیقه خود و تجمل کارفرمایان خود را در مقابل مردان دیگر نشان دهنـد و آنچه در دربارها به نام عزاداری به راه می‌افتاد مجلس‌هایی بود که به منظور سـرگرمی و تفریـح مردمان وقت‌گـذران تأسیس می‌گشت. اگر کسی بخواهد بداند چه مراسـمی در این مجلس‌ها به نام «زنده ساختن خاطره جانبازی شهیدان» برپا می‌شده کافی است که به یادداشـتهای اعتماد السلطنه و یا گزارش‌نامه‌های دوره قاجار مراجعه کند. من در اینجا فقط یک نمونه را می‌نویسم بقیه را بدان قیاس کنید:

جمله «زینب زیادی» را شاید همه شنیده باشید. مرحوم عبداللّه مستوفی می‌نویسد:

در زمان ناصـرالدین شاه زنی با چادر نماز که فراشـها به واسـطه نداشـتن چاقچور نگذاشتند وارد تکیه دولت شود، برای اینکه دست خـالی برنگشـته لامحـاله بازی‌کن‌هـا را تماشـا کرده، باشـد کمی دورتر می‌ایسـتد همینکـه موقع سـواری رفتن شـبیه خوانهـا به تکیه می‌رسـد، هر یک سوار شتری می‌شونـد. زن چادر نمازی هم بر یکی از شترها سوار می‌شود. ساربانها به تصور اینکه این هم یکی از شبیه خوان‌هـا است مخـالفتی به عمـل نمی‌آورنـد. ام کلثوم ... و هریک در نوبت خود به انجام وظیفه پرداختنـد چادر نمازی هم دو شعر عامیانه سر هم کرده و موقعی که شتر او محاذی غرفه شاه می‌رسد شروع به خواندن می‌کند:

من زینب زیادی ام

عروس ملا هادیم

اومده ام پول بسونم

چادر و چاقچور بسونم

قهقهه خنده بلند می‌شود و پادشاه هم امر کرد پول و چادر و چاقچور به زنک دادند (۱)

حالا پس از گذشت پنج قرن بار

۱- شرح زندگانی من، ج ۱، ص ۴۲۰- ۴۲۲.

ص: ۱۰۰

دیگر ملت ما بر سر یکی از پنج‌های مهم تاریخ خود رسیده است.

درست است که ایران از آغاز قرن دوم هجری تـا امروز قیام‌ها و نهضت‌های فراوانی به خود دیـده است، اما همه آن قیام‌ها، جز سه نهضت، رنگ سیاسی داشته است. تنها قیام ابومسلم خراسانی و کوشش ضد خشونت‌های نظام الملک طوسی و قیام شاه اسماعیل است که به نام مذهب آغاز شد.

قیام اخیر ملت ایران تنها جنبه مذهبی و محلی ندارد، قیامی است به نام اسلام و برای نجات مسلمانان، در این پیچ از تاریخ است که نهضت ملت ایران می‌خواهد سرنوشت ملت‌های محروم مسلمان را تعیین کند، نه آینده تشیع را به تنهایی. این‌بار دیگر شعار مردم ایران خشونت، نفرین، بیزاری، تهمت، افترا و بداندیشی نیست.

حق‌طلبی، عدالت خواهی و انسان سازی است. اگر این مقصود هنوز تحقق نیافته بایـد کوشـید تا جامه عمل بپوشـد. اگر در نخستین نهضت مردم ایران، چشم نومسلمانان ایرانی به قیام هواخواهان آل علی دوخته شده بود، امروز مسلمانان دنیا از کرانه اقیانوس اطلس تا ساحل دریای مازندران و از اقیانوس هند تا صحرای آفریقا دیده به این نهضت دوخته‌اند، بلکه دنیا متمدن و غیرمتمدن می‌خواهد ببیند مردم ما رسالت خود را چگونه پایان می‌دهند.

نهضت امروز ایران نهضتی نیست که بخواهد فکر و عاطفه و احساس مردم ایران را به نفع گروهی خاص برانگیزد، آتش افروخته‌ای است که باید جویندگان اللّٰه را در کنار خود گرم نگاهدارد.

اما آنچه باید نشان دهد ما تا چه اندازه در گفتار خود راستگو هستیم، کردار ما است. نتیجه‌های این نهضت بزرگ- تنها عائد نسل حاضر نمی‌شود.

سند قضاوت انسان‌های پس از ما، در باره ما در طول تاریخ خواهد بود. آن چنانکه ما امروز بر اساس سندهای هزار سال پیش درباره حکومت‌های گذشته داوری می‌کنیم. هر یک از ما برابر دیگری مسئولیم و همه ما برابر خدا. ما وقتی می‌توانیم بگوییم حق را می‌طلبیم که حق دیگری را برسمیت بشناسیم، وقتی نشان می‌دهیم عدالت خواه هستیم که نخست عدالت را در باره خود، بین خود و خدای خود و خدا و دیگر بندگان خدا رعایت کنیم.

وقتی می‌توانیم ادعای انسان پروری کنیم که خود چنانکه خدا فرموده است

ص: ۱۰۱

در شمار «الا الذین» باشیم نه در زمره «ان الانسان» (۱)

امام صادق پیشوای مذهب ما ضمن نامه مفصلی که به شیعیان خود نوشته است چنین می‌فرماید: بدانید که اسلام تسلیم و تسلیم اسلام است. هر کس تسلیم شد اسلام آورده است و کسیکه تسلیم نشود برای او اسلامی نیست.

کسیکه دوست دارد درباره نفس خود احسان کند باید خدا را اطاعت کند، هر کس خدا را اطاعت کند به نفس خود احسان کرده است. از نافرمانی خدا بپرهیزید که هر کس خود را آلوده معصیت کند به نفس خود نهایت بدی کرده است، چه بین بدی و نیکویی واسطه‌ای نیست ... در بلاهای دنیا شکیبا باشید که تحمل این بلا و سختگیری بر خود در طاعت خدا و ولایت آنکه به ولایت او امر می‌کند، در آخرت نزد خدا بهتر است از ملک این جهان که نعمت آن پی‌درپی باشد، اما در نافرمانی خدا صرف گردد (۲)

در این نامه مفصل، امام به شیعیان می‌فرماید که ادب خدا و ادب ما اینست: اگر می‌خواهید خود را به ما ببندید باید به این ادب خو بگیرید.

و امام هشتم به برادرش زید چنین می‌فرماید: «ای زید، اگر اعتقاد داری که تو نافرمانی خدا را بکنی و به بهشت بروی و پدرت موسی بن جعفر اطاعت خدا را کند و شبها قائم و روزها صائم باشد و به بهشت برود، پس تو نزد خدا از پدرت گرامی‌تری ... به خدا قسم کسی به آن کرامت‌ها که نزد خدا است نمی‌رسد مگر به اطاعت و فرمانبرداری ...» (۳) خدا ما را بخدمت مردمان موفق بدارد. آمین!

۱- والعصر ان الانسان لفی خسر الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات و تواصوا بالحق و تواصوا بالصبر.

۲- کلینی: روضه کافی، چاپ آخوندی، ص ۲ به بعد.

۳- منتهی الآمال، احوال امام علی بن موسی‌الرضا. و نیز رجوع شود به سفینهٔ‌البحار: زیدالنار.

ص: ۱۰۲

ص: ۱۰۳

قداست مکه نزد غیرمسلمانان

تألیف: هادی امینی

ترجمه: محسن آخوندی

مکّه و کعبه مقدّسه را به دیده عظمت و جلالت نگریستن و با ادب و اخلاص و خضوع و خشوع، روی به جانب آن داشتن، ویژه روزگار و دوران اسلامی نیست. بلکه این ارج نهادنها و توجّه و عنایتها نسبت به مکّه و مجاوان و زائران آن و آنان که به هر قصد و عنوانی به سوی آن دیار رهسپار می‌شدند، در روزگاران جاهلی و در طول قرنهای بسیار دور وجود داشته است و ملّتها و طایفه‌ها و قبیله‌ها، با تمام اختلاف مذهبها، نژادها، آئین‌ها و خلصت‌ها که داشتند، از راههای دور و نزدیک، برای زیارت و طواف و دعا روی به مکّه می‌آوردند و پاره‌ای از زمان را در آن سپری می‌کردند و با سعه صدر و گشاده‌رویی مورد استقبال ساکنان و

ص: ۱۰۴

مجاوران خانه، قرار می گرفتند و به اعتبار اینکه، میهمانان خداوند سبحان هستند، از احسان و اکرام و مساعدت و یاری آنان برخوردار بودند زیرا، همان‌سان که احترام و تعظیم و بزرگداشت کعبه واجب است، احترام زائران و میهمانان آن نیز، به مثابه احترام به کعبه واجب است و بی‌اعتنایی و سستی و سهل‌انگاری در رعایت حرمت زائران، در حقیقت، کوچک شمردن و رعایت ننمودن حق کعبه و صاحب آن است.

ما چون برگهای تاریخ عهد جاهلیت گذشته را ورق می‌زنیم، می‌بینیم که اقوام و طوایف گذشته، از هر سوی و مکانی، با کمال خضوع و خشوع و در نهایت ادب و تجلیل و احترام و تواضع روی به کعبه می‌آوردند. هم چنانکه، خدمتگزاران، والیان و خزانه‌داران کعبه را می‌یابیم که با عطوفت و محبّت از آنان پذیرایی کرده و مورد اکرام خود قرار می‌دادند و از درِ مجالست و همنشینی و گفتگو و مزاح با آنان درمی‌آمدند تا زائران، احساس غربت نکنند و خستگی و ملالت در وجودشان راه نیابد و این همه را به خاطر قداست کعبه، انجام می‌دادند. و همواره در همه حالات جلوه‌گر و نشان دهنده یک موضوع بودند که سالیان دراز، براساس آن تربیت یافته بودند به گونه‌ای که در طول زمان، ملازم و آمیخته با بشریت و انسانیت گردیده بود، و آن احترام کعبه بود که از جهت ارتباط و پیوند آن با خداوند واحد احد فرد صمد، صورت می گرفت.

تقدیس «کعبه» و حرمت نهادن به آن، از طرف اقوام و قبال پیشین، به انگیزه‌ای ذاتی که از شعور و وجدان و احساس نیازشان سرچشمه گرفته باشد، نبوده است؛ که انسان روی دل به جانب خیرات دارد که در واجبات و فرائض تجسّم یافته است و از جهت شرّ، گریزان و دوری کننده است که در محرّمات خلاصه می‌شود، بلکه تنها انگیزه و عامل، نزد آنان، بدست آوردن و تداوم بخشیدن به خیراتی بود که به دنبال احترام کعبه، انتظار و توقع آن را داشتند و دوری جستن از کیفر و نگونساری، که در صورت پاس نداشتن حرمت کعبه، بیم آن را داشتند.

پس این دو است که آنان را به تقدیس کعبه در متن جامعه‌ای منحط و عقب‌افتاده که رعب و وحشت و جهل و فقر بر آن حکمفرما بود و کینه‌ها و بغضها آن را پاره پاره کرده و آتش تعصّب قبیله‌ای، در رگهایش شعله‌ور،

ص: ۱۰۵

و دشمنی و تجاوز در تمام حرکات و سکنات آنان ریشه دوانیده بود، برمی‌انگیخت. و در نتیجه این کابوس وحشتناک جاهلی و این ظلمت و تاریکی سایه‌گستر بر افکار و اندیشه‌هایشان بود که به گروهها و دسته‌هایی سراسر کینه و بغض نسبت به یکدیگر تبدیل شدند و روزنه‌های رؤیت حق و حقیقت به روی آنان بسته شد و پرده سیاسی که قلبها را به قساوت و سختی سنگ درآورد، آنان را پوشاند و روح حیوانیت بر نفوسشان سیطره یافت و خلاصه از آنان حیوانانی ساخت که تمام همش، علف و کارش نشخوار کردن است.

آری، اقوام و قبیله‌های جاهلی، در چنین وضع مرگبار و جهل کوری، روزگار می‌گذراندند، همواره در پی‌غارت اموال و پایمال نمودن اعراض و هتک حرمتها و نوامیس بودند. به عادات زشت خو کرده بودند و پیوسته گروهی درصدد نابودی گروه دیگر برمی‌آمدند و کوچکترین بهانه کافی بود که خونها بینشان، جاری شود.

امّا با این همه، در مقابل کعبه، کوچکی و تواضع می‌کردند و کعبه را بزرگ می‌داشتند و از ساختن خانه، پیرامون کعبه و یا وارد شدن به مکه با حالت جنابت، خودداری می‌کردند و هنگام روز، در کنار آن باقی می‌ماندند و شب هنگام از حرم، خارج می‌شدند. (۱)

کعبه در چشم عرب و مردم فارس، از حیث منزلت و رفعت، بدان‌گونه بود که هیچ معبدی بدان پایه نمی‌رسید زیرا آن را خانه خدا اعتبار می‌کردند و خداوند متعال ملّتهای غیر عرب را نیز- همانند فارسیان و هندوان و یهود و نصاری- بر تعظیم و تکریم آن خانه، واداشت. پس هندوان آن را بزرگ می‌داشتند و معتقد بودند که روح سیفا که اقنوم سوم از تالوت بوذی است هنگامی که با همسر خود از شهرهای حجاز دیدار می‌کرد در حجرالاسود حلول کرد.

«صائبین» که ستاره پرستانی از ایرانیان و کلدانیان بودند، کعبه را یکی از خانه‌های هفتگانه معظّم به حساب می‌آوردند؛ همچنانکه ایرانیان قدیم به احترام خانه خدا و جدّشان ابراهیم- ع- و به منظور تمسک به هدایت و حفظ نسب خویش، به بیت‌الحرام می‌آمدند و آن را طواف می‌کردند.

آخرین کس از آنان که حج گذاشت ساسان فرزند بابک فرزند فهرمس فرزند ساسان فرزند بهمن فرزند اسفندیار فرزند یستاسف فرزند

۱- الإعلام باعلام بیت‌اللَّه الحرام/ ۷۳.

ص: ۱۰۶

بهراسف نیای اردشیر فرزند بابک بود که پدر و سرسلسله پادشاهان ساسانی است و همه ساسانیان به او بازمی‌گردند، هم چنانکه ملوک مروانی به «مروان بن حکم» انتساب دارند و خلفای عباسی نسبت به «عباس بن عبدالمطلب» می‌برند. وقتی «ساسان» به کعبه درآمد، پیرامون خانه به طواف پرداخت و بر چاه و اسماعیل به زمزمه آواز خواند. گویند: آن چاه را، از آن رو، «زمزم» خوانند که او و دیگر ایرانیان پیرامون آن چاه زمزمه می‌کردند. این نامگذاری بیانگر این است که این کار فراوان روی می‌داده است و شاعری کهن در این زمینه چنین سروده است:

زمزمت الفرس علی زمزم

وذاک من سابقها الأقدم

«ایرانیان بر سر زمزم، که زمزمه آواز می‌خوانند و این کار از روزگاران قدیم بین آنان رایج است».

پس از طلوع اسلام، یکی از شاعران ایران به این موضوع بالیده و ضمن قصیده‌ای گوید «ما از دیر زمان، پیوسته به حج خانه خدا می‌آمدیم و همدیگر را در بیابان، در امان دیدار می‌کردیم و ساسان فرزند بابک راهها پیمود تا به بیت‌العتیق درآمد و به دستور آئین خود، آنجا را طواف کرد و نزد چاه اسماعیل که تشنگان را سیراب می‌کند به زمزمه آواز خواند».

در آغاز آن زمان، ایرانیان، مالها و گوهرها به آستان کعبه پیشکش کردند و ساسان فرزند بابک، دو آهوی زرّین و جواهرات و شمشیرها و طلای بسیار تقدیم آن آستان کرد و بعدها آن را در چاه زمزم افکند. (۱)

غیرصائبین از ایرانیان نیز، کعبه را محترم می‌شمردند و بر این عقیده بودند که روان «هرمز» در آن حلول کرده است و نزد کعبه حج می‌گذاشتند.

یهود نیز این خانه را محترم می‌شمردند و در آن، خدای را به دین ابراهیم- ع- می‌پرستیدند و عبادت می‌کردند و در آن، تصویرها و تمثالها بود. از جمله تمثال ابراهیم و اسماعیل- علیهماالسلام- با تیرهای قمار که در دست داشتند. و تصویر مریم عذرا و مسیح- ع-.

عرب نیز در آن خانه ۳۶۰ بت داشت.

گویند نخستین کسی که بتان را در خانه قرار داد. (عمرو بن لحی) بزرگ قوم خزاعه بود که چون ولایت کعبه را بدست گرفت، همانند کاری که بت‌پرستان با بتان خود می‌کنند، عمل

۱- مروج الذهب ۱/ ۲۴۲.

ص: ۱۰۷

نمود. و وقتی پیامبر اکرم- ص- مکه را گشود، بتهایی را که در آن بود، درهم شکست و آن را تنها برای پرستش پروردگار بر حق و یکتا پاک گردانید. (۱)

ابن اسحاق گوید: (تُبّع) و قوم او بت‌پرست بودند، در راه خود به یمن، به جانب مکّه رهسپار شد، چون به مابین «عسفان» و «أمج» (۲) رسید، عدّه‌ای از قبیله «هذیل بن مدرکهٔ بن الیاس بن مضر بن مزار بن معد» آمدند و به او گفتند: پادشاها! آیا می‌خواهی تو را به خانه‌ای پر از گنج و ثروت که شاهان پیشین از آن بی‌اطلاع بوده‌اند، راهنمایی کنم؟ خانه‌ای که در آن لؤلؤ و زبرجد و یاقوت و زر و سیم فراوان موجود است؟! گفت: آری. گفتند: این خانه در مکّه است که پرستشگاه مردم آن دیار است و در کنار آن نماز می‌گذارند. البته مقصود این چند تن مرد هذلی، از گفتن این سخنان، آن بود که تبّع را از این راه به هلاکت رسانند؛ زیرا می‌دانستند که هر کس قصد تخریب خانه خدا و یا ظلم و تجاوز در کنار آن را داشته باشد، هلاک می‌گردد. ملک چون در صدد برآمد که به آن خانه یورش برد، برای مشورت در پی دو دانشمند یهودی فرستاد و از آنان نظر خواست و پرسید این خانه و این مطالب حقیقت دارد یا نه؟ آن دو دانشمند یهودی گفتند: این قوم جز هلاک تو و هلاک سپاهیان تو منظوری ندارند، زیرا ما جز این خانه، خانه دیگری را سراغ نداریم که خداوند آن را در زمین برای خود اختیار فرموده باشد. اگر بخواهی آنچه اینان گفته‌اند انجام دهی، خود و تمام همراهانت نابود خواهید شد.

تبع پرسید: در این صورت، اگر بخواهم نزد آن خانه روم چه کنم؟

چگونه رفتاری داشته باشم؟

گفتند: همان سان کن که مردم آنجا عمل می‌کنند. پیرامون آن خانه، طواف کن و تعظیم و تکریم بجای آر. موی سر را بتراش و تا در آن آستان هستی، در برابر آن خانه کوچکی و تواضع کن تا آنکه از مکّه خارج شوی.

پرسید: پس چرا شما خود چنین نمی‌کنید؟

گفتند: به خدا سوگند، این خانه، خانه پدر ما ابراهیم- ع- است و چنان است که به تو گفتیم و آگاهت کردیم امّا اهل آنجا به وسیله بتهایی که می‌پرستند و پیرامون آن خانه نصب کرده‌اند و نیز به وسیله خونهایی که بر زمین ریخته‌اند بین ما و آن خانه حایل شده‌اند، آنان

۱- دائرهٔ المعارف فرید وجدی ۸/ ۱۴۶.

۲- عسفان، منزلی از منازل بین «جحفه» و «مکه» است و از آن تا مکه دو منزل راه است و «امج» شهری در اطراف مدینه است.

ص: ۱۰۸

مشرك و نجسند.

ملك دریافت که آن دو دانشمند یهودی، جز خیراندیشی منظوری ندارند، گفته آنان را تصدیق کرد و پندشان را پذیرفت. پس دستور داد آن چند نفر مرد هذلی را حاضر کنند و دست و پایشان را قطع کنند. آنگاه وارد مکّه شد و خانه را طواف کرد و قربانی نمود و سر را تراشید و چنانکه گفته‌اند، شش روز در مکّه بماند و هر روزه گوسفند و یا شتر می‌کشت و اهل مکه را اطعام می‌نمود و با عسل پذیرایی می‌کرد.

شبی در خواب دید که بر خانه کعبه، جامه‌ای پوشانده است، از این رو، دستور داد از لیف خرما، خانه کعبه را پوشاندند باز در خواب به او القا شد که کعبه را با پارچه‌ای بهتر پوشانده است. پس بیت را با پارچه «معافری» (که نوعی پارچه یمنی بوده است) پوشاند. مجدداً، در خواب دید که با پارچه‌ای بهتر از آن، آنجا را پوشانده است. آنگاه با «ملاء» و «وصائل» (که از بهترین پارچه‌های بافت یمن در آن زمان بودند) پوشانید.

چنانکه گویند: «تبع» نخستین کسی است که کعبه را با جامه پوشانید و به والیانش که از قبیله جرهم بودند سفارش کرد که کعبه را پاکیزه نگاهدارند و از نزدیک شدن خون و مردار و کهنه آلوده به خون حیض و زنان حائض به حرم،

جلوگیری کنند و برای آن خانه، در و کلیدی ساخت. تبّع خود در این باره، شعری سروده است و در آن می‌گوید:

«ما بیت را که خدای تعالی آن را حرمت نهاده است با پارچه‌های ملاء پوشانیدیم ده روز از ماه را در آنجا اقامت کردیم و برای درب آن کلید، تعبیه نمودیم و در آن محلّ شش هزار قربانی کردیم و دسته دسته، مردم بر خوان می‌نشستند» این ماجرا، مربوط به هفتصد سال پیش از اسلام است و سبیعه دختر احب بن زبینه، که نزد عبدمناف‌بن‌کعب بود، در ضمن منظومه‌ای، فرزند خود خالد، را مخاطب ساخته و احترام و عظمت مکّه را به او گوشزد می‌کند و او را از ستمگری در آن برحذر می‌دارد و از تُبّع و خاکساری و تواضع او و کرداری که نسبت به خانه خدا انجام داد، یاد می‌کند.(۱)

۱- اشعار در متن عربی آمده است، طالبین می‌توانند به آن مراجعه کنند.

ص: ۱۰۹

سرانجام وقتی، تبّع با لشکریان خود و آن دو دانشمند یهودی، به سوی یمن رهسپار شدند، قوم خود را به آئینی که خود بدان درآمده بود، فراخواند. امّا آنان نپذیرفتند، تا بالاخره قرار شد. آتشی را که برای اثبات حقانیت در یمن می‌افروختند، حَکَم و داور قرار دهند. (۱)

به هر حال، واقعیتی که شایسته است بدان تصریح شود، این است که کتابهای تاریخ، نامهای ستمگران بسیاری را- از سده‌های گذشته- ثبت کرده است که به علّت عدم رعایت حرمت مکّه و ظلم و ستمی که نسبت به حجّاج و زائران خانه خدا روا می‌داشتند، گردنشان درهم شکسته، هلاک گردیدند. این امر، از امور مسلّم و ثابت نزد همگان است که نسلها بعد نسل، از آن سخن گفته‌اند و به نسلهای بعد از خود رسانده‌اند تا در معرض چنین امتحانی قرار نگیرند و روزی برآنان نگذرد که مایه عبرت دیگران شوند.

باری، مکّه چنانکه بیان داشتیم و آیه ۹۶ سوره آل عمران «انّ اوّل بیت وضع للناس ...» بدان صراحت دارد، برای همه مردم جهان وضع شده و به گروهی خاصّ، اختصاص ندارد و تنها به قبیله و امّتی متعلق نیست، بلکه به همه مسلمانان جهان، تعلق دارد و آنانند که اصحاب و فرمانگزاران و خادمان و زائران آن خانه‌اند که از هر کوی و برزن، برای حج روی بدانجا می‌آورند و از دورترین نقطه‌ها برای ادای مناسک و آشنایی با اوضاع دیگر مسلمانان، بدان سوی رهسپار می‌شوند.

و مشکلات و دشواریهای جامعه خویش را در سطح جهانی، بررسی می‌کنند و مردم جهان را، با اوضاع و احوال سختی که در سرزمینشان می‌گذرد، آشنا می‌سازند که چگونه ثروت و سرمایه‌های مملکتشان، تاراج و غارت شده و فقر و نابودی به جانب آنان روی آورده است و در پی آن، راههای حلّ این مشکلات و رهایی از این گرفتاریها را بررسی می‌کنند ... امّا تا زمانی که این اجتماع، این ویژگیها را دارد، هرگز غارتگران و استعمار و نوکران و اذناب مزدور آن در منطقه، آرام نخواهند نشست و حتّی برای یک روز هم، راضی نخواهند بود که مسلمانان بر کلمه واحدی متّحد شوند و به حبل‌اللّٰه تمسک جویند و عروةالوثقی را چنگ زنند. زیرا هر فرد مسلمانی، در مفهوم استعمار، خود خطری نابود کننده برای آنان و سدّ

۱- سیره ابن هشام، ۱/ ۱۹- ۲۳.

ص: ۱۱۰

محکمی در برابر هجوم زشت و حرکت توسعه‌طلبانه‌شان، به شمار می‌رود. البته با توجه به این نکته، که برنامه‌ریزیها و سازمان‌دهیهای فاسد، پدیده‌ای استوار و جاویدان و غیرقابل زوال نیست. بلکه می‌توان، آن را واژگون ساخته، از صفحه وجود برداشت و غیر آن را جایگزین کرد.

بنابراین برپایی حکومتی و یا دوام و طولانی شدن دولت و یا قدرتی، در قرنی از زمان، دلیل بر مشروعیت و حقانیّت آن نیست، چنانکه طولانی شدن عمر یک ظالم ستمگر و استمرار تجاوز و آدم‌کشی و استبداد او دلیل بر مشروعیت و نافذ بودن حکم او نیست و به این معنی اشارت دارد این آیه کریمه قرآن که می‌فرماید: «ولا تحسبنّ الذین کفروا إنما نملی لهم خیرٌ لانفسهم إنّما نملی لهم لیزدادوا إثما و لهم عذابٌ مهین». (۱)

خداوند متعال به ما چنین بیان می‌کند که مهلت دادن به کافران و ستمکاران در زندگی، سودی به آنان نمی‌بخشد، چه، پایان آن به عقاب و کیفر می‌انجامد، و طولانی کردن عمر آنان و تأخیر انداختن کیفر و عقوبتشان از این جهت است که گناهانشان، افزون شود یعنی عاقبت و پایان کارشان، افزونی گناه و ستمگری است. (حرف «ل» در کلمه «لیزدادوا» لام عاقبت است.) بنابراین هرگز نمی‌توانیم این قوانین و سازمانهای فاسد حاکم بر جامعه‌های بشری را با این احتمالات واهی و دستاویزهای پوچ، توجیه کنیم.

چرا که اینها جز گمان و احتمالی که بر اساسی صحیح و استوار، مبتنی نیست، نمی‌باشند. «و مالهم به من علم ان یتّبعون الّا الظّن و إن الظنَّ لایُغنی من الحق شیئاً». (۲)

«مکه» مکان امْن

چگونه می‌توان نسبت به مهمانان خانه خدا ستم کرد و بی‌حرمتی نمود، در حالی که رسول خدا در تکریم حجاج و شرافتشان فرموده است:

«هرگام که شتر حاجی سواره‌ای برمی‌دارد برای او یک حسنه محسوب می شود».

«حاجی، چه در هنگام رفت و چه در حال بازگشت، در پناه خدا است».

«حج کننده و جنگ‌آور، میهمان وارد بر خدا هستند که اگر خدا را نخوانند، از خدا پاسخ شنوند و اگر استغفار کنند، آمرزیده گردند».

«حج کننده و عمره‌گزار و جنگ‌آور در راه خدا، همه در کفالت خدایند،

۱- سوره آل عمران/ ۱۷۸.

۲- سوره نجم/ ۲۸.

ص: ۱۱۱

خداوند آنان را خواند، اجابت کردند پس چون از خدا خواهند، خداوند آنان را عطا فرماید».

«حاجیان و عمره‌گزاران، میهمانان وارد بر خداوند هستند. آنچه بخواهند، خدا عطا فرماید و آنچه دعا کنند، خداوند اجابت کند و در برابر هر درهمی که خرج کرده‌اند، هزار هزار، جایگزین کند».

«حاجیان و عمره‌گزاران، واردان بر خدا هستند، اگر چیزی بخواهند، داده شوند و اگر دعایی کنند، اجابت شوند و اگر انفاق و خرجی کنند، خداوند جایگزین قرار دهد. سوگند به آنکه جان ابوالقاسم در دست او است، هیچ تکبیر گویی، به آواز بلند تکبیر نمی‌گوید و هیچ لااله الّا الله گویی، این ذکر را بر بلندی، ندا در نمی‌دهد مگر آنکه تمام موجودات در برابر او، تا آنجا که زمین پایان می‌پذیرد، همراه با او تکبیر و لااله الّاالله، گویند». (۱)

«هرگاه حاجیی را ملاقات کردی، به او سلام گوی و با او مصاحفه کن و از او بخواه که برای تو آمرزش طلبد». (۲)

و دیگر احادیث مسلّم و صحیحی که در کتابهای سنن و صحاح آمده است و همگان اجماع بر صحّت آن دارند که همه این حادیث، تصویری زیبا از کرامت و شرافت حاجیان بدست می‌دهد و بیانگر بیزاری خدا و رسول، از برخورد زشت ناجوانمردانه باحجاج است.

تکریم حجاج در جاهلیّت

روایات ذکر شده و امثال آن، مقام والای حجاج و منزلت رفیع و جایگاه بلند آنان را در شریعت اسلامی، بیانگراست، امّا تکریم و اکرام آنان منحصر به عهد اسلامی نبوده، تاریخ بازگو کننده تکریم و گرامی داشتن حجاج، از جانب عرب جاهلیت است که آنان را اطعام کرده و وسایل آسایش و امنیت را برای آنان فراهم، اتاقها و غرفه‌ها و خانه‌ها را بدون اخذ اجرت، برای سکونت در اختیارشان قرار می‌دادند. همچنانکه، متولیان کعبه نیز حجاج را گرامی می‌داشتند. از هاشم بن عبدمناف، روایت کرده‌اند که هنگام حضور حاجیان، قریش را مخاطب ساخته می‌گفت: «ای گروه قریش! شما همسایگان خدا و اهل بیت او هستید که خداوند شما را به این مقام خصوص گردانیده و به آن گرامی داشته است و به بهترین وجهی که همسایه‌ای از همسایه‌اش مراقبت می‌کند، شما را رعایت و مراقبت نموده است، پس میهمانان او و زائران خانه او را که از هر شهر و دیار، ژولیده و گردآلود، به سوی شما می‌آیند گرامی

۱- الجامع الصغیر ۱/ ۵۸۳- ۵۸۵.

۲- مفتاح کنوز السنه/ ۱۳۸.

ص: ۱۱۲

دارید». نظیر این سخنان، از قصی بن کلاب بن مرّه، نیز نقل شده است. از این جهت، هر قرشی، در هر موسم از مراسم حج، میزانی از مال خود را به کسانی که عهده‌دار اطعام حاجیان بودند می‌پرداختند و تمام حجاج را در ایام موسم حج، در مکّه و منی طعام می‌دادند، این رسم تا مدّتی در عهد اسلام نیز هم چنان، باقی بود. (۱)

ابوالولید گوید: نیای من، از سعید بن سالم، از عثمان بن ساج از محمد بن اسحاق مرا نقل کرد که چون حاجیان حضور می‌یافتند، هشام بن عبد مناف، قریش را مخاطب ساخته می‌گفت: ای گروه قریش! شما همسایگان خدا و اهل بیت او هستید و خداوند شما را به این مقام گرامی و مخصوص گردانیده است و به بهترین وجهی که همسایه‌ای از همسایه خود مراقبت و محافظت می‌کند، شما را نگهبان است. پس میهمانان او و زائران خانه او را که ژولیده و گردآلود، از هر شهر و دیاری روی به جانب شما می‌آورند، اکرام کنید. پس قریش بر این امر کمر همّت بست و هرکس با رغبت و اشتیاق، حتّی اگر مقدار ناچیزی داشت، می‌فرستاد و او می‌پذیرفت چراکه امید منفعت و سود فراوانی را برای آنان داشت.

باز گوید: نیای من، از سعید بن سالم، از عثمان بن ساج، از محمد بن اسحاق، به من نقل کرد که قصی بن کلاب بن مرّه به قریش گفت: ای گروه قریش! شما همسایگان خدا و اهل حرم او هستید و حجاج میهمانان خدا و زائران خانه او و سزاوارترین میهمانان به اکرام و پذیرایی هستند، پس طعام و آشامیدنی گوارایی را در ایام حج، برای آنان تا هنگام بازگشتشان فراهم کنید. پس هر یک از قریش، سهمی از مال خود را در هر سال، به قصی می‌دادند تا در ایام حج، در مکه و منی، طعامی برای حجّاج تهیه کند. و بدینگونه این کار از فرمان او در روزگار جاهلی، جریان یافت تا زمان پیدایش اسلام که از آن هنگام نیز تاکنون هم چنان پابرجاست و امروز طعامی که از جانب سلطان در مکه و منی به مردم داده می‌شود از همین جهت است. (۲)

شیخ قطب‌الدین نهروانی مکّی حنفی گوید: امّا در مورد اجاره خانه‌های مکّه، صاحب تقریب می‌گوید: هشام از ابوحنیفه نقل کرده است که او اجاره خانه‌های مکّه را مکروه می‌داشت و گفت: اگر در خانه‌ای، اطاق و یا مکان غیر مورد نیاز

۱- مرآة الحرمین ۱/ ۳۱۶.

۲- تاریخ مکّه ۱/ ۱۳۴.

ص: ۱۱۳

وجود داشته باشد در آنجا می‌توانند فرود آیند وگرنه، خیر. و این سخن محمد رسول خدا- ص- است.

و محمّد در کتاب «الآثار» از ابوحنیفه از عبداللَّه بن زیاد، از ابن ابی نجیح، از عبداللَّه ابن عمر، از پیامبر روایت کرده است که فرمود: کسی که از اجرت خانه‌های مکّه، چیزی بخورد گویا آتش خورده است. این روایت را دارقطنی نقل کرده است.

و روایت کرده‌اند که او اجاره خانه را در مورد کسانی که در موسم حج می‌آمدند مکروه می‌دانست، امّا برای کسانی که مقیم آنجا بودند، مکروه نمی‌دانست زیرا آنها که برای حج می‌آیند، ناچار از فرود آمدن در آنجا هستند امّا برای کسانی که قصد اقامت دارند، چنین ضرورتی نیست.

و از عمر بن خطاب آورده‌اند که او نهی کرد که درِ خانه‌ای را به روی حاجیان ببندند تا آنان بتوانند هرجا که فارغ یافتند، فرود آیند.

عمربن عبدالعزیز، هنگام خلافت خود، به امیر مکه می‌نویسد که اهل مکه را اجازه ندهد در برابر خانه‌های آن اجرت دریافت کنند زیرا بر آنان حلال نیست و صاحبان خانه، در آنجا، در پنهان اجرت می‌گرفتند. البته، این حکم مبنی بر این است که فتح مکه، عنوةً (با زور و غلبه) صورت گرفته باشد که در این صورت، از آنِ همه مسلمانان است، امّا پیامبر آن را میان مسلمانان تقسیم ننمود و آن را به همان سان، باقی گذاشت، پس باید به همان‌سان، بدون اینکه مورد بیع و یا اجاره قرار گیرد، باقی بماند و هرکس نسبت به وضعی از آن، سبقت جست، اولویت در تصرّف آن دارد، ابوحنیفه و مالك و اوزاهی این رأی را اختیار کرده‌اند. امّا اگر فتح مکه، از روی صلح، صورت گرفته باشد، آن سرزمین به صاحبان آن تعلّق دارد و هرگونه که بخواهند می‌توانند در آن تصرّف کنند و آن را مورد بیع و اجاره و یا دیگر معاملات قرار دهند. شافعی و احمد بر این نظرند. (۱)

به هر حال، چنانکه دیدید، حاجیان، هم در عهد جاهلی و هم در عهد اسلام، مورد تکریم و احترام بوده‌اند، بویژه حاجیان مسلمان ایرانی که صفات والای یک مسلمان واقعی در آنان تجسم یافته و حقیقت اسلام صحیح با زیباترین مظاهر و والاترین برجستگیهای معنوی، در آنان جلوه‌گر بوده است. به دور از هر تعصّب و یا مبالغه‌گویی، می‌توان گفت که طایفه

۱- الإعلام بأعلام بیت‌اللَّه الحرام/ ۱۶.

ص: ۱۱۴

شیعه امامیه، به حق، تنها فرقه مسلمان واقعی است که ایمان در ژرفنای دل و جانش، نفوذ و جای گرفته است و در تمام دورانهای زندگی و بحرانهای سخت سیاسی، به عقیده خویش، چنگ زده، در ادای رسالت خویش، ثابت و پایدار و در راه مبدأ آن رسالت، از جان می گذرد. امّا هرگز و در هیچ حالی، در طول تاریخ بلند و درخشان خویش، همانند دیگر فرقه‌ها به بندگی و تسلیم سرننهاده و دست خود را در دست ظالمان و جائران قرار نداده است. و هرگز با آنان از درِ سازش درنیامده و به هر بهائی شده، خود را از زیر سلطه کافران، آزاد نگه داشته است. این، خوی و شیوه اینان در تمامی عصرها است که هزاران قربانی را بردرگاه عقیده مقدس خویش تقدیم کنند و خود را از تمام جریانات نفوذ کرده از خارج، دور نگهدارند.

آری، خداوند متعال خواسته است که اینان همواره تا بشریت و شریعت جاویدان اسلام، حیات دارد، مجاهد و مؤمن و استوار باقی مانند و این امری است که همگان به آن علم و یقین دارند.

در اینجا خوب به یادمی‌آوریم که در سال ۱۹۷۶ م/ ۱۳۹۵ ه توفیق یارم شد و برای بار سوّم به لطف ایزد منّان، از تهران به حج بیت‌اللّه الحرام، مشرّف شدم، پس از ادای مناسک، به زیارت قبر پیامبر اکرم- ص- و دیگر مشاهد مشرفه آن دیار رفتم.

روزی از آستان مقدّس نبوی به سوی منزل برمی گشتم که در اثناء راه به چند نفر از برادران حاجی نجفی برخوردم.

پس از احوالپرسی و تعارفات، از من خواستند که در دیدار از یکی از برجستگان نجف اشرف که به مکّه آمده بود و در مهمانخانه حرم در مدینه، میهمان دولت بود، با آنان همراه شوم. من عذرها آوردم، امّا آنان نپذیرفتند و بالاخره با آنان همراهی کرده، همگی نزد آن عالم نجفی رفتیم.

پیش از ما دو تن از رجال سعودی برای گفتگو پیرامون مسائل گوناگون بقیع، نزد او آمده بودند. آن عالم با گرمی و گشاده‌رویی از من استقبال کرد و مرا در کنار خود نشاند. سپس بحث و گفتگو با شرکت من، ادامه یافت.

پس از پایان گفتگو، آن دو سعوی، نام و کار مرا از صاحب خانه، جویا شدند از او خواسته بودم که نام مرا به آنها نگوید، امّا آنها اصرار کردند و او به ناچار پاسخ داد که فلانی فرزند فلانی است.

ص: ۱۱۵

آنگاه از جای برخاستند و نزد من آمدند، یکی برای مصافحه دست دراز کرد و گفت: من، امیرعبداللَّه فیصل، امیر مدینه‌ام و دیگری گفت: من رئیس تشریفات محمد بن عبدالوهاب، هستم. پس از تحیّت گویی، برای تبادل سخن پیرامون مشاهدات خود در عربستان و مراسم حج، نشستیم. بحث، به طائفه حقه شیعه انجامید و من اندکی از رسالت و عقیده شیعه و موقعیت والای او در تاریخ و جهاد و مبارزه و پایداریشان در برابر استعمار، بازگفتم آن عدّه، در سکوت عمیق، فرو رفته بودند. چون از گفتار، فارغ شدم، امیرعبداللَّه، سربرداشت و خطاب به من گفت: «ما سالهای متمادی است که مواسم حج، جهت‌گیریها و راه و روش و سلوک حاجیانی که به حرمین می‌آیند، مطالعه می‌کنیم و اعمال آنان را زیر نظر داریم. به خدایی که معبودی جز او نیست، سوگند طایفه‌ای را همانند شیعه، آرام، متواضع و استوار و سخت در عقیده و مبانی خویش و بدور از تظاهر و ریا و نفاق در عبادات و طاعات خویش نیافتیم. به صراحت می‌توان گفت: آنان واقعیت یک مسلمان حقیقی را مجسّم می‌کنند.

برخلاف دیگر فرقه‌های اسلامی که در ظاهرسازی و بازیگری، سرگردانند و ضعف و سستی با اعمالشان آمیخته و اخلاص و یقین را در آن راه نیست.

راستی که شیعه، همواره در همه مواسم و تمامی مراحل مناسک، با صدق و ایمان و وقار و تواضع و ادب، ملازم بوده و بدور از هر دروغ و مکر و مجامله و جنجالی است. خداوند همگان را توفیق درستکاری عطا فرماید انشاءاللَّه.

گفتم: اگر برداشت شما از شیعه چنین است، پس این ظلمها و توصیفها و تحقیرها و خشونتها و بدرفتاریها چیست که اینجا و آنجا، از جانب سازمانهای دولتی اعمال می‌شود و چرا با شیعه بسان غلامان و بندگانی زر خرید، برخورد می‌شود؟ پاسخ داد:

این اعمال و رفتار، به دستور ما صورت نمی‌گیرد، بلکه به امر وهابیّتی است که بر همه ما عموماً و بر دستگاه حکومت و سازمانهای آن، خصوصاً، حاکم است و مخالف با آنها در حدّ قدرت و توان ما نیست. از خداوند مسألت داریم که ما را در خدمت به مسلمانان و در جهت خیر و سلامتی حاجیان، توفیق عنایت کند.

آنگاه بحث و گفتگو از محدوده دینی خارج و به میدان سیاست داخل

ص: ۱۱۶

شـد و سـخن پیرامون بعضـی دولتها و پیشاپیش آنها، از عراق و حزب بعث حاکم بر جان و مال و نوامیس مردم آن، به میان آمد که چگونه ظالمـانه و جـائرانه بـا ملّت خویش رفتـار می کنـد و حـال آنکه حکومتها همه بر حوادث مصـیبت‌بار و آزار و شـکنجه‌ها و به زندان افکندن فرزندان آن سامان، آگاه هسـتند. در پاسخ گفت: اللّه ... الله ... از جنایت و خیانت حزب بعث سـخن از حزب بعث را واگـذار که اگر این حزب، رشـد کنـد و روزی ریشه‌های آن تا حجاز امتداد پیدا کند، اثری از آبادی و نسل بشـری در این مملکت باقی نخواهـد گـذاشت و کاخهایمان را بر سـرمان خراب خواهـد کرد، البته، کاخهای ما همچون حباب شـیشه‌ای است که به انـدك اشـاره‌ای، درهـم شکسـته می‌شـود. مـا هرگز در امـور و شـئون مسـلمانان عراق، دخـالت نمی‌کنیم، چراکه از حمله و هتـاکی بعث و شرارت افروزی آن، بیمناك، و هراس آن داریم که کشور را به ویرانه‌ای تبدیل کند که هیچ، در آن باقی نمانده باشد.

در این لحظه، هنگام بدرود فرا رسید و به سلامت از مجلس پراکنده شدیم.

ص: ۱۱۷

بحثی درباره «نسیٔ» و رابطه آن با حجّ

یعقوب جعفری

آگاهی اعراب عصرِ جاهلی از نجوم و هیئت و سیر اجرام فلکی هر چند که محدود و اندک بود امّا در مقایسه با علوم دیگر؛ مانند طب و فیزیک و ریاضیات، حجم قابل ملاحظه و چشمگیری داشت و اگر هم سخن «ابن قتیبه» را که می گفت: «عربها داناترین مردم به علم نجوم بودند» (۱) نپذیریم و آن را حمل بر نوعی مبالغه و تعصب کنیم، در اینکه اعراب عصر جاهلی تا اندازه زیادی با دانش عصر خود درباره نجوم و ستاره شناسی آشنایی داشتند، نباید تردید کنیم.

آیا اعراب جاهلی این آگاهی‌ها را از کلدانی‌ها آموخته بودند یا از صائبین که جانشینان

۱- به نقل از بیرونی در: الآثار الباقیهٔ ص ۲۲۸.

ص: ۱۱۸

کلدانی‌های مهاجر بودند؟ آیا از یهود و نصاری یادگرفته بودند یا از ایران و هند و یونان؟ (۱) و یا خود آنها به علّت نیازی که در معیشت خود داشتند، از طریق تجربه و ممارست چیزهایی را در نجوم و انواء یا همان منازل قمر به دست آورده بودند (۲) و ... برای رسیدن به پاسخ این پرسشها نیاز به بحث مفصلی است که اینجا جای ذکر آن نیست و تنها این نکته را خاطر نشان می‌سازیم که: به نظر ما آگاهیهای آنان از نجوم و هیئت، آمیزه‌ای بود از تجربیات خودِ آنها و اطلاعاتی که از اقوام دیگر کسب کرده بودند.

یکی از کارهایی که عربهای جاهلی با اقتباس از یهودی‌ها و اقوام مجاور دیگر، دست به آن می‌زدند، کبیسه کردن سالهای قمری بود. بطوری که می‌دانیم تقویم معمول میان عربها، بر اساس «سیر قمر در آسمان» بود که از «رؤیت هلال» و «رؤیت دوباره آن» یک ماه حساب می‌شد و دوازده ماه یک سال به شمار می‌آمد. از آنجا که این روش بسیار آسان بود و نیازی به تخصّص و محاسبات پیچیده نداشت، اعراب و بسیاری از ملل قدیم در گاه‌شمارهای خود، از همین روش استفاده می‌کردند و اسلام نیز آن را به رسمیّت شناخت و برنامه‌هایی مانند روزه و حج را بر اساس تقویم قمری قرارداد.

در میان اعراب جاهلی، چهار ماه از دوازده ماه قمری به عنوان ماههای «حرام» شناخته می‌شد که عبارتند از: ذیقعده، ذیحجه، محرم و رجب. در این چهار ماه جنگ و خونریزی ممنوع بود و نوعی آتش بس برقرار می‌شد. اسلام نیز این سنّت را که به نفع صلح بشری بود امضاء کرد و به آن رسمیّت داد و جنگ در آن ماهها را حرام کرد.

در قرآن کریم آمده است:

«یسئلونک عن الشهرالحرام قتال فیه قل قتال فیه کبیر و صد عن سبیل‌اللّٰه و کفر به». (۳)

«از تو در باره جنگ در ماه حرام می‌پرسند بگو جنگ در آن گناه بزرگ و بازداشتن از راه خدا و کفر به اوست».

علاوه بر حرمت جنگ در ماههای حرام، ماه ذیحجه امتیاز دیگری نیز داشت و آن انجام مناسک حج در آن ماه بود.

هر چند که اعراب عصر جاهلیت، احترام ماههای حرام را رعایت می‌کردند اما گاهی به خاطر مصلحتهایی، حرمت بعضی از آن ماهها را پس و پیش می‌کردند و مثلًا به جای محرم، ماه صفر را ماه حرام اعلام می‌کردند و این جابجایی و به تأخیر انداختن را «نسیئ» می‌گفتند.

مفهوم «نسیئ» و تاریخچه آن

۱- جرجی زیدان، تاریخ التمدن الاسلامی، ج ۳، ص ۱۳.

۲- ابن العبری، تاریخ مختصر الدول، ص ۹۴.

۳- سوره بقره آیه ۲۱۷.

ص: ۱۱۹

«نسیء» بر وزن فعیل، از ماده «نسأ» به معنای تأخیر است و به گفته ابن‌منظور، این واژه در مواردی ماننـد به تأخیر افتادن عادت ماهانه زنها از وقت خود و یا تأخیر افتادن اجل کسـی و تأخیر در قیمت کالای فروخته شده و مانند آنها اسـتعمال می‌شود و «نسیء» به معنای ماهی است که عربها در جاهلیت آن را به تأخیر می‌انداختند. سـپس از «فرّاء» نقل می‌کند که نسـیء یا مصدر است و یا فعیل به معنای مفعول است. (۱) اما طبرسی از ابوعلی نقل می‌کند که گفته: نسیء مصدر است مانند: نذیر و نکیر، اینکه بعضی‌ها گفته‌اند نسیء فعیل به معنای مفعول است درست نیست زیرا در این صورت نسیء نام آن ماه می‌شود در حالیکه منظور از نسیء عملِ به تأخیر انداختن ماه حرام است. (۲) ولی بطوریکه در عبـارت ابن منظور دیـدیم و دیگران نیز گفته‌انـد نسـیء به معنـای خود مـاه به تأخیر افتاده نیز گفته می‌شود.

همه کتب لغت نسـیء را به معنـای تـأخیر گرفته‌انـد اما در بعضـی از آنها معنای دیگری ذکر شـده و آن اضافه کردن و افزودن است. گفته می‌شود.

«نسأتُ ابلی فی ظمئتها»؛ «بر تشنگی شترم افزودم» (۳) که البته این افزایش عطش از جهت تـأخیر در آب دادن است بنابراین می‌توان گفت این واژه به معنای «افزایش ناشی از تأخیر» است.

جابجایی و تأخیر انداختن بعضـی از ماههای حرام رسم و عادتی بود که اعراب جاهلی تا سال دهم هجرت، طی مراسم خاصی آن را انجام می‌دادند و این کار برای خود، متصدیان ویژه‌ای داشت که به آنها «قلامسه» می‌گفتند. آنها این سمت را از پدران خود به ارث می‌بردند.

ابن هشـام می‌گویـد: اولین کسـی که ماهها را برای عرب نسـیء کرد و آن را حلال یا حرام نمود «قلمّس» بود که حذیفـهٔ بن عبـد بن فقیم نام داشت و پس از او پسـرش عبادبن حـذیفه جای او را گرفت و پس از او پسـرش قلع بن عباد و پس از او امیهٔبن قلع و پس از او عوف بن امیـهٔ و پس از او ابو ثمامه جنادهٔ بن عوف متصـدی این کار شد که آخرین آنها بود و در اوائل اسـلام همو بود که عمل نسـیء را انجـام می‌داد. عربهـا پس از فراغـت از حـج دور او جمع می‌شدنـد و او چهارمـاه حرام را که عبارتنـد از رجب و ذیقعـده و ذیحجه و محرم، مشـخص می‌کرد و اگر می‌خواست یکی از آنها را حلال کنـد ماه محرم را حلال می‌کرد و عربها هم می‌پذیرفتند و به جای محرم، ماه صفر را حرام می‌کرد و عربها می‌پذیرفتند و تعداد چهار ماه حرام کامل می‌شد». (۴)

از عبارت ابن هشام چنین برمی‌آید که عمل نسیء میان عربها سابقه زیاد و طولانی

۱- ابن منظور، لسان العرب، ج ۱، ص ۱۶۶- ۱۶۷.

۲- طبرسی، مجمع البیان، ج ۵، ص ۴۴.

۳- زمخشری، اساس البلاغه، ص ۹۲۹ و شبیه آن: زبیدی، تاج العروس، ج ۱، ص ۱۲۴.

۴- ابن هشام، السیرهٔ النبویه، ج ۱، ص ۴۶، مسعودی در کتاب التنبیه و الاشـراف، ص ۱۸۶ اولین قلمس را جنـادهٔ بن عـوف معرفی کرده که اشتباه است بلکه او آخرین قلمس و معاصر با پیامبر اسلام بوده و در اینکه آیا او اسلام را پذیرفت یا نه اختلاف است.

ص: ۱۲۰

نداشته و تنها در طول مدت شش نسب، این عمل انجام می‌گرفته است. این مطلب، سخنی را که بیرونی گفته و تاریخ نسئ را به دویست سال پیش از اسلام مربوط دانسته، تقویت می‌کند. او می‌گوید:

«عربها خواستند که حج را به هنگامی بیندازند که کالاهای ایشان از پوست و میوه فراهم شود و بهترین ازمنه و خرّمترین اوقات باشد. از همسایگان یهود خود قریب دویست سال پیش از اسلام کبیسه را یاد گرفتند و همانگونه که یهود، تفاضل سال خود را با سال خورشیدی بهنگامی که به یکماه می‌رسید در آخر سال قمری قرار می‌دادند، ایشان هم چنین می‌کردند و کسانی در موسم حج در صورت لزوم یک ماه را نسئ اعلام می‌کردند. (۱)

شبیه این مطلب را قلقشندی نیز آورده است، می‌گوید:

«عرب جاهلی بر رسم ابراهیم و اسماعیل بودند و در سالهای خود نسئ به کار نمی‌بردند تا اینکه یهود در یثرب با آنها مجاورت کرد و عربها خواستند حج خود را در خرّمترین وقت سال و آسانترین زمان برای رفت و آمدهای تجارتی انجام دهند، لذا کبیسه را از یهود گرفتند. (۲)

همانگونه که گفتیم این کار برای خود متصدی و مباشر خاصی داشت و با لقب قَلَمَّس ملقب بود و به مجموع آنها قلامسه می‌گفتند. قَلَمَّس در لغت به معنای دریاست و این لقب کنایه از کثرت جود و بخشش آن افراد بود. قلامسه که از قبیله بنی‌کنانه بودند، در میان عربها قدر و منزلتی داشتند و لذا شاعران بنی‌کنانه همواره با این سمت که در انحصار قبیله آنها بود، بر دیگران تفاخر می‌کردند. عمیر بن قلیس می‌گوید:

لقد علمت معدّ انَّ قومی کرام الناس انّ لهم کراما

فأیّ الناس فأتونا بوتر و أی الناس لم نُعلِکْ لجاما

السنا الناسئین علی معدّ شهور الحل نجعلها حراما (۳)

رسم بر این بود که هر سال پس از پایان مراسم حج، متصدی امر نسئ خطاب به مردم می‌گفت: کسی حق ندارد به من ایراد کند و یا پاسخ بگوید و یا سخن مرا رد کند و مردم او را تصدیق می‌کردند، سپس او یا ماه محرم را حرام اعلام می‌کرد و یا ماه صفر را به جای محرم، ماه حرام معرفی می‌نمود. (۴) این کار تا سال نهم هجرت ادامه داشت تا اینکه اسلام آن را ممنوع کرد و از سال دهم به بعد، این برنامه دیگر عملی نشد.

۱- بیرونی، الآثار الباقیه، ص ۹۳.

۲- قلقشندی، صبح الاعشی، ج ۲، ص ۳۹۸.

۳- ابن هشام، السیرة النبویه، ج ۱، ص ۴۶، صاحب بلوغ الارب این شعرها را به کمیت نیز نسبت داده است.

۴- مجمع البیان، ج ۵، ص ۴۵.

ص: ۱۲۱

نظر اسلام درباره نسئ

قرآن کریم درباره نسئ می‌فرماید:

«انما النسئی زیادهٔ فی الکفر یُضَلّ به الذین کفروا یحلّونه عاماً و یحرّمونه عاماً لیواطئوا عدهٔ ما حرم اللَّه فیحلوا ما حرّم اللَّه زین لهم سوء أعمالهم واللَّه لا یهدی القوم الکافرین» (۱)

«همانا نسئ افزایش در کفر است و به وسیله آن، کافران به گمراهی کشیده می‌شوند. یک سال آن را حلال می‌کنند و یک سال حرام، تا تعداد ماههایی را که خداوند حرام کرده کامل کنند و آنچه را که حرام کرده حلال نمایند. زشتی اعمال آنها در نظرشان زینت داده شده و خداوند کافران را هدایت نمی‌کند».

بطوریکه ملاحظه می‌فرمایید این آیه شریفه عمل نسئ را به شدّت مورد انتقاد قرار می‌دهد و آن را موجب افزایش کفر و مایه گمراهی کافران می‌داند، زیرا کافران و مشرکان علاوه بر اینکه از نظر اعتقادی کافر بودند و به خداوند ایمان نداشتند، با این کار عملًا حلال خدا را حرام و حرام او را حلال می‌کردند و این، گمراهی مضاعف و افزایش در مراتب کفر بود.

سال نهم هجرت که آخرین سال استفاده از نسئ بود موسم حج به ماه ذیقعده افتاده بود و در این سال پیامبر خدا- ص- درباره حج دو تصمیم مهم گرفت:

۱- شرکت مشرکان در حج ممنوع است.

۲- استفاده از نسئ ممنوع است.

از این دو تصمیم مهم که از سال بعد قابل اجرا بود، تصمیم اول در موسم حج سال نهم هجری ابلاغ گردید و حضرت علی‌بن ابیطالب- علیه السلام- به دستور پیامبر، آیاتی از سوره برائت را در مِنی تلاوت کرد تا همه تکلیف خود را بدانند (۲) و تصمیم دوّم در سال بعد که شخص پیامبر در مراسم حج شرکت کرده بود ابلاغ شد.

در سال دهم هجرت که به حجهٔالوداع معروف است، موسم حج به ذیحجه واقعی افتاده بود و در همین سال پیامبر خدا همراه با سایر مسلمانان حج بجا آورد و در چندین نوبت خطبه‌های روشنگرانه‌ای ایراد فرمود و تذکرات مهمی به مردم داد؛ از جمله در روز عید قربان ضمن خطبه‌ای، آیه مربوط به نسئ را که پیش از این آوردیم قرائت کرد سپس فرمود:

«الا و ان الزمان قد استدار کهیئته یوم خلق اللَّه السموات والأرض و ان عدهٔ الشهور عنداللَّه اثنا عشر شهراً فی کتاب اللَّه منها أربعهٔ حرم ثلاثهٔ متوالیهٔ ذوالقعدهٔ و ذوالحجهٔ و

۱- سوره توبه آیه ۳۷.

۲- تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۹۲ و سنن ترمذی، ج ۲، ص ۱۸۳.

ص: ۱۲۲

المحرّم و رجب الذی یدعی شهر مُضر الذی بین جمادی‌الآخرهٔ و شعبان و الشهر تسعهٔ و عشرون یوما و ثلاثون الاهل بلغت؟ فقال الناس: نعم. فقال: اللهم اشهد ...». (۱)

«آگاه باشید که زمان به حالت روزی برگشت که خدا آسمانها و زمین را آفرید. همانا تعداد ماهها نزد خدا و کتاب خدا دوازده‌تاست، چهار ماه از آن حرام است، سه ماه پشت سر هم:

ذیقعده، ذیحجه، محرم، و یکی هم رجب که ماه مُضر خوانده می‌شود و میان جمادی‌الآخر و شعبان است و ماه ممکن است بیست و نه روز یا سی روز باشد. آیا رساندم؟ مردم گفتند:

آری. فرمود خدایا شاهد باش ...».

منظور پیامبر از «برگشتن زمان به حال اول خود» چیست؟ بیشتر مفسرّان گفته‌اند منظور اینست که چهار ماه حرام که به سبب نسئ از جای اصلی خود منتقل شده بودند، در سال دهم هجری به حالتی که قبل از پیدایش نسئ داشتند، برگشتند. (۲) بعضی‌ها هم احتمال داده‌اند که چون عید قربان سال دهم هجری در اعتدال ربیعی قرار داشت و ساعات شب و روز مساوی بودند، پیامبر چنین فرموده است. (۳)

در اینجا احتمال دیگری نیز به نظر می‌رسد و آن اینکه منظور پیامبر این بوده که با لغو نسئ، تعداد ماههای سال، دیگر از دوازده ماه تجاوز نخواهد کرد، زیرا بطوریکه خواهیم گفت عمل نسئ باعث می‌شد که تفاضل حاصل از نسئ را کبیسه کنند و بعضی از سالها را از سیزده ماه بگیرند. این احتمال از آنجهت قوت می‌یابد که تعبیر پیامبر که فرمود: «کهیئته یوم خلق السّموات والأرض» درست مشابه آیه قرآن است که قبل از آیه نسئ آمده و در مقام بیان دوازده ماه بودن سال است:

«ان عدهٔ الشهور عند اللَّه اثنی عشر شهراً فی کتاب‌اللَّه یوم خلق السموات و الأرض». (۴)

«همانا تعداد ماهها نزد خدا و در کتاب خدا در همان روزیکه آسمانها و زمین را آفرید، دوازده‌تاست».

دیگر اینکه خود پیامبر پس از بیان بازگشت زمان به حال اول، بلافاصله دوازده ماه بودن سال را ذکر می‌کند. بنابراین بعید نیست که منظور حضرت از «استداره» همان باشد که ما احتمال دادیم.

هدف از «نسئ» چه بود؟

مهمترین مسأله در بحث «نسئ» اینست که ببینیم هدف اعراب جاهلی از این عمل چه

۱- واقدی، المغازی، ج ۲، ص ۱۱۱۲ و علامه مجلسی، بحارالانوار، ج ۲۱، ص ۳۸۱.

۲- فخر رازی، التفسیر الکبیر، ج ۱۶، ص ۵۷.

۳- آلوسی، بلوغ الارب، ج ۳، ص ۷۲.

۴- سوره توبه آیه ۳۶.

ص: ۱۲۳

بود و چه انگیزه‌ای سبب می‌شد که آنها ماههای حرام را جابجا کنند و به تأخیر بیندازند؟ در اینجا دو نظریه وجود دارد که هردو را نقل می‌کنیم و سپس به تحقیق پیرامون آن می‌پردازیم:

۱- از آنجا که عربها روح جنگجویی داشتند و زندگی آنها از طریق جنگ و غارت اموال دیگران تأمین می‌شد، در ماههای حرام که سه ماه آن پشت سر هم بود و می‌بایست در آن ماهها دست از جنگ و غارت می‌کشیدند، دچار مضیقه مالی می‌شدند و زندگی بر آنها سخت می‌گذشت و لذا ماههای حرام را جابجا می‌کردند و حرام بودن ماه محرم را به ماه صفر واگذار می‌نمودند تا فرصتی برای جنگ و به دست آوردن غنائم جنگی پیدا شود.

۲- موسم حج برای عربها بخصوص مردم مکه بسیار مهم بود و علاوه بر ارزش اجتماعی و سیاسی، برای آنها ارزش اقتصادی فراوانی داشت و از آنجا که حج باید در ماه ذیحجه انجام می‌گرفت و گاهی ذیحجه به فصل گرمای طاقت فرسای مکه می‌افتاد که هم حج‌گزاران در زحمت بودند و هم محصولات اعراب از قبیل میوه و پوست در بازار نبود و مبادلات تجاری به نحو مطلوبی انجام نمی‌گرفت، این بود که با عمل نسئ و شناور کردن ماههای قمری، کاری کردند که موسم حج همیشه در یک فصل معتدلی باشد تا بتوانند به راحتی محصولات خود را عرضه کنند و بازار پررونقی داشته باشند.

بیشتر مفسرّان نظریه اول را انتخاب کرده‌اند و انگیزه عمل نسئ را خصلت جنگجویی و غارتگری اعراب دانسته‌اند. (۱) طبق این نظر، نسئ یک عمل ساده‌ای بوده که بعضی از سالها انجام می‌گرفت و حرمت ماه محرم به صفر انداخته می‌شد. اگر چنین باشد نباید این جابجایی به ماههای دیگر هم سرایت داده شود و باید محدود به محرم و صفر باشد در حالیکه از ظواهر آیات و روایات، خلاف این فهمیده می‌شود.

فخر رازی گفته است: اکثر علما معتقدند که این تأخیر مخصوص یک ماه نبود، بلکه تمام ماههای سال را شامل می‌شد. فخر رازی اضافه می‌کند که پیش ما همین نظر صحیح است. (۲)

بعضی از مفسرّان و بسیاری از علمای نجوم و هیئت، نظریه دوم را انتخاب کرده‌اند و نسئ را مربوط به تعیین وقت مناسب برای انجام مناسک حج دانسته‌اند. بنا به گفته «نلینو» قدیمی‌ترین شخصی که این نظر را اظهار کرده، ابو معشر بلخی (متوفی ۲۷۲) است که در کتاب «الألوف» گفته:

«... اعراب چنان خواستند که زمان حجشان سازگارتر با زمان سوداگریشان باشد و هوا معتدل باشد و زمان برگ کردن درختان و روئیدن گیاه باشد تا سفر به مکه و سوداگری کردن

۱- شیخ طوسی، التبیان، ج ۵، ص ۲۱۷ و طبرسی، مجمع البیان، ج ۵، ص ۴۵ و علامه طباطبائی، المیزان، ج ۹، ص ۲۸۴ و زمخشری، الکاشف، ج ۲، ص ۲۷۰.

۲- تفسیر فخر رازی، ج ۱۶، ص ۵۷.

ص: ۱۲۴

در عین انجام مناسک حج آسان شود پس عمل کبیسه کردن را از جهودان آموختند و آن را نسئ یعنی تأخیر نامیدند، جز اینکه در بعضی از کارها مخالف جهودان عمل کردند، اینان در هر نوزده سال قمری هفت ماه قمری کبیسه می‌کردند تا مطابق با نوزده سال شمسی شود ولی اعراب در هر بیست و چهار سال قمری دوازده ماه قمری کبیسه می‌گرفتند». (۱)

ابوریحان بیرونی هم همین نظر را دارد و در عبارتی که پیش از این از کتاب «الآثار الباقیه» او نقل کردیم این نظر را تأیید نموده است. علاوه بر آن کتاب، در کتاب «التفهیم» نیز همین نظر را ابراز کرده، می‌گوید:

«پس عربها خواستند که حج ایشان هم به ذیحجه باشد و هم به خوشترین وقت از سال و فراخترین گاه از نعمت ... این کبیسه از جهودان بیاموختند و آن به دست گروهی کردند به لقب قلامس و آن شغل از پدر همی‌یافت و این شمارنگاه می‌داشت. چون کبیسه خواستی کردن، به خطبه اندر گفتی فلان ماه را تأخیر کردم». (۲)

طبق این نظر، نسئ فقط تأخیر انداختن یک ماه حرام به ماه دیگر نبود؛ بلکه این عمل نوعی کبیسه کردن و تطبیق سالهای قمری با شمسی بود که عربها آن را از اقوام دیگر آموختند و به خاطر حجّ آن را به کار گرفتند.

آقای «نلینو» پس از نقل این نظریه از ابومعشر و بیرونی و چند تن از مستشرقان غربی، آن را نظریه‌ای مبتنی بر حدس و گمان قلمداد می‌کند و کبیسه کردن را در خور یک جامعه متمدن می‌داند و اینکه عرب جاهلی بتواند کبیسه کند بعید می‌شمارد. (۳)

ما تصور می‌کنیم که نظر ابو معشر بلخی و بیرونی در بیان انگیزه نسئ درست و مطابق با شواهد و قرائن است که در دست است و عمل نسئ یک نوع کبیسه کردن برای تثبیت موسم حج در یک فصل مناسب از سال بود که هوا خوب باشد و هم میوه‌ها و محصولات دیگر به دست آمده باشد و هم مبادلات بازرگانی به خوبی انجام گیرد. بعضی از شواهد و قرائنی که این نظریه را تأیید می‌کند، عبارتند از:

۱- در قرآن کریم در آیه‌ای که قبل از آیه نسئ است روی دوازده‌گانه بودن ماهها تأکید بسیار شده است و این می‌رساند که قرآن هرگونه عملی را که موجب افزایش تعداد ماهها باشد نفی می‌کند و می‌توان گفت که: آیه ناظر بر عمل کبیسه کردن ماههاست که در بعضی از سالها تفاضل حاصل از ماههای قمری را جمع می‌کردند و آن را یک ماه به حساب می‌آوردند و در آن سال، تعداد ماهها به سیزده می‌رسید. بنابراین آیه نسئ و آیه قبل از آن در مقام نفی کردن عملی است که تعداد ماهها را از دوازده تا افزایش می‌دهد و این معنی جز با نظر به کبیسه

۱- آلفونسو نلینو، تاریخ نجوم اسلامی، ص ۱۱۲.

۲- بیرونی، التفهیم لاوائل صناعة التنجیم، ص ۲۲۴. مسعودی نیز همین نظر را دارد: التنبیه و الاشراف، ص ۱۸۶.

۳- تاریخ نجوم اسلامی، ص ۱۱۸ به بعد.

ص: ۱۲۵

کردن برای تطبیق سالهای قمری و شمسی جور در نمی‌آید. بخصوص اینکه پیشتر نقل کردیم که طبق گفته بعضی از لغت شناسان، واژه نسئ به نوعی افزایش و زیادت نیز دلالت دارد.

۲- اگر اسامی ماههای قمری را که هم اکنون نیز مورد استعمال است، مورد توجه قرار بدهیم خواهیم دید که چند تا از آنها ناظر بر فصول سال است مانند ربیع که به معنای بهار است و جمادی که به معنای یخ بستن آبست و رمضان که به معنای شدت گرماست. (۱)

پیش از نسئ، ماههای قمری نامهای دیگری داشتند که در کتابها آمده است. (۲) نامهای فعلی که در دوران جاهلیت معاصر با اسلام نیز به همین صورت بوده بیانگر مطابقت سالهای قمری و شمسی است که از کبیسه کردن و نسئ حاصل شده است. البته بعید نیست که ترتیب نامها به مرور زمان به هم خورده باشد که مثلًا دو جمادی بلافاصله بعد از دو ربیع آمده این احتمال هم وجود دارد که ربیع عربستان همان خریف مناطق دیگر باشد بگونه‌ایکه صاحب بلوغ الارب احتمال داده است. (۳)

۳- بطوریکه از آیه نسئ ظاهر می‌شود، حسابگران نسئ به صورت مرتب ماه حرام را (که منظور همان ماه محرم است) یک سال حلال می‌کردند و یک سال حرام (یحلونه عاماً و یحرمونه عاماً) و این نشان می‌دهد که این کار از روی برنامه خاصی بوده و حساب و کتابی داشته و یکسال در میان انجام می‌گرفته است، و اگر هدف از این کار تنها فاصله انداختن میان ماههای حرام و دادن فرصت به جنگجویی و غارتگری بود، لازم بود که همه ساله این کار را انجام دهند و یا حداقل امکان این بود که چند سال پشت سرهم این کار را بکنند و یا آن را ترک نمایند. اینکه بطور مرتب، آنهم یکسال در میان این عمل انجام می‌شد، دلالت بر نوعی کبیسه کردن دارد که هدف دیگری غیر از دادن فرصت به جنگجویی و غارتگری داشته است.

۴- روایاتی از بعضی از مفسرّان اولیه نقل شده که آشکارا دلالت بر ارتباط نسئ با موسم حج می‌کند. از جمله روایتی که از مجاهد نقل شده است، می‌گوید:

«مشرکان در هر ماه دو سال حج به جای می‌آوردند، دو سال در ذیحجه دو سال در محرّم، دو سال در صفر و همینطور تا اینکه موسم حج در سال قبل از حجهٔالوداع که همان سال نهم هجری بود، به ذیقعده افتاد و سال بعد که موسم به ذیحجه افتاده بود پیامبر حج به جا آورد. (۴)

۵- اینکه گفته شده که عربها نمی‌توانستد سه ماه پشت سر هم از جنگ و غارت دست بردارند و معیشت آنها دچار مضیقه می‌شد، اگر هم درست باشد در مورد اعراب بدوی درست است وگرنه درباره اعراب شهرنشین به خصوص مردم مکه، نمی‌توان چنین داوری کرد زیرا

۱- البته رمضان در بعضی از روایات یکی از نامهای خدا معرفی شده ولی بهرحال معنی لغوی آن همان است که گفتیم.

۲- مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۱۹۱.

۳- بلوغ الارب، ج ۳، ص ۷۷.

۴- مجمع البیان، ج ۵، ص ۴۵ و تفسیر طبری، ج ۶، ص ۱۳۱. در روایت طبری اضافه شده که سال نهم هجرت دومین سالی بود که حج در ذیقعده انجام می‌گرفت و در این سال ابوبکر با مسلمانان به حج رفت.

ص: ۱۲۶

که مردم مکه نوعاً سوداگران و سرمایه‌دارانی بودند که از طریق تجارت و رباخواری به ثروت خود می‌افزودند و برای آنها آرامش و امنیت بیش از هر چیزی سودمند بود. حال با توجه به اینکه متصدیان و حسابگران نسئ از اشراف مکه بودند، درست‌تر این می‌نماید که آنها این عمل را نه به جهت رخصت دادن به جنگ و غارت و ناامنی، بلکه به جهت رونق دادن به تجارت و سوداگری خود انجام می‌دادند.

ص: ۱۲۷

ص: ۱۲۸

ص: ۱۲۹

خاطراتی ازحضور شیعیان در مدینه در قرن یازدهم هجری‌و

ص: ۱۳۰

توصیف مدینه در یکصد و هفت سال پیش

ص: ۱۳۱

رسول جعفریان

ص: ۱۳۲

در کنار همه زیباییهای حج که برای تمامی مسلمانان مطرح است، و علاوه آنها، بقیع برای دوستداران اهل بیت بویژه شیعیان، بسی ارجمند و خاطره‌انگیز است. آنان در جریان حضورشان در مدینه خود را در کنار «محمد» و «آل او»- صلوات اللّه و سلامه علیهم- احساس کرده و این دو را از یکدیگر جداناشدنی می‌بینند. (۱) البته بسیاری از برادران اهل سنت نیز به بقیع عشق می‌ورزند و غیر از اهل بیت در آنجا علقه‌های دیگری نیز دارند، لیکن چیزی که هست عقاید حاکم بر حرمین، فرصت بروز این علقه‌ها را- جز درموارد محدود و معدود- نمی‌دهد. این سخت‌گیری گرچه در دوره‌های اخیر بیشتر شده، اما پیش از آن نیز مشکلاتی وجود داشته است.

اینک چند خاطره پیرامون حضور شیعیان در مدینه نقل کرده، پس از آن اشارتی به سفرنامه نایب‌الصدر شیرازی خواهیم داشت:

۱- در حج سال ۷۱ همراه با حجهٔ‌الاسلام والمسلمین قرائتی و دوست شاعرمان حجهٔ‌الاسلام جواد محدثی نزدیک درب بقیع ایستاده بودیم در آن حال آقای قرائتی فرمود: اینک ما در میان محمد و آل محمد- علیهم صلوات اللّه اجمعین- ایستاده‌ایم.

ص: ۱۳۳

* در سال ۶۵۴ یک آتش سوزی در مسجدالنبی- ص- صورت گرفت. به نوشته مورخان، سبب این حادثه آن بود که چراغی را که یکی از فراشان مسجد به محلی آویزان کرده بود آتش گرفت و او از عهده خاموش کردن آن برنیامد تا آنکه به همه جا سرایت کرد.

خبر به مردم شهر رسید و همگی برای اطفاء حریق تلاش کردند، اما تقریباً پس از سوختن همه چیز، آن را خاموش کردند.

ص: ۱۳۴

این حادثه‌ای بود که در اثر بی‌توجهی یک فراش رخ داد. اما تحلیلی که مورخان متعصب سنی کردند، آن بود که: چون در آن سالها شیعیان بر مدینه تسلط داشتند و محراب و مسجد و خطیب در دست آنان بود، خداوند بر مردم قهر کرد و این باعث آتش سوزی گردید! (نگاه کنید به: سبل الهدی و الرشاد، ج ۳، ص ۴۹۵، مصر ۱۴۱۱ درباره تسلط شیعیان در مدینه و همین تحلیلهای کینه‌توزانه، نک: رسائل فی تاریخ المدینه تحقیق حمد الجاسر ۱۳۹۲، ص ۱۴۶- ۱۵۰).

جالب آنکه وی می‌نویسد: پس از تمام شدن آتش، این بیت بر دیوار مسجد حک شده بود که:

ص: ۱۳۵

لم یحترق حرم النبی لریبهٔ

یخشی علیه و ما به من عار

ص: ۱۳۶

لكنها ايدى الروافض لامست

تلك الرسوم فطهرت بالنار

ص: ۱۳۷

چنین تعصب کوری که در این شعر هویدا گشته نشانگر کینه‌ها و نفاقهای شدیدی است که در طول قرنهای گذشته میان سنی و شیعه وجود داشته و سبب گشته تا بی‌دلیل، و تنها براساس این تنفر، نسبت به برادران مسلمان خود، چنین جسارتهای نابخشودنی را روا دارند. در ضمن، این حادثه نشانگر آنست که زمانی حاکمیت مدینه به دست شیعیان بوده است.

ظریفی شیعی در پاسخ شعر فوق چنین سرود:

ص: ۱۳۸

لم یحترق حرم النبی لحادث

و لکل شیء مبتدع عواقب

ص: ۱۳۹

لکن شیطانین قد نزلا به

و لکل شیطان شهاب ثاقب

ص: ۱۴۰

(توجه به این شعر را، مدیون آقای جواد محدثی هستم).

* خـاطره دوم مربوط به حضور شـیعیان در مـدینه، نقلی است که ابوسـالم عیاشـی در سـفرنامه خود آورده است. (سـفر وی در سال ۱۰۷۲ هجری بوده است.)

ص: ۱۴۱

وی در برشـمردن مشاهد مدینه، از جمله به مشـهد اسماعیل بن جعفر الصادق- ع- اشاره می کند، هرچند در اینکه محل آن دقیقاً در کجا بوده و به عبارتی کدامیک از دو بقعه مربوط به اسـماعیل بود، قدری تأمل می کند. (نک: المدینهٔ المنوره فی رحلهٔ العیاشی ص ۸۸، ۹۴، کویت ۱۴۰۸) ما در این باره فعلًا بحثی نداریم.

عیاشـی در ادامه می‌افزایـد: زمـانی که کاروان عراق (محقق در پاورقی می گویـد مقصود عراق عجم است)- که بیشترشان بلکه همه آنها از «روافض» هستند- وارد مدینه می‌شوند، گروه گروه به زیارت قبر اسماعیل می‌شتابند، همانطوری که دیگر اهل بیت را زیارت می کنند. و کمتر کسـی از آنهاست که به زیارت این مشـهد نیاید. وی می‌افزاید که: محل اقامت آنها نزدیک مشـهل اسـماعیل بوده است. و قطعه‌ای از زیارت آنها بر اسماعیل را نیز نقل می کند:

ص: ۱۴۲

«السلام علیک یا اسماعیل ... نشهد انک علی دین اخیک موسی- ع- و نشهد انک غیر مخالف له متبع لطریقه» این زیارت و عبارت، برای نفی امامت اسماعیل، پس از جعفر بن محمد- علیهماالسلام- بوده، عقیده‌ای که اسماعیلیه برآنند. از این عبارت مؤلف، چنین به دست می‌آید که مقصود وی از زیارت کنندگان، شیعیان امامی مذهب و اثنی عشری بوده است. با این حال وی در ادامه، سخن کذب و ناروایی را به این افراد نسبت می‌دهد، او می‌نویسد: زمانی که آنها از زیارت اسماعیل فراغت یافتند، نزدیک «البئر الخارجهٔ» آمده در کنار آن توقف کرده و دعا می‌خوانند، بزرگ آنان خطاب به آنها می‌گوید: این همان چاهی است که امام صادق- ع- به درون آن رفته و تاکنون از دید مردم غایب است، گمان آنها این است که او هنوز زنده است!».

افتضاح این نسبت دروغ، بحدی است که محقق کتاب نیز در پاورقی می‌نویسد: «وهذا- لا- شک- و هم من المؤلف» (المدینهٔ المنورهٔ فی رحلهٔ العیاشی، ص ۹۶، پاورقی ۲) وی پس از آن، از عقیده مهدویت در نزد شیعه نسبت به امام دوازدهم- ع- سخن می‌گوید و توجهی ندارد که اندکی قبل از آن چه نسبت کذبی را بر شیعه وارد ساخته است. اشارت بعدی او تعجبی است که از تمایل برخی سران تصوف نسبت به عقیده مهدویت کرده، او می‌نویسد: چنین شنیده که محیی‌الدین عربی نیز به مهدویت اعتقاد داشته است و می‌افزاید: اگر مطمئن باشیم که این بزرگان چنین عقیده‌ای دارند، به صدق عقیده آنان اعتقاد خواهم داشت، جز آنکه آن را به خدا وامی‌گذارم، زیرا در شریعت چیزی که نشان دهد روافض در این مسأله دروغ می‌گویند وجود ندارد، گرچه در امور دیگر دروغ می‌گویند! (همانجا ۹۷).

ص: ۱۴۳

وی در جای دیگری نیز سخن از مشکلات حجاج ایرانی (اصفهانی) سخن گفته و اینکه مجبور بودند پول زیادی را برای حفاظت از خود به عامل بصره بپردازنـد تا گرفتار راهزنان نشوند (همانجا، ص ۱۸۷) او در آغاز، از لزوم حمایت از زائران سـخن می گوید، اما می‌افزاید: چون روافض از فساق هسـتند، اهانت بیشتر بر آنها اشکالی ندارد، ولی در عین حال چون فعلًا عنوان زائر دارند، بهتر است حرمت آنها رعایت شود! (ص ۱۸۸).

وی اهـل یمن را نیز از امامیه دانسـته و موقعیت آنان را از لحاظ امنیت به لحاظ آنکه با شـرفای مکه پیونـد مـذهبی و خویشـی دارند بسـیار خوب می‌داند (ص ۱۹۰). پولی که امیر مکه از حجـاج ایرانی می گرفت، یـازده دینـار (طلا) بوده، ۶ دینار برای وارد شـدن به مکه و ۵ دینار برای ورود به مدینه (۱۹۰).

ص: ۱۴۴

وی می‌افزاید که: در این سال دایه شاه ایران طبیب، حاجب و وزیر او به حج آمده بودند و قریب یک ماه در مدینه ماندند. آنها جز به زیارت مشاهد اهل بیت نمی‌رفتند و به هنگام زیارت رسول خدا- ص- نزدیک قبر دو خلیفه نمی‌ایستادند، بلکه بسیاری از آنها حتی از آن طرف عبور نیز نمی‌کردند (ص ۱۹۱). او از مباحثه خود با یکی از زائران ایرانی (اصفهانی) که در آغاز خود را مالکی مذهب نشان داده، اما بعداً معلوم شده که امامی مذهب است، یاد کرده است. آن زائر که به سختی به عربی سخن می‌گفته، در باره صفات خداوند با او به بحث پرداخته است. عیاشی می‌نویسد: با وجود ثقل لسان به صورت خوبی در بحث شرکت کرد (له مشارکهٔ حسنهٔ) و در معقولات بر مبنای عقاید معتزلی (!) قوی بود (وقوهٔ بحث فی المعقولات علی مذهب الاعتزال).

عیاشی می‌گوید که: او را متهم کرد که «عقل» خود را بر «ظواهر» حاکم می‌کند. او می‌گوید: پس از جدا شدن او را ندیدم اما شنیدم که با شیخ ما بدرالدین هندی نیز دیداری داشته و این در حضور احمد بن التاج «رئیس الموقتین» (رئیس تعیین وقت و اول ماه و ...) بوده است (ص ۱۹۲، ۱۹۳). او بر این باور است که آن فرد اعجمی از پاسخ دادن ناتوان شده است! ظاهراً آنها در اندیشه بازخواست و تعذیب آن اعجمی بوده‌اند اما بهرحال حرمت او را نگاه داشته و در پی‌یافتن او برنیامده‌اند! بد نیست بدانیم که مالکیان نیز بدلیل آنکه دستشان را در نماز رها می‌کنند به تصور برخی از جاهلان اهل سنت رافضی شناخته شده و این برای آنها یک مصیبت شده است (ص ۲۰۹).

ص: ۱۴۵

وی می‌نویسد: نوعاً جنازه‌ها را داخل مسجد می‌آورند و بر آنها نماز می‌گذارند اما جنازه روافض (نخاوله) را در بیرون مسجد در کنار روضه می‌نهند و داخل مسجد نمی‌آورند (۲۱۵).

* سومین خاطره از وضع شیعه در مدینه و آن هم نسبت به بقیع، در مرآةالحرمین ابراهیم رفعت پاشا (قاهره ۱۳۴۴) آمده است: او ضمن وصف بقیع، پیرامون مدفونین این مکان شریف و تخریب قبه‌های آن توسط وهابیون، می‌نویسد: مردم مدینه هر پنجشنبه، برای زیارت قبور، به بقیع آمده و ریحان بر روی قبور می‌ریزند. اما شیعیانی که می‌خواهند به قبه اهل بیت- علیهم‌السلام- وارد شوند، تنها با پرداختن ۵ قروش می‌توانند اجازه ورود بیابند (مرآة الحرمین، ج ۱، ص ۴۲۷).

ص: ۱۴۶

توصیف مدینه در ۱۰۷ سال پیش

ص: ۱۴۷

اکنون به بیان گزارش نایب الصدر شیرازی (۱۲۷۰- ۱۳۴۴ ق) از وضعیت بقیع و مدینه در سال ۶- ۱۳۰۵ قمری می‌پردازیم: گفتنی است که نایب الصدر یکی از علاقمندان به تصوف است که کتاب «طرائق الحقایق» را در شرح حال مشاهیر تصوف و عقاید آنان نگاشته است. او سفر خود را در سال ۱۳۰۵ قمری از هندوستان آغاز کرده و خاطرات خود را در طی سفر تا مکه و مدینه نگاشته است (درباره شرح حال او نک: مقدمه طرائق الحقایق).

وی سفرنامه خود را تحفهٔ‌الحرمین نامیده که در سال ۱۳۰۶ در بمبئی به چاپ رسیده و در سال ۱۳۶۲ ش در تهران افست شده است. ارزش این سفرنامه به لحاظ اشتمال آن بر اطلاعات ذی‌قیمت تاریخی، اجتماعی و فرهنگی بسیار والاـ بوده و حق آنست که با تحقیقی نیکو و به صورت حروفی به زیور طبع آراسته گردد (چاپ قبلی سنگی بوده چاپ تهران نیز افست همان است). باید دانست که سنت سفرنامه نویسی گرچه در اصل میان مسلمانان ریشه داشته (همچون سفرنامه‌های ابودلف، ناصرخسرو، ابن جبیر و ابن بطوطه) با این حال در دوره معاصر، تحت تأثیر سفرنامه‌های فراوان خارجی‌ها، رجال ایرانی نیز بدین کار همت گماشته، آثاری از خود در زمینه سفر به عتبات، حرمین شریفین، اروپا و هند از خود برجای گذاشتند. یکی از این سفرنامه‌ها، کتاب حاضر است که ما تنها در باب بقیع و مدینه اطلاعاتی را از آن استخراج کرده و عرضه می‌کنیم. وی در دهه اول محرم سال ۱۳۰۶ وارد مدینه شد. ابتدا به توصیف مسجد پرداخته و اطلاعات نسبتاً دقیقی از وضع کلی مسجد و نیز سوابق تاریخی آن به دست داده است، وی علاوه بر شمارش دقیق ستونها، برخی از کتیبه‌ها را نیز که بر دیواره‌های مسجد بوده شناسانده است. کتیبه‌ها علاوه

ص: ۱۴۸

بر آیات قرآن، شامل اشعار ترکی زیادی است که به لحاظ تسلط عثمانی‌ها- نه تنها در مسجدالنبی- ص- بلکه بر بیشتر آثار اسلامی، تاریخی مدینه- وجود داشته است وی در وصف آنچه به عنوان مرقد فاطمه- س- در کنار مرقد رسول‌اللَّه- ص- وجود دارد می‌نویسد: ... و صدیقه طاهره در وسط خانه خود، آثار مرقدی دارند و پوششی به روی او کشیده‌اند و شمع کافوری و بعضی جارها در روضه حضرتش روشن می‌شود و دو درب دارد که از روضه آن حضرت داخل ضریح پدر بزرگوارش می‌شوند ... و بحمدالله به همت درویشان، هنگام غروب و بردن شمع در روضه، به تغییر لباس بشرف آستان بوسی شاه ایشان سر را قدم نموده بار یافتم (ص ۲۲۴).

وی در توصیف صحن مسجد می‌نویسد: زمین مسجد را هنوز فرش‌سنگ ننموده‌اند؛ ریگهای سرخ‌رنگ ریخته‌اند؛ شاید مقصودی در آن باشد در صحن مسجد به طرف باب النساء باغچه دارد مشتمل بر دو نخل و بعضی گلها؛ بی‌صفا نیست. در اطراف صحن مسجد محاذات اسطوانه‌ها، کتیبه مانند بطور دایره و سطح او به رنگ سبز و به خط ثلث جلی با طلا اسم جلاله و رسول و ثلاثه و اصحاب مانند ابی هریره و عشرهٔ معروفهٔ و ائمه اثنی عشر را تمام مؤدبا نوشته‌اند تا به امام دوازدهم به این عبارت: محمد المهدی رضی‌اللَّه عنه و در چهار کنج اسامی (رؤسای) چهار

ص: ۱۴۹

ص: ۱۵۰

ص: ۱۵۱

مذهب نوشته شده است (ص ۲۲۱). این اسامی اکنون نیز برجای مانده و در دو صحن مسجدالنبی- ص- در اطراف مسجد موجود می‌باشد.

در سال ۷۱ خداوند توفیق داد تا با کمک دوستمان جناب آقای محمد علی خسروی این اسامی را با نشان دادن جای آن بنویسیم که ضمیمه همین مقاله شده است.

ص: ۱۵۲

اما بقیع در نظر وی عبارت است از: «گورستان عبرت‌انگیز و وحشت‌آمیزی است (که) اطرافش باغات نخیلات بسیاری و بساتین متصل می‌شود به احد و از یک طرف به قبا» تاریخ بنای دیوار بقیع در سال ۱۲۲۴ بوده و اشعاری به ترکی نیز بر سر درب وروی بقیع بوده است (ص ۲۲۷). در میان بقعه‌های مختلفی که در بقیع بر سر قبور افراد شناخته شده بود یکی نیز بقعه امامان شیعه بوده که قبر عباس نیز در همانجا قرار داشته است. او می‌نویسد که قبر هر چهار امام در یک ضریح قرار داشته است ... و اصل این بقعه را مجدالملك قمی براوستانی (یکی از روستاهای قم) وزیر برکیارق سلجوقی ساخته و در این اواخر حاجی عبدالحسین (؟) در مرمت آن موفق شده است (ص ۲۲۷). در بیرون از بقعه ائمه- علیهم‌السلام-، قبور بسیاری از علمای شیعه وجود دارد که وی برخی از آنها را نام برده است. از جمله قبر شیخ احمد احسائی در مقابل بیت‌الاحزان در کنار دیواره بقعه امام حسن- ع- بوده است (ص ۲۲۸). ظاهراً آثاری که بر قبور ائمه بوده کهنه و بنای مختصری بوده است (ص ۲۳۲).

ص: ۱۵۳

وی از مجلس روضه‌ای که در محله نخاوله بوده در خانه «مرجان آغا» که از آغایان حرم نبوی بوده و «از عرب و عجم و ترک» فراوان در آن محفل حضور داشته‌اند خبری نیامده است (ص ۲۳۳). وی درباره مردم نخاوله می‌نویسد: «نخاوله که همگی بیرون مدینه در حصار جدید منزل دارند دو هزار نفر می‌شوند و تمام آنها محب آل ابی طالب و شیعیان اسداللّه الغالب می‌باشند، با زوار ایرانی کمال الفت را دارند و غالب فقیر می‌باشند» (ص ۲۳۵).

وی از زیارت مقبره حمزه و شهدای احد یاد می‌کند و می‌افزاید که: «در دماغه کوه بقعه‌ایست می‌گویند موضع شکستن دندان مبارک ... است، به فاصله سیصد قدم از مدفن جناب حمزه به سمت مدینه بقعه و آثاری است که می‌گویند مقتل آن حضرت (حمزه) آنجاست (ص ۲۴۱).

ص: ۱۵۴

وی از رفتن به مسجد قبا که خارج از شهر بوده سخن می‌گوید و اینکه رفتن به آنجا خالی از خطر نبوده «بلکه رفتن با جمعیت هم احتیاط لازم است» (ص ۲۴۷) وی چند شعر ترکی که بر سردرب مسجد قبا و مشتمل بر تاریخ بنا و بانی آن بوده آورده است (ص ۲۴۹).

«بیرون از مسجد ده قدم بالاتر بقعه‌ایست بر سر در آن نوشته است: «هذا مقام مولانا علی- کرم‌اللَّه وجهه- و نیز شعری به زبان ترکی بر سردرب آن در کوچه بالاتر از آن، مسجد کوچکی است و در آن چاه آب شیرین و گوارا معروف به «بئر الخاتم» است (ص ۲۵۰). در نزدیکی آن جا، دو بقعه دیگر است که بر سر در و بر محراب یکی از آنها نوشته: «هذا مقام حضرت الفاطمهٔ الزهراء- رضی‌اللَّه عنها- شعری نیز به ترکی:

ص: ۱۵۵

مقام حضرت بنت الرسول فاطمه بی

زیارت ایله بولورسی حیوۀ و ائمه بی

ص: ۱۵۶

(ص ۲۵۱)

از نکات جالب مطالبی است که در باره «قبهٔ رأس الوهابی» می‌گوید، وی درباره آن سئوال کرده و پاسخی که شنیده چنین است: چندین سال قبل شیخ وهابی به عزم تصرف نمودن، مدینه مشرفه را با جمعی محاصره نمودند و آثار چند گلوله در مسجدالنبی باقی است. از مصر به حمایت رسیدند، شیخ وهابی را به قتل آوردند، و محض یادداشت بر سر او، مناره ساخته‌اند که عبرت طاغیان شود» (ص ۲۶۵).

ص: ۱۵۷

ص: ۱۵۸

ص: ۱۵۹

ص: ۱۶۰

ص: ۱۶۱

ص: ۱۶۲

ص: ۱۶۳

ص: ۱۶۴

ص: ۱۶۵

یاران پیامبر – ص – در مدینه منوره

محمد نقدی

با ابولبابه در مدینه

پیامبر و یارانش تازه از «جنگ احزاب» (۱) فارغ‌شده وبه‌مدینه‌برگشته بودند.

آنها سلاحهای خود را بر زمین نهاده و لباس رزم را از تن به درآورده بودند، شهر هم حالت عادی خود را بازیافته بود؛ و مسلمانان مثل همیشه آماده می‌شدند تا همراه پیامبر نماز ظهر را به‌پا دارند.

ظهر فرا رسید، هوا به شدت گرم شده بود، از همه سوی شهر، مردم برای اقامه نماز به مسجد می‌آمدند. صدای اذان بلال در شهر طنین انداز شد، مسلمانان فریضه مقدس ظهر را به جای آوردند. لحظاتی از برگزاری نماز ظهر نگذشته بود که: جبرئیل به فرمان خداوند بر پیامبر نازل شد، و پیامبر مأمور شد که این بار با «یهود بنی قُرَیْظه» به خاطر پیمان‌شکنی آنان، به مبارزه برخاسته و شهر مدینه را از لوث وجودشان پاک کند.

«بلال» (۲) به فرمان پیامبر در شهر ندا سرداد که: ای مردم! هرکه صدای مرا می‌شنود و از پیامبر اطاعت می‌کند، باید نماز عصر را در «محله بنی قریظه» به جای آورد.

و بدین ترتیب مسلمانان با اینکه هنوز خستگی جنگ احزاب از تنشان به در نرفته بود، از سوی پیامبر و به فرمان خداوند برای نبردی دیگر فراخوانده شدند.

۱- در کتابهای تاریخ و سیره از این جنگ، گاهی به نام «احزاب» و گاهی به نام «خندق» یاد شده، چون در این جنگ، همه گروهها و احزاب، بر علیه مسلمانان همکاری کرده و حضور داشته‌اند، احزاب نامیده شد. و از طرفی چون پیامبر در این جنگ، به پیشنهاد سلمان اطراف مدینه خندقی حفر نمود، به نام خندق نامیده شد.

۲- شرح مواهب اللدنیه، ج ۲، ص ۱۴۷ و مغازی واقدی، ج ۲، ص ۴۹۷.

ص: ۱۶۶

نبردی که در آن باید آخرین لانه فساد را خراب کرده و فتنه‌گران یهود را که با مشرکین و کفار همکاری کرده و بر خلاف تعهدشان در جنگ احزاب بر علیه مسلمانان شرکت جسته بودند، سرکوب کنند.

چهره شهر یکباره عوض شد، رزمندگانِ با ایمان و جان برکف، گوش به فرمان پیامبر، خود را آماده رزم کردند. آنان دسته دسته برای اعلان آمادگی به سوی پیامبر روان شدند.

پیامبر، خود لباس رزم بر تن کرده، سلاح خویش را برگرفت؛ پرچم نبرد را به دست «حضرت علی»- علیه السلام- داد، و او را پیشاپیش سپاه اسلام به سمت محل استقرار یهودیان بنی‌قریظه روانه ساخت، بقیه هم پشت سر حضرت علی- علیه السلام- به راه افتادند.

سپاه اسلام متشکل از قریب سه هزار پیاده و سواره، (۱) با عزمی راسخ به پیش می‌رفتند که: خبر حمله به گوش یهودیان پیمان‌شکن رسید؛ همگی وحشت‌زده به درون دژها و قلعه‌های خود رفته و درب‌ها را محکم از پشت بستند، سپس در اوج ضعف و زبونی، از پنجره‌ها و روزنه‌ها به ناسزاگویی و اهانت به پیامبر و یارانش پرداختند.

حضرت علی- علیه السلام- با مشاهده این وضع و به خاطر اینکه به وجود نازنین پیامبر- صلی اللّٰه علیه وآله- بی‌احترامی نشود، سوی پیامبر شتافت تا او را از این امر آگاه سازد؛ در مسیر راه، پیامبر او را دلداری داد که نگران مباش، آنها با دیدن من ساکت خواهند شد و چیزی نخواهند گفت.

پیامبر در کنار چاه آبی که متعلق به بنی قریظه بود اقامت گزید و بقیه هم کم‌کم به او ملحق شدند.

آخرین گروه رزمندگان رسید و حلقه محاصره کامل شد؛ همه راههای نفوذی و ارتباطی بسته شده بود، هر روزی که از محاصره یهودیان می‌گذشت بر شدت ناراحتی آنان افزوده می‌شد.

محاصره قریب بیست و پنج شبانه‌روز به طول انجامید؛ (۲) دیگر تحمل و شکیبایی خود را از دست داده بودند، خوف تمام شدن آذوقه و نرسیدن امکانات دفاعی، آنها را کلافه کرده بود. موج اضطراب و دلهره همه را فرا گرفته بود. بالاخره باید چاره‌ای می‌اندیشیدند.

رئیس آنان «کعب بن اسد» برای رهایی از این مهلکه پیشنهاداتی داد،

۱- از این تعداد فقط ۳۶ نفر سواره بودند. شرح مواهب، ج ۲، ص ۱۴۸. و مغازی واقدی، ج ۲، ص ۴۹۷.

۲- الروض الانف، ج ۳، ص ۲۶۷.

ص: ۱۶۷

اما یهودیان لجوج و معاند نپذیرفتند.

هر لحظه بر شدت نگرانی‌شان افزوده می‌شد، سرانجام وقتی از همه‌جا قطع امید کردند و مطمئن شدند که هیچ راهی برای نجاتشان نیست جز اینکه بر حکم پیامبر گردن نهند، نماینده‌ای نزد پیامبر فرستادند و از او خواستند «ابولُبابه» را برای مشورت به نزدشان بفرستد.

ابو لبابه از بزرگان و نقبای مدینه بود. او دارای سوابقی درخشان بود، در جنگ بدر و احد شرکت جسته بود. و از جمله کسانی بود که در دعوت پیامبر به مدینه نقش بسزایی داشت و در «بیعت عقبه» حضور پیدا کرده بود.

او یکی از افراد «قبیله اوس» بود (۱) و چون قبیله اوس با یهودیان مدینه هم پیمان بودند لذا آنها او را برای مشورت برگزیدند.

پیامبر ابولبابه را نزد آنها فرستاد.

با ورود ابولبابه به قلعه، همه به استقبال او شتافتند، زنان و کودکان ضجّه‌زنان و گریه‌کنان اطرافش حلقه زدند. عواطف و احساسات درونی ابولبابه جوشیدن گرفت و سخت تحت تأثیر حالات کودکان و زنان قرار گرفته، عنان اختیار از کف بداد.

رئیس آنها کعب او را مورد خطاب قرار داده گفت:

ای ابولبابه! تو خود می‌دانی که ما در همه جنگها و گرفتاریها، تو و قومت را کمک کرده‌ایم، (۲) الآن وضع ما را مشاهده می‌کنی، آیا تو صلاح می‌دانی که ما هرچه پیامبر حکم کند نپذیریم؟

ابولبابه که با دیدن وضع رقّت‌بار آنان منقلب شده بود در پاسخ گفت:

آری و با دست خود به گلویش اشاره کرد که: بله حتی با قبول حکم پیامبر هم، سرهای شما قطع خواهد شد.

و بدین وسیله ابولبابه خیانت بزرگی را مرتکب شد که آنها را از تصمیم پیامبر آگاه ساخت.

خداوند به وسیله جبرئیل خبر خیانت ابولبابه را به پیامبر- صلی اللّه علیه وآله- رساند. (۳)

ابولبابه هم که خودش می‌دانست چه اشتباه بزرگی مرتکب شده، از همان لحظه اول دچار دلهره و اضطراب عجیبی شد. سراسر وجودش فریاد ندامت و پشیمانی بود، در حالی‌که لرزه بر اندامش افتاده، و موهای صورتش با اشک دیدگانش خیس شده و قطرات اشک از محاسنش می‌چکید، (۴) بدون خداحافظی قلعه را ترک کرد.

هرچه او را صدا زدند که:

۱- اسدالغابه، ج ۶، ص ۲۶۵، ۲۶۶ و ۲۶۷، چاپ دارالشعب.

۲- مغازی واقدی، ج ۲ ص ۵۰۶.

۳- «یا ایُّهَاالَّذِینَ آمَنُوا لاتَخُونُوا اللّهَ وَالرَّسُولَ وَتَخُونُوا اماناتِکُمْ وَانْتُمْ تَعْلَمونَ». انفال: ۲۷.

مرحوم طبرسی در مجمع البیان از قول امام باقر و امام صادق- علیهما السلام- نقل می‌کند که: این آیه در مورد ابولبابه در غزوه بنی‌قریظه نازل شده. مجمع البیان، ج ۵، ص ۲۹۰. تفسیر علی بن ابراهیم قمی، ج ۱، ص ۲۷۱. و الجامع لاحکام القرآن، ج ۷، ص ۳۹۴.

۴- شرح مواهب اللدینه، ج ۲، ص ۱۵۲.

ص: ۱۶۸

هی، ابولبابه تو را چه شد! به کجا می‌روی؟!

او همانطور که به راهش ادامه می‌داد، پاسخ داد:

هم به خدا و هم به رسول او خیانت کردم.

دربیرون قلعه مردم در انتظار برگشت او لحظه‌شماری می‌کردند تا از سرنوشت مذاکرات آگاه شوند، اما او راهی مخفی از پشت قلعه برگزید و یکسره خود را به مسجد پیامبر رسانیده و با طناب خود را به یکی از ستونهای چوبی مسجد که از ساقه نخل (۱) بود بست؛ و سوگند یاد کرد که هرگز از این مکان بیرون نمی‌روم تا اینکه یا بمیرم و یا توبه‌ام به وسیله پروردگار پذیرفته شود.

همچنین با خود عهد کرد که تا زنده است به محلی که در آن، این گناه را مرتکب شده قدم نگذارد.

چون مدتی گذشت و خبر ندامت ابولبابه به پیامبر رسید، پیامبر فرمود:

اگر او پیش من می‌آمد و توبه می‌کرد، من از خداوند برای او طلب آمرزش می‌نمودم، اما چون خود به این کار اقدام کرده، باید در انتظار رحمت حضرت حق باشد.

او مدت شش شبانه روز (۲) با تحمل گرسنگی و تشنگی در گرمای شدید به سر می‌برد و تنها اوقات نماز برای وضوساختن و کارهای لازم گاهی همسر و گاهی دخترش، بندها را از دست و پای او باز می‌کردند و دوباره می‌بستند.

تا اینکه روزی هنگام سحرگاهان، جبرئیل خبر پذیرش توبه او را به پیامبر ابلاغ کرد. (۳)

پیامبر آن شب در منزل ام‌سلمه بود. ام‌سلمه دید پیامبر تبسم بر لب دارند، سبب را سؤال کرد.

پیامبر در پاسخ فرمود: توبه ابولبابه پذیرفته شده.

ام‌سلمه از پیامبر اجازه خواست تا ابولبابه را باخبر سازد.

پیامبر موافقت نمود.

ام سلمه در میان درگاه درب خانه که به مسجد راه داشت ایستاد و به ابولبابه بشارت داد که توبه‌ات پذیرفته شد.

با شنیدن این خبر، شب زنده‌داران بیداردل که در اطراف مسجد مشغول نیایش و راز و نیاز با معبود خود بودند، هجوم بردند که بندها را از دست و پای ابولبابه باز کنند.

ابولبابه سوگند یاد کرد که هرگز نمی‌گذارم، تا اینکه پیامبر مرا از این

۱- سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۲۴۸.

۲- سیره ابن‌هشام، ج ۳، ص ۲۴۸.

۳- «وَ آخَرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صالِحاً وَ آخَرَ سَيِّئاً عَسَى اللَّهُ انْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ انَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيْمٌ». توبه: ۱۰۳.

در مورد شأن نزول این آیه بین مفسرین اختلاف است که: آیا در مورد کسانی است که از شرکت در جنگ تبوک سرباز زدند، که از جمله آنان ابولبابه بود. و یا اینکه در خصوص ابولبابه و غزوه بنی‌قریظه است.

مرحوم شیخ طوسی در تفسیر تبیان ضمن نقل اقوال، روایتی را از امام باقر- علیه السلام- نقل می‌کند که: این آیه در مورد ابولبابه در جریان غزوه بنی‌قریظه است.

تفسیر تبیان ج ۵، ص ۲۹۰. و الجامع لاحکام القرآن، ج ۸، ص ۲۴۱ و ۲۴۲.

ص: ۱۶۹

بند رهایی دهد.

آن شب مسجد پیامبر حال و هوای دیگری داشت، گویی در و دیوار مسجد فریاد تسبیح و تقدیس پروردگار رؤوف و مهربان را داشتند.

نمازگزاران از شنیدن این خبر به وجد آمده، از خود بی‌خود شده بودند، اشک شوق بی‌اختیار از دیدگانشان جاری بود.

همه چون ابولبابه خود را مشمول رحمت حق می‌پنداشتند؛ این اندیشه‌ای بود که در آن لحظات در ذهن یک، یک آنها خلجان داشت.

صدای ناله و انابه آنان در مسجد طنین افکنده بود.

ابولبابه هم، با اینکه گرسنگی و تشنگی رمق از جسم و جانش کشیده بود؛ گویی روحی تازه در کالبدش دمیده شده، منقلب شده بود، شور در دل و زمزمه بر لب داشت. او همچون شمع، در وزش نسیم رحمتِ الهی، می‌سوخت و بر جمعی که اطرافش حلقه زده بودند، روشنی می‌بخشید.

اصحاب، کم کم خود را آماده می‌کردند که نماز صبح را با پیامبر بپادارند. ناگاه فردی از میان جمع فریاد زد:

پیامبر آمد! پیامبر آمد!

با ورود پیامبر به مسجد، شور و هیجان اصحاب به اوج رسید.

جمعیت، کوچه داد و پیامبر در میان انبوه مردم، آرام آرام، به طرف ابولبابه پیش رفت.

تمام سرها به سوی ابولبابه چرخید.

دیدگان مشتاق به چهره ابولبابه دوخته شده بود.

نشسته‌ها برخاستند، و ایستاده‌ها قدمی کشیدند تا بهتر ببینند.

پیامبر روبروی ابولبابه ایستاد.

هیبت و شکوه این منظره برای لحظه‌ای نفس را در سینه حبس کرد. دل در سینه ابولبابه به تپش درآمد، او اشک‌ریزان، از شرم سرش را خم کرد و کوشید نگاهش با نگاه پیامبر تلاقی نکند.

دستان مبارک پیامبر گره را از طناب گشود.

فریاد تکبیر از همه سوی مسجد به آسمان برخاست.

ابولبابه با دستان بازشده، صورت خود را گرفته، در حالی که اشکهایش را پاک می‌کرد سعی داشت جلوی هِق‌هِق گریه‌اش را بگیرد ...

*** و بدینسان «مسجد النبی» یکی از به یادماندنی‌ترین خاطره‌ها را برای

ص: ۱۷۰

همیشه در دل خود ثبت کرد.

و هنوز پس از چهارده قرن از تاریخ آن ماجرا، وقتی میلیونها مسلمان مشتاق از سراسر جهان برای زیارت قبر پیامبر و نمازگزاردن در مسجد النبی به جایگاه آن ستون که به «ستون توبه» معروف است نزدیک می‌شوند، بی‌اختیار سر بر آن ساییده و از صمیم جان فریاد «العفو، العفو ...» سر می‌دهند، شاید همچون ابولبابه، مورد عفو حضرت حق قرار گرفته، و دستهای گرم پیامبر رحمت، عصیان و جهل و ... را از دست و پای آنها نه، بلکه از جان آنها بگسلد. (۱)

۱- شرح این داستان- با اختلافاتی در نقل- در منابع تاریخی در ذیل غزوه بنی‌قریظه و در کتب تفسیر در ذیل آیه ۲۷ سوره انفال و آیه ۱۰۳ سوره توبه آمده. در این نوشتار به این مصادر مراجعه شده:

۱- تفسیر علی بن ابراهیم قمی.

۲- تفسیر مجمع البیان.

۳- تفسیر تبیان شیخ طوسی.

۴- تفسیر قرطبی.

۵- طبقات ابن سعد.

۶- سیره ابن هشام.

۷- الروض الانف.

۸- شرح مواهب اللدنیه.

۹- اسدالغایهٔ.

۱۰- المغازی للواقدی.

۱۱- الکامل لابن اثیر.

۱۲- تاریخ طبری.

۱۳- البدایهٔ و النهایهٔ.

ص: ۱۷۱

ص: ۱۷۲

تحقیقی پیرامون شعب ابی‌طالب

سید علی قاضی عسکر

در ابتدای خیابان حجون، گورستانی وجود دارد که در گذشته آن را «مقبره معلاهٔ» می‌نامیدند و هم اکنون در میان اهل مکّه به «جنهٔالمعلاهٔ» (۱) و در بین ایرانیان به «قبرستان ابوطالب» معروف است.

ازرقی (م ۲۵۰ ه. ق) در اخبار مکّه، پیشینه تاریخی آن را اینگونه بیان می‌کند:

در حجون گردنه‌ایست که از محل نخلستان عوف و از کنار دو قناتی که بالای خانه معروف به «مال‌اللّه» است می‌گذرد و تا درّه سلاخ‌ها می‌رسد. در دامنه آن، در دره سلاخ‌ها به روزگار جاهلی گورستان قرار داشته و کثیر بن کثیر درباره آن گورستان چنین سروده است:

کم بذاک الحَجون من حیّ صدق

و کهول اعفهٔ و شباب

«در این حجون چه بسیار دوستان راستین از جوانان و پیران پاکدامن در گور آرمیده‌اند». (۲)

ابن عباس نقل می‌کند که پیامبر- ص- درباره این گورستان فرموده است: «این گورستان مردم مکه، چه نیکو گورستانی است». (۳)

درّه‌ای که این گورستان در آن قرار دارد به نام «شِعْب ابِی دُبّ» معروف است ازرقی از پدر بزرگش و او از زنجی نقل می‌کند که: مردم مکه در دوره جاهلی و آغاز اسلام، مردگان خود را در دره ابی دُبّ (۴)- که بخشی از حَجُون است تا دره صَفِی؛ یعنی صَفِّیُ‌السِّباب و در دره‌ای که پیوسته به گردنه مدنیین است و امروز این بخش، گورستان مردم مکه است- دفن می‌کردند، پس منطقه گورستان بالاتر کشیده، و پیوسته به کوه و گردنه اذاخِر و کنار محوطه خِرْمان

۱- فقه العبادات الحج، ص ۲۰۵.

۲- ترجمه اخبار مکه ازرقی، ص ۵۲۰، تهران ۱۳۶۸.

۳- همان، ص ۴۷۰.

۴- ابودب کنیه مردی از بنی سواءه بن عامِر است که چون ساکن آن دره بوده بنام او مشهور شده است. ازرقی ص ۴۷۱، معجم معالم الحجاز، ص ۵۶.

ص: ۱۷۳

شد. مکان امروز آن نیز در ابتدای شارع «حَجون» است.

حجاج و زائران محترم بیت‌اللَّه الحرام همه ساله پس از انجام اعمال عمره و یا حج، کنار این قبرستان آمده و مدفونین در آن، ازجمله حضرت خدیجه- علیهاسلام ابوطالب و ... را زیارت می‌کنند.

از گذشته تاکنون این قبرستان به نام «شِعْبِ ابی‌طالب»- همان مکانی که رسول خدا- ص- و ابی‌طالب و همراهانشان حدود سه سال توسط مشرکان محاصره و مورد تحریم اقتصادی قرار گرفتند- نیز به مردم معرفی شده که از لحاظ تاریخی نادرست بوده، و شِعْبِ ابی‌طالب در مکان دیگری نزدیک مسجدالحرام واقع شده است.

آنچه را که در این سطور خواهید خواند دلائلی روشن و قطعی در اثبات این مدّعاست.

شِعْب در لغت:

در لِسان العرب آمده است:

«والشِّعْبُ» (بِالْكَسْرِ) ما انْفَرَجَ بَيْنَ جَبَلَيْن و قِيل: هُوَ الطّريقُ فِي الْجَبَلِ و الجَمْعُ «الشّعابْ». «شِعْب» (به کسر شین) شکاف بین دو کوه را گویند. به راه کوهستانی نیز گفته شده است. جمع آن «شِعاب» می‌باشد. (۱)

جوهری (م ۳۹۳ ه. ق) در صحاح می‌نویسد:

«والشِعْبُ» (بالكسر) الطَّريقُ فِي الْجَبَل وَ الْجَمْع «الشِعابُ».

«شِعْب» (به کسر شین) راه در کوه را گویند، جمع آن نیز «شِعاب» است. (۲)

فخرالدّینِ طُریحی (م ۱۰۸۵ ه.

ق) در مجمع البحرین می‌نویسد:

«شِعْب» (به کسر شین) راه در کوه را گویند جمع آن «شِعاب» مانند کِتاب است. (۳)

در فرهنگ معین نیز آمده است:

شِعْب: راهی در کوه باشد، دره. (۴)

مکان شِعْبِ ابی‌طالب:

شهر مکه در یک منطقه کوهستانی قرار گرفته، و در نتیجه درون دره‌ها که از سیل مصون بوده و بصورت یک حصار طبیعی خانه‌ها را در درون خویش جای می‌داده، محل زندگی قبائل مختلف بوده است. در نزدیکی مسجدالحرام سه شِعْبِ نزدیک به هم وجود دارد که اسامی آنها عبارت است از: ۱- شِعْبِ ابی طالب ۲- شِعْبِ بنی‌هاشم ۳- شِعْبِ بنی عامر. اجداد و

۱- ابن منظور، لسان العرب، ج ۴، ص ۲۲۷۰، چاپ مصر- دارالمعارف- قاهره.

۲- جوهری/ صحاح، ج ۱، ص ۱۵۶،

بیروت، ۱۴۰۴ ه. ق.

۳- طریحی/ مجمع‌البحرین، ج ۱، ص ۵۱۳، تهران- ۱۴۰۸ ه. ق.

۴- دکتر معین/ فرهنگ معین، ج ۲، ص ۲۰۴۷، تهران ۱۳۶۰ ه ش.

ص: ۱۷۴

بستگان پیامبر- ص- معمولًا در این سه شِعْبِ زندگی می‌کرده‌اند. (۱)

۱- محلّ این سه شعب در نقشه پیوست، دقیقاً ترسیم شده است.

ص: ۱۷۵

مرحوم طریحی پس از آنکه شِعْبِ را معنی می کند، می‌نویسد:

وشِعْب ابی‌طالب بمکّهٔ مکان مولد النبیّ- ص- و شِعْبُ الدُبّ ایضا بِمَکّهٔ و انْتَ خارِجٌ إلی مِنی.

شِعْبِ ابی‌طالب در مکّه، زادگاه نبی اکرم- ص- است و شِعْب دُبّ نیز در مکّه در مسیر مِنی قرار دارد. (۱)

در مُعْجَم البُلدان ذیل «شِعْبِ ابی یُوسُف» آمده است: آن همان درّه‌ایست که پیامبر- ص- و بنی‌هاشم، هنگامی که قریش بر جنگ آنان هم قسم شده و نامه نوشتند، بدان پناه بردند. این درّه از آنِ عبدالمطّلب بود، هنگامی که چشمانش کم‌سو شد آن را میان فرزندانش تقسیم کرد، پیامبر- ص- نیز سهم پدرش عبداللّه را گرفت و آن محل خانه‌های بنی‌هاشم بود. ابوطالب گفته است:

جَزیَ اللّه عنَّا عَبْد شَمْس و نَوْفلًا

وتَیْماً و مَخْزُوماً عقوقاً و مأثماً

بتَفریقهِم من بَعدوُدٍّ و أُلفَةٍ

جماعتنا کیما یَنالُوا المَحارِما

کَذَبتم وبیت اللّه نُبْزِی مُحَمدّا

ولمّا تَرَوْایوماًلَدَی الشِعْب قائِماً (۲)

مرحوم علامّه مجلسی- ره- می‌نویسد:

«شِعْبِ»؛ شکاف بین دو کوه است و شِعْبِ ابی‌طالِب در مکه معروف و شناخته شده است و آن همان مکانی است که رسول خدا- ص- و ابوطالب و دیگر بنی‌هاشم پس‌از آنکه قریش آنها را از بین خود راندند، در آنجا بودند ...

آن گاه خانه‌ای محمدبن یوسف را نیز همان خانه می‌داند که رسول خدا- ص- آن را به عقیل بخشید سپس محمد بن یوسف آن را از فرزندان عقیل خریداری نمود و به خانه محمدبن یوسف شهرت یافت او در پایان می‌نویسد: این مکان با همین خصوصیات اینک نیز در مکه موجود است، و مردم آنجا را زیارت می کنند. (۳)

خانه‌ای که پیامبر- ص- در آن به دنیاآمد

شناخت محل تولدِ پیامبر- ص- و نیز مکان سکونت بنی‌هاشم در مکّه می تواند در شناسایی شِعْبِ ابی‌طالب مفید باشد:

ازْرَقی می‌نویسد:

مَوْلِد، یعنی خانه‌ای که پیامبر- ص- در آن متولد شده‌اند و اکنون در خانه محمّدبن یوسف برادر حجّاج بن یوسف قرار دارد. هنگامی که پیامبر-

---

۱- طریحی/ مجمع‌البحرین ج ۲ ص ۵۱۳.

۲- معجم البلدان، ج ۳، ص ۳۴۷.

۳- مجلسی/ مرآةالعقول، ج ۵، ۱۷۴ دارالکتب الاسلامیه- تهران ۱۳۶۳ ه ش.

ص: ۱۷۶

ص- هجرت فرمود این خانه را عقیل پسر ابوطالب تصرف کرد و در همین باره و موارد دیگر است که پیامبر- ص- در حجة الوداع هنگامی که به ایشان گفته شد کجا فرود می‌آیید؟ فرمودند مگر عقیل برای ما سایبانی باقی گذاشته است؟ این خانه همچنان در تصرف عقیل و فرزندان او بود تا آنکه فرزندان عقیل آن را به محمد بن یوسف ثقفی فروختند و او آن را ضمیمه خانه خود- که به خانه سپید معروف است- کرد، و این خانه همچنان ضمیمه آن بود تا آنکه خیزران (۱)- مادر موسی و هارون خلیفگان عباسی- حج گزارد و آن را از آن خانه جدا کرد و مسجدی در آن ساخت که در آن نماز می‌گزارند و برای آن در کوچه‌ای که کنار آن است و به کوچه «مَوْلد» معروف است در بازکرد. این درّه امروز به شعب بنی‌هاشم و شعب علی-ع- معروف است (۲) و به بازاری که به آن سوق اللیل می گویند می‌رسد. (۳)

سپس ابوالولید می‌گوید: از پدربزرگم و یوسف‌بن محمد شنیدم که موضوع جایگاه ولادت پیامبر- ص- را ثابت و درست می‌دانند و می گویند همین جاست و میان مردم مکه در این‌باره هیچگونه اختلافی نیست.

فاکهی (م ۲۷۲، ۲۷۹ ه. ق) می‌نویسد: خانه ابن یوسف، و دره ابن یوسف از آن ابی‌طالب بوده، و رسول خدا- ص- در قسمتی از همین خانه متولد گردید و این همان دره‌ایست که قریش بنی‌هاشم را در حالی که پیامبر- ص- با آنها بود، محاصره نمودند. (۴)

عبداللّه بن عباس نیز در همین درّه متولد شده است. (۵)

محقق کتاب اخبار مکه می گوید:

این دره امروز، به دره علی «شِعْبِ ابی‌طالِب» شناخته می‌شود. (۶)

فاکهی پیشینه تاریخی خانه ابی یُوسف را اینگونه بیان می کند:

برخی از مردم گفته‌اند: خانه ابن‌یوسف از آن عبدالمطّلب بوده است، آنگاه حجّاج برادرش محمّد بن یوسف را مأمور ساخت و او آن را به صدهزار درهم خرید. سپس حجّاج آن خانه را به برادرش بخشید و از او خواست آن را بسازد. وکلای محمدبن یوسف نیز آن را ساختند. (۷)

باز فاکهی می گوید: پیامبر- ص- سهم خود از این خانه را به عقیل بن ابیطالب بخشید. (۸)

مرحوم کلینی (م ۳۲۹ ه. ق)- قدّس سرّه- می‌نویسد:

۱- خیزران دختر عطاء زن مهدی عباسی و مادر هادی و رشید است. وی در سال ۱۷۲ یا ۱۷۳ ه در زمان خلافت فرزندش هارون‌الرشید وفات یافت. شذرات الذهب ۱/ ۲۸۰، اعلام النساء للکحاله/ ۳۹۵- ۴۰۱.

۲- ترجمه تاریخ ازرقی، ص ۴۶۱.

۳- ترجمه تاریخ ازرقی، ص ۴۶۱.

۴- اخبار مکه، فاکهی، ص ۲۶۴، مکةالمکرمه ۱۴۰۷ ه. ق.

۵- همان.

۶- همان.

۷- همان، ص ۲۶۶.

۸- همان، ص ۲۶۷.

ص: ۱۷۷

مادر رسول اکرم- ص- در منزل عبداللَّه بن عبدالمطّلب که نزدیک جمره وسطی بود(۱)اتحاف الوری باخبار امّ القری جزء اوّل، ص ۱۵. جامعه ام‌القری ۱۴۱۰ ه. ق.(۲) حمل برداشت وَ وَلَدَتَه فی شِعْبِ ابی‌طالِب فی دارِ مُحَمّدِ بن

یُوسُف ... و در شِعْبِ ابی‌طالب در خانه محمّد بن یوسف (وقتی داخل خانه شدی در گوشه آن خانه سمت چپ) آنحضرت را به دنیا آورد. آنگاه خیزران آن را به مسجد تبدیل کرد که مردم در آن نماز می‌گزاردند ... (۳)

باتوجه به صراحتی که ایشان در رابطه با شِعْبِ دارند می‌توان فهمید جمله: وماتت خدیجه- علیها السلام- حین خرج رسول اللَّه- ص- من الشِّعْب ... (۴) بدین معناست که حضرت خدیجه- س- پس از رفع محاصره، و آزادی رسول خدا- ص- وفات یافت.

سید محسن امین- رحمهٔ اللَّه علیه- در اعیان الشیعه می‌نویسد:

رسول خدا- ص- در خانه‌ای که به دار ابی‌یوسف معروف است متولّد گردید- و او محمدبن‌یوسف برادر حجاج است(۵)۲۴. الوافی بالوفیات، ۵: ۲۴۲.(۶)- این خانه از آن رسول خدا- ص- بود که آن حضرت آن را به عقیل فرزند ابوطالب

بخشید. و زمانی که عقیل وفات یافت محمد بن یوسف آن را از فرزندان عقیل خریداری نمود و آنگاه که خانه معروف به دار ابی یوسف ساخته می‌شد، خانه پیامبر- ص- را نیز به خانه خود ضمیمه ساخت سپس خیزران مادر رشید آن را گرفت و از خانه ابویوسف جدا و آن رابه مسجدی تبدیل کرده که تا این زمان معروف بود، و مردم در آن نماز می‌خواندند و آنجا را زیارت نموده، بدان تبریک می‌جستند و زمانی که وهابیان بر مکه سلطه یافتند این مسجد را ویران نموده و از زیارت آن جلوگیری کردند و آنجا را محل نگهداری چهارپایان! قراردادند. (۷)

تقی الدّین حسینی مکّی (م ۸۳۲ ه.

ق) می‌نویسد:

۱- آمنه بنت وهب مادر گرامی پیامبر- ص- در شب جمعه از ماه رجب

۲- در شِعْبِ، رسول‌خدا- ص

را حامله شد.

۳- کافی، ج ۱، ص ۴۳۹. بیروت ۱۴۰۱ ه. ق.

۴- کافی، ج ۱، ص ۴۴۰.

۵- محمدبن یوسف ثقفی والی حکومت یمن‌بود و به ستم و دشمنی با خاندان علی‌بن ابیطالب- ع- شهرت داشت وی در سال یکصد یا کمی قبل از آن در یمن وفات یافت.

۶-

۷- اعیان‌الشیعه، ج ۱، ص ۲۱۹.

دارالتعارف، بیروت.

ص: ۱۷۸

رسول خدا- ص- در مکه، در خانه محمد بن یوسف برادر حجاج ابن یوسف متولد شد. (۱) خانه‌ای که نزدیک صفا است خانه خیزران است و خانه ابن یوسف در سوق اللیل و همان مکانی است که به مَوْلِد نبی‌اکرم معروف است. (۲)

در سیره حَلبیّه آمده است:

محل ولادت رسول خدا- ص- مکّه، و در خانه‌ایست که به نام محمد بن یوسف- برادر حجاج- خوانده می‌شود ...

محمد بن یوسف آن را به قیمت یکصد هزار دینار از فرزندان عقیل خریداری نمود و به خانه خویش ملحق ساخت و نام آن را نیز (دار البیضاء) خانه سفید نهاد؛ زیرا که آن را از گچ ساخته و اطراف آن را نیز گچ کشیده بودند و در نتیجه تمامی ساختمان به رنگ سفید بود. و از آن پس، به خانه ابو یوسف شهرت یافت. (۳)

محل ولادت پیامبر- ص- را پس از مسجدالحرام برترین مکان دانسته‌اند. (۴)

برخی ولادت حضرت فاطمه زهرا- س- را نیز در همین مکان می‌دانند. (۵)

در فتح مکه، رسول خدا- ص- در منطقه حجون خیمه زده و وارد شهر نشدند، به آن‌حضرت گفته شد به منزل خودتان در شِعْب نمی‌روید؟ حضرت فرمود: آیا عقیل برای ما منزلی باقی گذاشته است؟ (۶)

این نقل تاریخی بیانگر آنست که «شِعْبِ ابی‌طالب» در منطقه «حَجُون» نبوده، بلکه در نزدیکی «مسجدالحرام» و در کنار کوه صفا قرار داشته، و خیزران مادر هارون الرشید هنگامی که حج می‌گزارد آن را از خانه ابویوسف جدا نموده، مسجدی در آن مکان ساخت. بنای مسجد را به زبیده همسر هارون نیز نسبت داده‌اند که در صورت صحت، تعمیر و یا تجدید بنای مسجد بوده است. (۷)

البته در نقل دیگری آمده که خیزران خانه ارقم را خریده و در آن مسجدی بنا نمود (۸) و چون این خانه نیز در کنار صفا بوده، برخی آن را با خانه ابویوسف اشتباه کرده‌اند.

مسعودی (۳۴۵ ه. ق) می‌نویسد:

تولّد او- علیه الصلوة و السلام- هشتم ربیع الاول همان سال (یعنی سال عام‌الفیل) در مکه، در خانه ابن یوسف بود که بعدها خیزران مادر هادی و رشید آنجا مسجدی ساختند. (۹)

و در جای دیگر می گوید: بسال

۱- عقدالثمین، ج ۱، ص ۲۱۹. بیروت ۱۴۰۶ ه. ق.

۲- عقدالثمین، ج ۱، ص ۲۲۰.

۳- السیرة الحلبیة، ج ۱، ص ۶۲، داراحیاء التراث العربی، بیروت.

۴- همان، ص ۶۶.

۵- همان.

۶- همان.

۷- همان.

۸- همان.

۹- مروج‌الذهب، ج ۲، ص ۲۷۴، بیروت ۱۳۸۵ ه. ق.

ص: ۱۷۹

چهل و ششم، قریشیان پیغمبر- ص- را با بنی‌هاشم و بنی عبدالمطّلب در دره کوه محصور کردند. بسال پنجاهم او- علیه السلام- با کسان خود از دره بیرون آمد. (۱)

ابن اثیر (م ۶۳۰ ه. ق) به نقل از ابن اسحاق می‌نویسد:

مکان ولادت رسول‌خدا خانه‌ایست که به خانه ابن یوسف مشهور است. آن حضرت آن را به عقیل بخشیده، و تا زمان فوت وی در اختیار او بود، سپس محمد بن یوسف برادر حجاج آن را از فرزندان عقیل خریداری نمود و به خانه معروف به دار ابن یوسف ضمیمه ساخت، آنگاه خیزران آن خانه را از خانه ابویوسف جدا نموده، آنجا مسجدی ساخت که در آن نماز می‌گزارند. (۲)

طبری (م ۳۱۰ ه. ق) نیز مکان تولّد پیامبر- ص- را خانه ابو یوسف می‌داند. (۳)

فاسی (م ۸۳۲ ه. ق) می‌نویسد:

ولادت رسول خدا- ص- در مکانی در سوق اللیل که نزد مردم مکه شهرت داشته قرار دارد. (۴)

محمد طاهر کردی مکی می‌گوید:

ولادت رسول خدا- ص- در مکه در خانه ابی‌طالب در شِعْبِ بَنی‌هاشم بوده است. (۵)

ولادت نبی- ص- در مکه در خانه ابی‌طالب در شِعْبِ بنی‌هاشم نزدیک مسجدالحرام بوده که امروزه، شِعْبِ علی؛ یعنی علی‌بن ابیطالب نامیده می‌شود و پیوسته محل ولادت آن‌حضرت تا به امروز معروف و شناخته شده است. (۶)

اکثر قریب به اتفاق مورّخین، مکان ولادت پیامبر- ص- را در شِعْبِ ابی‌طالب یا در خانه نزدیک صفا، و یا در خانه معروف به خانه ابُویوسف ذکر کرده‌اند که هر سه، یک مکان است. (۷)

در کتاب سیرهٔ ساکن الحجاز آمده است:

مکان ولادت پیامبر- ص- در شِعْبِ بَنی‌هاشم بوده است سپس توضیح می‌دهد که: شِعْبِ بنی‌هاشم نزد اهل مکه شناخته شده است و همه ساله مردم در آنجا اجتماع نموده، مجلس جشن بپا می‌کنند و بیش از آنچه تاکنون در اعیادشان مجالس جشن و شادی دارند، در آنجا مجلس شادی بپا می‌کنند. سپس در پاورقی کتاب از محبّ‌الدین طَبری مکی نقل کرده که می‌گوید: خانه پیامبر- ص- را در زمان هجرت آن‌حضرت- ص- به مدینه، عقیل مالک شده. و پیوسته در دست او

۱- همان مدرک، ص ۲۸۷.

۲- کامل ابن اثیر، ج ۱، ص ۲۹۴، بیروت ۱۴۰۸ ه. ق.

۳- تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۲۵، دارالفکر، بیروت.

۴- شفاء الغرام، ج ۱، ص ۲۶۹، دارالکتب العلمیه بیروت.

۵- التاریخ القویم، ص ۶۳.

۶- التاریخ القویم، جزء اول، ص ۶۷.

۷- سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۱۶۷، مصر ۱۳۷۵ ه. ق.

ص: ۱۸۰

و فرزنـدانش باقی ماند تا محمدبن یوسف برادر حجاج آن را خریده و در خانه خود که به «خانه سفید» نامیده می‌شد ملحق ساخت سپس به خانه ابن یوسف معروف گردید. این وضعیت ادامه یافت تا خیزران کنیز مهدی عباسی در آنجا مسجدی بنا نمود که در آن نماز می‌گزارنـد، و آن را از خانه ابن یوسف جـدا کرده کوچه‌ای ایجاد کرد که به آن «زقاق المولد» گفته می‌شود و هم‌اکنون آنجا کتابخانه عمومی است. (۱)

محمد طاهر کردی مکّی می‌نویسد:

ولادت پیامبر- ص- در مکه، در خانه ابی‌طالب، در شِـعْبِ بنی‌هاشم و در نزدیکی مسـجدالحرام بوده که امروزه به شِـعْبِ علی یعنی علی‌بن ابیطالب نامیده می‌شود و پیوسته مکان ولادت آن‌حضرت- ص- تا امروز معروف و شناخته شده بوده است. (۲)

صلاحُ‌الـدّین صَفَدی پس از بحث پیرامون مکان و لادت رسول خـدا- ص- می‌نویسـد: قول برتر آن است که رسول خدا- ص- در عام الفیل در خانه‌ای در کوچه معروف به زُقاقُ الْمَوْلِد که در دست عقیل ابن ابیطالب بوده متولد گردید. (۳)

گفته می‌شود که رسول خدا- ص- در شِعْبِ بَنی‌هاشم متولد شدند، برخی گفته‌اند در خانه‌ای نزدیک صفا و ... (۴)

عاتق بن غیث بلادی می‌نویسد:

از نظر تاریخی مسلم است که رسول خدا- ص- تقریباً در سال ۵۳ قبل از هجرت (عام الفیل) در شِعْبِ ابی‌طالب که امروزه به شِعْبِ علی معروف است، به دنیـا آمـد و به خاطر ازدحام مردم و شوق آنان نسبت به تبرک‌جوئی از آن خانه، هم‌اینک به کتابخانه تبـدیل شده است. (۵)

تـا قبـل از سـلطه وهابیـان بر حرمین شـریفین، محل ولادت رسول خـدا- ص- زیارتگاه مؤمنان و مسـلمانانی بود که از گوشه و کنار جهان به مکه می‌آمدند. (۶)

محمد بن علوی مالکی مکّی می‌نویسد:

مکان ولادت رسول خـدا- ص- در سوق اللیل مکانی شـناخته شـده است و ساکنین مکه درباره آن اختلاف نظر ندارنـد، هریک از آنها از نسل قبل از خود شنیده و تردیدی در آن ندارند. (۷)

ابن ظهیره می‌گوید: مردم مکه در شب ولادت رسول خدا- ص- همراه با علما و

دانشمندان و بزرگان شهر با روشن

۱- سیرهٔ ساکن الحجاز، سید رفاعه رافع الطهطاوی، چاپ مکتبهٔ الآداب مصر، ج ۱، ص ۶.

۲- التاریخ القویم لمکه و بیت‌اللّه الکریم، ص ۶۷، مکه مکرمه، ۱۳۸۵ ه. ق.

۳- الوافی بالوفیات، ۵: ۲۴۲، چاپ بیروت.

۴- اتحاف الوری باخبار امّ القری، ص ۴۸، جزء اوّل.

۵- فضائل مکه، ص ۲۳۲. دار مکه ۱۴۱۰ه. ق.

۶- السیرهٔ الحلبیهٔ، ج ۱، ص ۵۷.

۷- فی رحاب بیت‌اللّه الحرام، ص ۲۶۲.

ص: ۱۸۱

نمودن فانوس و شمع از خانه‌های خود خارج و برای زیارت و بزرگداشت ولادت آن حضرت در کنار این خانه اجتماع می‌کنند. (۱)

در کنار این خانه گودالی (حفره) بوده که روی آن را با چوب می‌پوشاندند و این علامت همان مکانی است که رسول‌اللّه- ص- در آنجا متولد شدند. (۲)

ساختمان آن را ناصر خلیفه عباسی در سال ۵۷۶ و ملک مظفر در سال ۶۶۶ و دیگران تعمیر نموده‌اند.

در زمان ملک عبدالعزیز، شیخ عباس

قطان (امین العاصمهٔ المقدسه) این خانه را تخریب و در همان مکان کتابخانه عمومی که به «کتابخانه مکه مکرمه» معروف شد، بنا کرد، افراد به آنجا مراجعه و به مطالعه کتب می‌پرداختند. (۳) این ساختمان در سال‌های اخیر در طرح توسعه اطراف مسجدالحرام، در معرض تخریب قرار گرفته است. بناهای ساخته شده در محل ولادت نبی‌اکرم- ص- را در تصویر، ملاحظه نمائید.

از مجموع آنچه گذشت می‌توان نتیجه‌گیری کرد که:

۱- پیامبر اکرم- ص- در شِعْبِ

ابی‌طالب متولد گردیده‌اند.

۲- شِعْبِ ابی‌طالب در مکّه مکانی نزدیک مسجدالحرام بوده و با مکانی که فعلًا در حجون به آن معروف است

۱- همان.

۲- همان، ص ۲۶۳.

۳- همان.

ص: ۱۸۲

فاصله دارد.

محاصره پیامبر- ص- و یاران درشِعْبِ ابی‌طالب

محمدبن اسحاق (م ۱۵۳ ه. ق) و دیگر سیره‌نویسان گویند، چون قریش دیدند که اصحاب رسول خدا- ص- در سرزمین حبشه در کمال امنیت و آرامش قرار دارند و نجاشی هم ایشان را گرامی داشته و از آنها دفاع می‌کند و از سوی دیگر حمزهٔ بن عبدالمطلب، و عمر نیز مسلمان شده‌اند و اسلام در قبایل آشکار می‌گردد، جمع شدند و به چاره‌اندیشی پرداختند و تصمیم گرفتند پیمان نامه‌ای بنویسند و متعهد شوند که از بنی‌هاشم و بنی‌مطلب زن نگیرند و به آنها زن ندهند و نیز چیزی به آنها نفروشند و چیزی از آنها نخرند.

پس از اینکه جمع شدند، پیمان‌نامه نوشتند و بر آن جمله موافقت کردند و سپس برای تأکید، پیمان‌نامه را از سقف کعبه آویختند. (۱)

مشرکان بنی‌هاشم را در اول ماه محرم سال هفتم بعثت تحریم کرده، اعلام داشتند هیچکس حق معامله، ازدواج و معاشرت با آنان را ندارد، نامه تنظیم شده در این زمینه را- که چهل نفر امضاء کرده بودند- شخصی به نام منصور بن عکرمه نوشت که با نفرین پیامبر- ص- دستش فلج شد.

بدنبال آن تمامی بنی‌هاشم- مسلمان و کافر- جز ابی‌لهب، و ابوسفیان بن حارث بن عبدالمطلب وارد شِعْبِ شده، آنجا اجتماع کردند. فرزندان مطلب بن عبد مناف که چهل نفر بودند از شِعْبِ حراست نموده، شب و روز به نگهبانی آن مشغول بودند و در طول سال جز موسم حج در ماه ذی‌الحجه، و عمره در ماه رجب از آنجا بیرون نمی‌آمدند. قریش از ورود خواروبار به شِعْبِ جلوگیری کرده، فقط مقدار کمی بصورت پنهانی به دست محاصره شدگان می‌رسید که کفافشان را نمی‌داد. در نتیجه وضعیت سخت شد؛ به شکلی که مردم صدای گریه بچه‌ها را از بیرون شِعْبِ می‌شنیدند و این دوران سخت‌ترین لحظات زندگی پیامبر- ص- و اهل بیت بزرگوارش در مکه بود. (۲)

کازرونی در مُنْتَقی و غیر آن آورده است: ... بدنبال نوشتن عهدنامه، مشرکان آزار فرزندان عبدالمطلب را آغاز نموده، اعلام کردند تنها راه سازش میان ما و شما کشتن پیامبر- ص- است، در هر کوی و برزنی مسلمانان را کتک می‌زدند و حق عبور از بازارها

۱- سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۳۷۵. سیرهٔ الحلبیه، ج ۱، ص ۳۶۶.

۲- اعیان‌الشیعه، ج ۱، ص ۲۳۵.

ص: ۱۸۳

را از آنان گرفته، در شِـعْبِ ابی‌طالب محصورشان نمودند. فرستاده ولیدبن مُغَیْره در میان قریش فریاد می‌زد: هر مردی از اینها را برای خرید جنسی یافتید بر قیمت آن بیافزایید. در چنین شرایطی ابوطالب فرزند برادرش (پیامبر- ص-) و فرزندان برادر و پیروان آنها را در شِعْبِ ابی‌طالب گردآورد.

آنان سه سال در شِـعْبِ ماندند، سرانجام وضعیّت بحدّی برآنان سخت شد که صدای فرزندانشان، که از شدت گرسنگی می‌گریستند، از بیرون شِعْبِ شنیده می‌شد ... (۱)

زمانی‌که ابوطالب احساس کرد مشرکان قریش برای کشتن رسول خدا- ص- متحد شده‌اند، فرزندان عبدالمطلب را جمع نموده، دستور داد تا رسول خدا را درون شِعْبِ خود جای دهند، او حفاظت کنند ... پس بنی‌هاشم سه سال در شِعْبِ خویش ماندند ...

شب هنگام که همه به خواب می‌رفتند ابوطالب رسول خدا- ص- را از بستر بیرون برده، یکی از فرزندان یا برادران و یا پسرعموهای خود را به جای آن‌حضرت می‌خوابانید تا پیامبر از توطئه احتمالی دشمن جان سالم بدر برد. (۲)

پس بنی‌هاشم به شِـعْبِ ابی‌طالب که امروزه به شِـعْبِ علی معروف است پناه آوردند، بنوالمطلب نیز جز ابولهب به آنان پیوستند، شرایط در شِعْبِ به اندازه‌ای سخت شد که محاصره شدگان از برگ درختان استفاده می‌کردند ... (۳)

خدیجه اموال فراوانی داشت که همه را در شِـعْبِ به نفع رسول خدا- ص- خرج نمود. بنی‌هاشم، تنها در موسم، از شِـعْبِ خارج شده، خرید و فروش می‌کردند.

گاهی نیز مردم مکّه از سوی قریش تهدید می‌شدند که: اگر کسی در مکه چیزی به بنی‌هاشم بفروشد اموالش غارت می‌شود. (۴)

ابن سعد (م ۲۳۰ ه. ق) می‌نویسد:

شب اول محرم سال هفتم بعثت، بنی‌هاشم در شِـعْبِ ابیطالب محاصره شدند و همگی- به جز ابولهب- به شِعْبِ ابیطالب درآمدند ... (۵)

تعدادی از محاصره شدگان از گرسنگی جان باختند. (۶)

گاهی نیز علی بن ابی‌طالب- ع- مخفیانه از شِعْبِ خارج شده، غذا و امکانات تهیه و آن را با خود به درون شِعْبِ می‌آورد. (۷)

مردان همراه پیامبر- ص- در

۱- بحارالانوار، ج ۱۹، ص ۱۸. بیروت ۱۴۰۳ ه. ق.

۲- اتحاف الوری باخبار ام القری، ص ۲۸۴.

۳- التاریخ القویم مکهٔ و بیت‌اللّه الکریم، جزء اول، ص ۹۵.

۴- بحار، ج ۱۹، ص ۱. چاپ بیروت

۵- طبقات ابن سعد، ج ۱، ص ۲۰۹.دارصادر. بیروت

۶- کامل، ج ۱، ص ۵۰۵. چاپ بیروت

۷- الصحیح من سیرهٔالنبی، ج ۲، ص ۱۰۹.قم ۱۴۰۰ ه. ق.

ص: ۱۸۴

شِعْبِ، حدود ۴۰ نفر بودند. (۱) که به شکل سازماندهی شده خصوصاً در تاریکی شب از آن حضرت حراست می‌کردند. (۲)

حضرت خدیجه- علیهاسلام- نیز که اموال فراوانی داشت، همه را برای مسلمانان محاصره شده در شِعْبِ خرج و مصرف نمود. (۳)

یعنی در موسم حج- در ذی‌الحجّه- و عمره- در رجب- که رسول خدا- ص- و یارانشان می‌توانستند از شِعْبِ خارج شوند، مقداری آذوقه و مواد خوراکی تهیه نموده، و سپس در دوران محاصره از آن استفاده می‌کردند. (۴)

گاهی از اوقات نیز ابوالعاص بن ربیع شتری که بار گندم و خرما داشت تا دهانه شِعْبِ آورده، سپس آن را به داخل درّه هدایت می‌کرد تا بنی‌هاشم از آن استفاده نموده و تا حدودی از گرسنگی رهایی یابند. (۵)

نام حکیم بن حِزام نیز در شمار کسانی‌که آذوقه به شِعْبِ می‌فرستادند ذکر گردیده است، لیکن در صورت صحّت، از آنجاکه وی از محتکران زمان پیامبر ص- بوده و از کسانی است که رسول خدا- ص- هدیه وی را نپذیرفته‌اند، شاید بتوان گفت انگیزه او منافع مادی بوده است. (۶)

یعقوبی (م ۲۹۳ ه. ق) در این زمینه می‌نویسد: قریش، شش سال پس از بعثت، رسول خدا را با خاندانش از بنی‌هاشم و بنی‌مطلب بن عبد مناف در دره‌ای که به آن «شِعْبِ بن هاشم» گفته می‌شد محصور ساختند و رسول اکرم با همه بنی‌هاشم و بنی مطلب سه سال در شِعْبِ ماندند تا آنکه رسول خدا و نیز ابوطالب و خدیجه تمام دارایی خود را از دست دادند و به سختی و ناداری گرفتار آمدند. سپس جبرئیل بر رسول خدا فرود آمد و گفت: خدا موریانه را بر صحیفه قریش فرستاده تا هر چه بی‌مهری و ستمگری در آن بود بجز جاهایی را که نام خدا بر آن نوشته شده، خورده است. (۷)

وضعیت غم‌انگیز رسول خدا- ص- و همراهانشان در شِعْبِ، افرادی چون هشام بن عمرو را تحت تأثیر قرار داده و آنها را برای شکستن حلقه محاصره به حرکت واداشت، وی به همراه زهیر بن ابی امیه، و مطعم بن عدی، و ابوالبختری، و زمعهٔ بن اسود بن مطلب، شبانگاهان در دهانه دره حجون که از مناطق بالای مکه است قرار گذاشته، آنجا جمع شدند و پیمان بستند تا در مورد لغو پیمان‌نامه اقدام کنند. (۸)

دهانه درّه حَجُون همان جائی است

۱- اعلام الوری، ص ۵۹. چاپ بیروت

۲- همان، ص ۶۰.

۳- همان.

۴- همان.

۵- همان، ص ۶۱.

۶- الصحیح من سیرهٔالنبی، ج ۲، ص ۱۱۱.

۷- تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۳۸۹. چاپ بیروت

۸- تاریخ طبری، ج ۲، ص ۲۲۸. ترجمه نهایهٔالارب، ج ۱، ص ۲۴۹. تهران ۱۳۶۴ ه. ش.

ص: ۱۸۵

که قبرستان ابوطالب قرار دارد و اگر شِعْبِ در اینجا قرار داشته و پیامبر- ص- و یارانشان نیز در این مکان تحت محاصره بوده‌اند معنی نداشت افرادی که از آنان یاد شد، مخفیگاه خود را آنجا قرار داده، و جایی اجتماع کنند که هر لحظه خطر در کمین آنها باشد.

استفاده مخفیگاه از این مکان نشانگر آن است که حجون خارج و یا حداقل کنار مکه بوده است.

پاره‌ای از روایات نیز با صراحت، حجون را خارج مکّه آن روز دانسته است و بر این اساس نمی‌توان گفت پیامبر- ص- و یاران و خویشاوندانشان همگی از مکّه خارج و در بیرون شهر اقامت گزیده‌اند!!.

عبید بن زرارهٔ از امام صادق- ع- نقل می‌کند که فرمود: هنگامی که ابوطالب وفات یافت جبرائیل بر رسول خدا- ص- نازل شده و گفت: «یا مُحمّد اخْرُجْ مِنْ مَکّه ... ای محمد از مکه خارج شو!» که در این شهر یاوری برای تو نیست. قریش نیز بر رسول خدا- ص- هجوم آوردند آن حضرت نیز ترسان بیرون شد تا به کوهی در مکه که به آن حَجون می‌گفتند رسید و آنجا ایستاد. (۱)

ابوطالب خبر خورده شدن صحیفه را به مشرکان اطّلاع داد و همراه آنان به کنار کعبه آمد و پس از گشودن آن، صحّت سخن رسول خدا- ص- بر همگان پدیدار گشت. وجدان برخی انسانها بیدار شد و آنگاه که ابوطالب و همراهان به شِعْبِ بازگشتند گروهی از رجال قریش سران خود را در مورد رفتارشان با بنی‌هاشم سرزنش کردند و گروهی از آنان، از جمله مطعم بن عدی و عدی بن قیس و زمعهٔ بن ابی الاسود و ابوالبختری بن هشام و زهیر بن ابی امیه، سلاح پوشیده نزد بنی‌هاشم و بنی‌مطلب رفتند و از آنان خواستند که از درّه بیرون آیند و به خانه‌های خود بروند و آنان چنین کردند. بیرون آمدن ایشان از دره در سال دهم بعثت بود. (۲)

موسی بن عقبه می‌گوید: چون خداوند متعال پیمان نامه سراپا مکر ایشان را نابود فرمود پیامبر و خویشاوندش از شِعْبِ بیرون آمدند و با مردم معاشرت کرده و میان ایشان زندگی نمودند. (۳)

قصیده معروف شِعبیه (لامیه) را نیز ابی‌طالب در شِعْبِ ابی‌طالب سروده است و این همان شعبی است که فرزندان مطلب و هاشم همراه با رسول خدا- ص- به آن پناه بردند. (۴)

۱- اصول کافی، ج ۱، ص ۴۴۹، چاپ بیروت. وافی، ج ۳، ص ۷۰۰.

۲- نهایهٔالارب، ج ۱، ص ۲۴۸.

۳- دلائل النبوه، ج ۲، ص ۶۸، تهران ۱۳۶۱ ه. ق.

۴- التاریخ القویم، ص ۹۵.

ص: ۱۸۶

اسامی برخی از بنی‌هاشم که همراه پیامبر- ص- در شِعْبِ محاصره شدند از این قرار است:

۱- ابوطالب بن عبدالمطّلب.

۲- علی بن ابیطالب- ع-.

۳- حمزهٔ بن عبدالمطلب.

۴- عبیدهٔ بن الحارث بن المطلب بن عبد مناف.

عبیده گرچه از بنی‌هاشم نبود لیکن به لحاظ آنکه بنی‌المطلب و بنی‌هاشم با یکدیگر متحد بوده و نه در دوران جاهلیت و نه در اسلام از هم جدا نبودند لذا می‌توان او را نیز در شمار بنی‌هاشم بحساب آورد.

۵- عباس بن عبدالمطلب.

۶- عقیل بن ابی‌طالب.

۷- طالب بن ابی طالب.

۸- نوفل بن الحارث بن عبدالمطلب.

۹- نوفل بن الحارث بن عبدالمطّلب.

۱۰- حارث بن نوفل بن حارث بن عبدالمطّلب.

او با پیامبر- ص- خوب نبود و گاهی نیز رسول خدا- ص- را در اشعارش هجو می‌کرد، لیکن راضی به قتل آن حضرت نبود. (۱)

۱۱- خدیجه بنت خویلد. (۲)

و ... (۳)

اکثر قریب به اتفاق مؤرخان و سیره‌نویسان مکانی که نبی اکرم- ص- و همراهانشان توسط افراد قریش محاصره گردیدند را شِعْبِ ابی‌طالب ذکر کرده‌اند که به برخی از آنها ذیلًا اشاره می‌شود:

بنی‌هاشم و فرزندان مطلب بدنبال فشار قریش نزد ابوطالب رفته و- جز ابولهب- همگان به درّه‌ای که منسوب به ابوطالب و به شِعْبِ ابی طالب شهرت یافته بود، درآمدند. (۴)

طبری می‌نویسد: از پی پیمان قریشیان، بنی‌هاشم و بنی‌المطلب به شِعْبِ ابوطالب رفتند و با وی فراهم شدند- به جز ابولهب که به قریش پیوست- و با آنها بر ضد مسلمانان هم سخن شد. (۵)

رفیع‌الدین اسحاق بن محمد همدانی (م ۶۲۳ ه. ق) می‌نویسد:

بنی‌هاشم و بنی‌مطلب چون دیدند که قریش در عدواتِ ایشان چندان مُظاهَرَت و مُبالغت بنموده‌اند و چنان عهدنامه بنوشتند، ایشان نیز برخاستند و به جمعیت بَرِ ابوطالب آمدند و پیش وی بنشستند و با هم عَهد کردند و اتفاق بنمودند که نُصْرت و مُعاونت سیّد- علیه‌السلام- دهند و خَصْمی قریش

۱- ابن ابی الحدید، شرح نهج‌البلاغه، ج ۱۴، ص ۶۵. داراحیاء الکتب العربیه ۱۳۷۸ ه. ق.

۲- ابن ابی الحدید، ج ۱۴، ص ۵۹.

۳- ابن ابی الحدید ماجرای شِعْبِ را در ج ۱۴، ص ۵۸ به تفصیل بیان کرده است.

۴- سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۳۵۲.

۵- تاریخ طبری، ج ۲، ص ۲۲۵.

ص: ۱۸۷

کنند و در جمله احوال آنچه بطریق تعصّب و حمایت بود پیغمبر- علیه‌السلام- را نگاه دارند. (۱)

پس هاشمیان جز ابی‌لهب و مطلبیان همگی به ابی‌طالب پیوسته و در شِعْبِ او بر وی داخل شدند و دو یا سه سال آنجا ماندند. (۲)

در بحارالانوار به نقل از خرایج آمده است: قریش با یکدیگر متحد شده و بنی‌هاشم را به شِعْبِ ابی طالب راندند. (۳)

ابن قیم جوزی می‌نویسد:

رسول خدا- ص- و همراهانشان در شب اوّل ماه محرم سال هفتم بعثت در شِعْبِ ابی‌طالب زندانی شدند ... و در همین مکان ابوطالب قصیده معروف لامیّه را سروده است. (۴)

علامه امینی- قدس سره- می‌نویسد: بنوهاشم و بنوالمطلب به سوی ابی‌طالب آمده و همراه با او در شِعْبِ داخل شدند. (۵)

ابوبکر احمد بن حسین بیهقی می‌نوسد: چون ابوطالب نیت ایشان را فهمید فرزندان عبدالمطلب را گردآورد و دستور داد که پیامبر را در محله خود نگهداری کنند. (۶)

محمد بن عمر بن واقد گوید:

بنی‌هاشم شب اول محرم سال هفتم بعثت رسول خدا- ص- وارد درّه ابوطالب شد بنی‌مطلب هم همراه بنی‌هاشم در همان دره گرد آمدند. (۷)

ابن اسحاق می‌نویسد: بنوهاشم و بنومطلب به ابی‌طالب پناه آورده و در شِعْبِ او (یعنی ابی طالب) اجتماع کردند. (۸)

مرحوم آیتی می‌نویسد:

... چون کار قریش به انجام رسید، «بنی‌هاشم» و «بنی مطَّلب بن عبد مناف» به «ابوطالب» پیوستند و همگی- جز «ابولهب ابن عبدالمُطَّلب» که با قریش همکاری داشت- همراه وی در «شِعْبِ ابی طالب» درآمدند. (۹)

یاقوت گفته است: شِعْبِ ابی یوسف همان شعبی است که رسول خدا- ص- و بنی‌هاشم هنگامی که قریشیان علیه آنان هم‌قسم شدند بدانجا پناه آوردند این شِعْبِ از آن عبدالمطلب بوده، سپس به خاطر ضعف بیناییش آن را میان فرزندانش تقسیم نمود و رسول خدا- ص- سهم پدر خویش را گرفت. منازل و محل سکونت بنی‌هاشم نیز در آن قرار داشته است.

مؤلف کتاب معجم‌الحجاز پس از نقل این مطلب می‌نویسد: این شِعْبِ سپس به شِعْبِ ابی‌طالب معروف

۱- سیرهٔ رسول اللَّه، ج ۱، ص ۳۴۱.

۲- عقدالثمین، ج ۱، ص ۲۳۰.

۳- بحار، ج ۱۹، ص ۱۶. چاپ بیروت

۴- زادالمعاد، ج ۲، ص ۴۶.

۵- الغدیر، ج ۷، ص ۳۶۳. تهران ۱۳۶۶ ه. ش.

۶- دلائل النبوه، ج ۲، ص ۶۵.

۷- طبقات الکبری، ج ۱، ص ۲۰۹.

۸- سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۳۷۶.

۹- تاریخ پیامبر اسلام، مرحوم آیتی، ص ۱۵۴. تهران ۱۳۶۶

ص: ۱۸۸

گردیده و آن را شِعْبِ بنی‌هاشم نیز نامیده‌اند و هم اکنون به شِعْبِ علی شناخته می‌شود. این شِعْبِ در دهانه شمالی کوه ابوقبیس و بین این کوه و خندمه قرار دارد. ولادت رسول خدا- ص- در همین مکان بوده و حدود سیصد متر با مسجدالحرام فاصله دارد. اینک تبدیل به کتابخانه شده، و سپس در سال ۱۳۹۹ هجری قمری در طرح توسعه خیابان غزّه از بین رفته است. (۱)

رفاعه رافع الطهطاوی نیز شِعْبِ ابی‌طالب را جایگاه محاصره شدگان دانسته، می‌گوید: هاشمیان همه به ابی‌طالب در شِعْبِ او پناه آوردند. (۲)

ابراهیم رفعت پاشا می‌نویسد: در طرف شرق منطقه قشاشیه، شِعْبِ علی یا شِعْبِ بنی‌هاشم قرار دارد ... خانه خدیجه بنت خویلد یا محل ولادت فاطمه- ع- دختر رسول اکرم- ص- نیز آنجاست. (۳)

کوه ابوقبیس

یکی از مشهورترین کوههای مکه، کوه ابوقبیس است. شِعْبِ علی یا شِعْبِ ابی‌طالب از این کوه آغاز و تا خندمه ادامه می‌یابد. می گویند: هنگامی که سیلاب مسجدالحرام را فراگرفت، حجرالاسود را در این کوه نهادند تا سالم بماند. جای آن در شِعْبِ علی، همانجایی بود که زادگاه رسول خدا- ص- است.

برخی از شعاب مکّه

همانگونه که قبلًا نیز اشاره شد در شمال شرقی مسجدالحرام سه شِعْبِ وجود دارد که اسامی آنها عبارت است از:

۱- شِعْبِ علی یا شِعْبِ ابی‌طالب که امروز آن را قشاشیه نیز می‌نامند.

۲- شِعْبِ بنی‌هاشم که به آن غزّه نیز می گویند.

۳- شِعْبِ بنی‌عامر.

در این سه منطقه از زمان جاهلی به این طرف اجداد و نیاکان پیامبر- ص- و سپس فرزندان عبدالمطلب و ابی‌طالب و بنی‌هاشم می‌زیسته‌اند. (۴)

بخشی از خانه‌های نزدیک به شِعْبِ علی، و حتی قسمتی از خانه ابن یوسف متعلق به ابوطالب بوده است.

قسمتی دیگر از خانه ابن یوسف که محل تولد پیامبر- ص- است و اطراف آن متعلق به عبداللَّه پدر پیامبر- ص- بوده است.

بخش دیگری که خانه خالصه کنیز آزاد کرده خیزران است متعلق به

۱- معجم معالم الحجاز، ص ۵۷. دار مکّه

۲- سیرة ساکن الحجاز، ج ۱، ص ۱۱۵.

۳- مرآة‌الحرمین، ج ۱، ص ۱۸۰، ۱۸۱.

دارالمعرفه- بیروت

۴- مرآة‌الحرمین، ج ۱، ص ۱۸۱.

ص: ۱۸۹

عباس بوده است.

بخشی که خانه طلوب کنیز آزاد کرده زبیده در آن قرار دارد متعلق به مقوم پسر عبدالمطلب بوده است. (۱)

ازرقی می‌نویسد: برخی از مردم مکه نیز می‌گویند دره‌ای که به آن دره ابن یوسف می‌گویند همه‌اش متعلق به هاشم بن عبدمناف بوده است. همانان می‌گویند: عبدالمطلب در زندگی خود همین که نور چشمش کم شد (نابینا گردید) سهم خود را میان پسرانش تقسیم کرد و به این جهت سهم عبداللّٰه به پیامبر- ص- رسید. خانه‌ای که میان صفا و مروه است ... و کنار خانه‌ای است که در دست جعفر بن سلیمان است. نیز متعلق به عباس بوده است.

ستون و نشانه رنگینی که هر کس از مروه به صفا می‌آید از کنار آن سعی می‌کند، کنار خانه عباس است. برخی هم پنداشته‌اند که این خانه از آنِ هاشم بن عبد مناف بوده است. (۲)

خانه ام هانی دختر ابوطالب نیز در کنار در گندم فروش‌ها و کنار مناره است، که در توسعه دوم مهدی عباسی- در سال ۱۶۷ هجری- ضمیمه مسجدالحرام شده است. (۳)

عقیل بن ابی طالب خانه‌ای را که پیامبر در آن متولد شد، گرفت و تصرف کرد و معتب بن ابی لهب که نزدیک‌ترین همسایه پیامبر- ص- بود خانه خدیجه را تصرف کرد و بعدها به صدهزار درهم به معاویه فروخت. (۴)

عباس بن عبدالمطلب نیز خانه‌ای بین صفا و مروه داشته است. (۵)

فاصله خانه عباس بن عبدالمطلب تا مسجدالحرام کمی بیشتر از ۳۶ ذرع بوده است. (۶)

عبدالمطلب نیز نزدیک چاه زمزم خانه داشته است، شِعْبِ و خانه ابن یوسف نیز از آنِ ابی‌طالب بوده است. (۷)

احمد سباعی می‌نویسد: در سوق اللیل خانه‌ای است که «مال‌اللّٰه» نامیده می‌شود و در آن به مریض‌ها کمک کرده به آنها غذا می‌دهند، نزدیک این خانه شِعْبِ ابن یوسف قرار دارد که اینک شِعْبِ علی نامیده می‌شود و در آن خانه‌های عبدالمطلب بن هاشم و ابی طالب و عباس ابن عبدالمطلب قرار دارد. (۸)

خانه خدیجه بنت خویلد مادر مؤمنان در مکه در کوچه معروف به کوچه «حجر» که به آن «زقاق العطارین» (کوچه عطاران) نیز می‌گویند قرار دارد. فاطمه- س- در همین خانه متولد شده، از این رو به

۱- ترجمه اخبار مکه ازرقی، ص ۴۸۷.

۲- ترجمه تاریخ مکه ازرقی، ص ۴۸۸.

۳- همان مدرک.

۴- ترجمه تاریخ مکه ارزقی، ص ۴۹۸.

۵- اخبار مکه فاکهی، ج ۳، ص ۲۷.

۶- اخبار مکه فاکهی، ج ۳، ص ۳۷۱.

۷- اخبار مکه فاکهی، ج ۳، ص ۲۶۳.

۸- تاریخ مکه، احمد سباعی، ص ۳۱.

مکةالمکرمه ۱۴۰۴ ه. ق.

ص: ۱۹۰

مولد فاطمه- س- نیز معروف است.

ونیز آمده‌است: حضرت‌خدیجه- س- در همان خانه وفات یافت و رسول خدا- ص- تا زمان هجرت در آن سکونت داشت، سپس عقیل ابن ابی‌طالب آن را گرفت و ...

آنگاه در این مکان مسجدی ساختند که فضای سرپوشیده (رواق) هست که در آن هفت طاق وجود دارد که روی هشت ستون قرار گرفته است.

و در میانه دیواری که سوی قبله قرار گرفته سه محراب است که در دو طرف آن ۲۶ سلسله (زنجیره) قرار دارد. در مقابل آن نیز چهار طاق بر ۵ ستون هست که بین این دو رواق صحنی واقع شده و رواق دوم از رواق قبلی کوچکتر است؛ زیرا در نزدیکی آن برخی از مکانهایی است که مردم برای زیارت آن خانه، به آنجا می‌آیند و آن سه مکان عبارتند از:

۱- مکانی که گفته می‌شود محلّ ولادت حضرت فاطمه- س- است.

۲- مکانی که به آن «قبۀالوحی» گفته می‌شود و چسبیده به مکان ولادت حضرت فاطمه- س- است.

۳- مکانی که به آن «مختبی» گویند که کنار قبۀالوحی است [و آن جایی است که رسول خدا- ص- مخفیانه مردم را به اسلام دعوت می‌نمود] برخی نیز گفته‌اند برای مصون ماندن از سنگ‌پرانی مشرکان، پیامبر- ص- در آنجا مخفی می‌شد ... (۱)

کوتاه سخن آنکه:

- علاوه بر آنچه گذشت- در نقشه‌های موجود در حجاز (قدیم و جدید) دقیقاً محل شِعْبِ علی و شِعْبِ بنی‌هاشم، و شِعْبِ بنی‌عامر، در نزدیکی مسجدالحرام مشخص گردیده و هیچکس قبرستان ابی‌طالب که در شِعْبِ ابی دُبّ واقع شده را، شِعْبِ ابی‌طالب نام ننهاده است. بنابراین وجود شِعْبِ در آن مکان با آن همه دلائل و قرائن و شواهد روشن، کاملًا قابل توجیه است. زیرا اولًا آن منطقه محل سکونت این خاندان بوده است.

ثانیاً امکان زیستن و استفاده از ذخائر غذایی و امکانات موجود در خانه‌ها وجود داشته است وگرنه چگونه ممکن است در یک منطقه خشک پر از سنگلاخ و بدون سایبان آنهم در آفتاب سوزان مکه، مدت سه سال دوام آورد و زنده ماند؟!.

ثالثاً: منطقه‌ای که هم اینک قبرستان ابی‌طالب نامیده می‌شود در دوره جاهلی نیز قبرستان بوده، و

۱- شفاءالغرام، ج ۱، ص ۲۷۲- ۲۷۳.

چاپ بیروت

ص: ۱۹۱

نمی‌توان گفت رسول خدا- ص- به همراه ابی‌طالب و تعدادی زن و کودک، تمامی مناطق موجود در مکه را رها ساخته، به قبرستان پناه آورند!

رابعاً: حجون- همانگونه که گذشت- خارج از مکّه بوده و این با نقلهایی که می‌گوید: صدای ضجّه و شیون کودکان از بیرون شِعْبِ شنیده می‌شد، سازگاری ندارد.

خامساً: در پاره‌ای نقل‌ها آمده است که گاهی شرایط به اندازه‌ای سخت می‌شد که محاصره شدگان بناچار از گیاهان و برگ درختان برای رفع گرسنگی استفاده می‌کردند. (۱)

در حالی‌که در قبرستان آن روز آنهم خارج از مکه گیاه و درختی وجود نداشته، تا محاصره شدگان از آن استفاده نمایند.

سادساً: براساس آنچه ازرقی نقل کرده، معلوم می‌شود حتی تا سال دهم هجرت (حَجّةالوداع) هنوز در منطقه حَجون کسی سکونت نداشته، و این منطقه تا چند قرن، خارج از شهر مکه بوده است.

سابعاً: این قسمت از مکّه، اساساً منطقه مسکونی نبوده، و خانه و کاشانه‌ای در آن وجود نداشته، به شکلی که پس از چند سال رسول خدا- ص- برای توقف چند روزه در آن، از خیمه استفاده فرمودند.

ابوالولید می‌گوید: پیامبر- ص- پس از هجرت به مدینه، دیگر وارد خانه‌های مکه نشدند و در سفرهای مکه هرگاه طواف ایشان تمام می‌شد به منطقه بالای مکه می‌رفتند و آنجا خیمه‌هایی برای ایشان زده می‌شد.

عطاء نیز می‌گوید: آن حضرت در سفر حجةالوداع پیش از رفتن به عرفات و قبل از حرکت از مکه همچنان در منطقه بالای مکه بودند.

وی سپس می‌افزاید که: روز فتح مکه به پیامبر- ص- گفته شد آیا در منزل خودتان در مکه فرود نمی‌آیید؟

فرمودند مگر عقیل برای ما خانه‌ای باقی گذاشته است، به پیامبر- ص- گفته شد: در خانه‌ای دیگر غیر از خانه خودتان منزل کنید، نپذیرفته و فرمودند: در خانه‌ها منزل نمی‌کنم و در همان بالای مکه در حجون داخل خیمه‌ای بودند و از آنجا به مسجدالحرام می‌آمدند، همچنین سعید بن محمد بن جبیر بن مطعم از قول پدربزرگش نقل می‌کند که گفته است پیامبر- ص- را در فتح مکه دیدم که در حجون داخل خیمه‌ای زندگی می‌کردند و برای هر نماز به مسجد

۱- الغدیر، ج ۷، ص ۳۶۳.

ص: ۱۹۲

می آمدند. (۱)

از آنچه گذشت به خوبی روشن می‌شود که شعب ابی‌طالب در مکانی غیر از قبرستان ابوطالب قرار داشته، و چنین اشتباهی از چه زمان و براساس چه دلیل و مدرکی رخ داده، معلوم نیست.

تنها کسی که احتمال داده شِعْبِ ابی طالب در منطقه حجون قرار گرفته، حلبی است وی پس از بیان محل ولادت رسول خدا- ص- می گوید:

آنچه در پیش آمده منافاتی با اینکه شِعْبِ ابی طالب که خود از بنی‌هاشم بوده، در کنار حجون قرار داشته، ندارد؛ زیرا امکان دارد ابی‌طالب به تنهایی در این شِعْبِ زندگی می کرده است. واللّٰه اعلم (۲)

لیکن دلیلی بر صحّت این نقل وجود نداشته، و شاید از کلمه «والله اعلم» حلبی بتوان فهمید که وی نیز به صحت آن اطمینان نداشته است.

بنابراین سیر طبیعی جریان، بدین شکل بوده که وقتی ابی‌طالب، بنی‌هاشم و بنوالمطلب از سوی دشمن در معرض خطر جدّی قرار می گیرند برای ایجاد یک دژ محکم و جبهه قوی در برابر آنان، همگی اطراف ابی‌طالب که چهره‌ای سرشناس و انسانی نیرومند بوده گرد آمده و در یک مکان به نام شِعْبِ ابی‌طالب اجتماع کنند و با ایجاد پست‌های نگهبانی و استفاده از تاکتیکهای مختلف به دفاع از خویش و شخص رسول اکرم- ص- بپردازند. و آنگاه که محاصره خاتمه یافت بنی‌هاشم و بنومطلب از شِعْبِ خارج و به خانه‌های خویش رفته و دیگر به شِعْبِ ابی‌طالب مراجعت ننمودند.

متون تاریخی مؤید این معناست و این نکته‌ای است که برخی به آن توجه نداشته‌اند.

پایان

۱- ترجمه اخبار مکه ازرقی، ص ۴۳۰.

۲- السیرة الحلبیه، ج ۱، ص ۶۳. چاپ بیروت

ص: ۱۹۳

ص: ۱۹۴

ص: ۱۹۵

وادی محسر

عباسعلی براتی

موقعیت جغرافیایی

«محسِّر» رود کوچکی است که از سمتِ شرقی کوه «ثبیر» بزرگ از سوی ثقبه سرازیر می‌شود و به «وادی عُرَنه» می‌ریزد. هنگامی که از میان منی و مزدلفه می‌گذرد به صورت مرز و فاصله‌ای میان آن دو قرار می‌گیرد و به سوی جنوب می‌رود. آبِ سیل این رودخانه قبل از اینکه به «عُرَنه» بریزد، از کنار چشمه حسینیه (عین الحسینیّه) می‌گذرد و با سه رود کوچک در منطقه مَفاجر مخلوط می‌شود و همگی یک رودخانه را تشکیل می‌دهند. محلّ به هم پیوستن این سه رودخانه، اکنون آباد شده و یکی از محلّات شهر مکّه

ص: ۱۹۶

گردیده است. در محسِّر، کشاورزی و آبادانی وجود ندارد، مردم بیشتر با آن قسمت از محسّر آشنا هستند که در میان مزدلفه و مِنی قرار دارد و حاجیان از آن می‌گذرند، در این قسمت، تابلوهایی وجود دارد که حدود «محسّر» را نشان می‌دهد. (۱)

معنای لغوی

محسّر از ریشه «حَسَرَ» و معنای آن خسته شدن و از پا افتادن است. (۲)

خداوند متعال در قرآن می‌فرماید: «... ینقلب إلیک البصر خاسئاً و هو حسیر» (الملک: ۴)؛ «چشم، با خستگی به سوی تو باز می‌گردد». (۳)

علت نامگذاری آن به وادی محسِّر آن است که ابرهه و لشکرش با فیل برای نابودی کعبه آمدند، آنان وقتی به این رودخانه رسیدند؛ از پای در آمدند و از توان افتادند، و بنا به گفته قرآن، با سنگریزه‌های «سجیل» از پای افتادند. و ابرهه یاران خود را از پیروزی نا امید ساخت و آنان به خاطر از دست رفتن پیروزی، حسرت خوردند. (۴)

فیل ابرهه «محمود» نام داشت و هر چه وادار کردند، وارد منطقه حرم نشد و حتی به وادی محسر هم نرسید، ولی هرگاه روی او را به سوی یمن باز می‌گرداندند، با شتاب می‌رفت.

نامهای مختلف محسّر

وادی محسر چند نام دیگر نیز دارد به این شرح:

۱- وادی النار؛ که مردم مکّه، آن را به این نام می‌خوانند. (۵)

علت این نامگذاری آن است که مردی از اهل مکّه برای شکار به آنجا رفته بود که آتشی از آسمان آمد و او را سوزانید. (۶)

محمد حسین هیکل بر طبق دیدگاه علمی- تجربی خود، این نامگذاری را چنین توجیه می‌کند که: آتش بیماری آبله در این رودخانه، سپاهیان ابرهه را سوزانید و آنان با حسرت به کشورشان بازگشتند (۷) و این بر خلاف ظاهر قرآن است.

۲- مهلل، زیرا وقتی مردم به این وادی می‌رسند، شتاب می‌گیرند. (۸)

۳- مهلهل؛ زیرا این جایگاه نزد مردم مشهور است، و یا به همین دلیل سابق. (۹)

۴- بطن محسّر. (۱۰)

۱- عاتق بن غیث بلادی، معجم معالم مکّه، ص ۲۴۸، دار مکّه، مکّهٔ المکرّمهٔ، ۱۴۰۳ ه/ ۱۹۸۳؛ همو، أودیهٔ مکّهٔ، ص ۲۸، ۸۶، ۱۱۵، دار مکّه.

۲- طریحی، مجمع البحرین، مادّه «حسر».

۳- طبرسی، مجمع البیان، ۱۰/ ۳۲۳، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۳۷۹ ه.

۴- عاتق بن غیث بلادی، اودیهٔ مکّهٔ، ص ۸۶ سبیتی، ملئ العیبهٔ، ۵/ ۱۰۱، وفاسی، شفاء الغرام، ۱/ ۴۹۹، ابن اثیر، النهایهٔ فی غریب الحدیث، مادّه «حبس»، عاتق بن غیث بلادی، أودیهٔ مکّهٔ، ص ۸۶؛ همو، فضائل مکّهٔ و حرمهٔ البیت الحرام، ص ۱۹۷؛ ابن هشام، السیرهٔ النبویهٔ ۱/ ۴۴.

۴۶. ابن صلاح، المقدّمهٔ فی علوم الحدیث، ۴۴ أ، حلب، ۱۹۳۱ م، وصلهٔ الناسک فی صفهٔ المناسک، مخطوط، دارلکتب المصریهٔ.

۵- أزرقی، أخبار مکهٔ، ۲/ ۹۳؛ فاسی، شفاء الغرام، ۱/ ۴۹۹؛ بلادی، معجم معالم مکّه، ص ۲۴۹، سبیتی، ملئ العیبهٔ بما جمع بطول الغیبهٔ، ۵/ ۱۰۲.

۶- سبیتی، ملئ العیبهٔ، ۵/ ۱۰۲؛ ابن الصلاح، المقدّمهٔ فی علوم الحدیث، ۴۴ أ، حلب، ۱۹۳۱ م، وصلهٔ الناسک وصفهٔ المناسک؛ سلیمان الجمل، الحاشیهٔ علی شرح المنهج، ۲/ ۴۶۳.

۷- فی منزل الوحی، ص ۲۸۵، ط ۷، دارالمعارف، القاهره، بی تا.

۸- أزرقی، اخبار مکّه، ۲/ ۹۳.

۹- فاسی، شفاء الغرام، ۱/ ۴۹۹؛ ابن الصلاح، المقدّمهٔ، ۴۴ أ.

۱۰- زبیدی، تاج العروس، ۳/ ۱۴۰، دار مکتبهٔ الحیاهٔ، بیروت؛ الجوهری، الصحاح، ۲/ ۶۳۰، منتهی الأرب، مادّه «حسر».

ص: ۱۹۷

آیا «وادی محسّر» بخشی از «منی» است؟

از آنجا که احکام فقهی خاصّی برای هریک از مزدلفه، مِنی و محسّر وجود دارد، لذا فقهای گذشته، به بررسی حدود این سرزمین و دیگر مشاعر مقدّسه پرداخته‌اند.

اکثریت قاطع نویسندگان و فقهای اهل سنّت و شیعه، وادی محسّر را بیرون از منی و نیز بیرون از مزدلفه می‌دانند و معتقدند این سه منطقه به ترتیب و بدون فاصله پشت سر هم قرار دارند: «منی»، «محسر» و «مزدلفه»؛ مثلًا می گویند: محسّر، بیرون از منی و چسبیده به آن است. (۱) و یا می‌نویسند: محسِّر میان منی و مزدلفه قرار گرفته است. و منی، میان دو رودخانه قرار دارد که یکی چسبیده به موضع «جمره عقبه» نزدیک مکّه، و دیگری محسّر است. (۲)

ابن قدامه فقیه حنبلی (م. ۶۲۰ ه) می‌نویسد: محسّر جزئی از منی نیست. (۳)

شیخ یوسف بحرانی از علمای شیعه می‌نویسد: محسر مرز منی است، بنا بر این، خارج از آن حساب می‌شود. (۴)

حضرت آیهٔ اللّه العظمی امام خمینی- قدس سره الشریف- می‌نویسد: وادی محسّر، خارج از منی است. (۵)

عدّه‌ای از نویسندگان سنّی و شیعه، با پیروی از برخی روایات، وادی محسّر را بخشی از منی دانسته‌اند.

محبّ طبری آورده است: فضل بن عباس حدیثی دارد که می‌رساند: محسّر از منی است. این حدیث در صحیحین آمده است. (۶)

و صاحب مطالع می‌نویسد: بخشی از محسّر داخل در منی و بخشی از آن در مزدلفه قرار دارد. (۷)

شوکانی آورده است: محسّر بخشی از منی است. (۸)

و از علمای شیعه، شهید ثانی می‌نویسد: وادی محسّر بخشی از منی است، بنابر این واسطه‌ای میان مشعر و منی، وجود ندارد. (۹)

و نیز محقّق ثانی، شیخ علی بن حسین کَرَکی (م. ۹۴۰ ه) می‌نویسد: محسِّر (به کسر سین) جایی در منی است که در صحاح نیز نام آن آمده است. (۱۰)

احکام و آداب مُحسِّر

یکی از احکام وادی محسِّر آن است که قبل از طلوع آفتاب نباید از آن عبور کرد.

۱- حربی، کتاب المناسک و أماکن طرق الحج و معالم الجزیرهٔ، تحقیق حمد الجاسر، ص ۵۰۶، دارلیمامه، ریاض، ۱۴۰۱ ه/ ۱۹۸۱ م؛ عاتق بن غیث بلادی، معجم معالم الحجاز، ۸/ ۴۰.

۴۲، یاقوت حموی، معجم البلدان، ۵/ ۶۲، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۳۹۹ ه/ ۱۹۷۹ م.

۲- عاتق بن غیث بلادی، معجم الحجاز، ۸/ ۴۰، سبیتی ملئ العیبهٔ، ۵/ ۱۰۱.

۳- المغنی، ۳/ ۴۲۷ و ۴۴۷.

۴- الحدائق الناضرهٔ، ۱۷/ ۴، ط ۲، دارالاضواء، بیروت، ۱۴۰۵ ه/ ۱۹۸۵ م.

۵- مناسک حج، ص ۲۱۳، ط ۴، شرکت افست، تهران، ۱۴۰۷ ه.

۶- الفاسی، شفاء الغرام، ۱/ ۴۹۸، ط ۱، دارالکتاب العربی، بیروت ۱۴۰۵ ه/ ۱۹۸۵ م، به نقل از محب طبری، القِری؛ مسلم، صحیح. کتاب حج حدیث ۱۲۸۲- ۳/ ۱۰۴، مؤسسهٔ عزالدین، بیروت، ۱۴۰۷ ه/ ۱۹۸۷ م؛ ابن قدامه، المغنی، ۳/ ۴۴۴؛ شوکانی، نیل الاوطار، ۵/ ۶۲.

۷- الفاسی، شفاء الغرام، ۱/ ۴۹۸ به نقل از صاحب مطالع، السبیتی، محمد بن عمر بن رشید م.

۷۲۱ ه، ملئ العیبـة بما جمع بطول الغیبة، ۵/ ۱۰۱ پاورقی، دارالغرب الاسـلامی، بیروت، ۱۴۰۸ ه/ ۱۹۸۸ م؛ البکری، معجم ما استعجم من اسماء البلاد و المواضع، ۴/ ۱۱۹۱ تحقیق مصطفی السقاء، بیروت، ۱۹۸۳ م، أزرقی، اخبار مکّة، ۲/ ۹۳.

۸- نیل الأوطار، ۵/ ۶۲، دارالجیل، بیروت افست از روی چاپ دارالحدیث- قاهره بی‌تا.

۹- الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة، ۱/ ۲۳۴، چاپ اسلامیة، تهران، بی‌تا کتاب حج، فصل خامس، فی الاحرام والوقوفین.

۱۰- جامع المقاصد، ۳/ ۲۲۰، مؤسسة آل البیت، قم، ۱۴۰۸ ه؛ الجوهری، صحاح اللغة، ۲/ ۶۳۰، دارالعلم للملایین، بیروت، ۱۳۷۶ ه/ ۱۹۵۶ م.

ص: ۱۹۸

این حکم، برای کسانی است که در صبح روز عید قربان، می‌خواهند برای افاضه به منی، مشعر الحرام (مزدلفه) را به سوی منی ترک کنند. آنان می‌توانند تا نزدیکی وادی محسّر بیایند و آنجا توقف کنند و با طلوع خورشید وارد محسر شوند و از آن بگذرند و به منی بروند. (۱)

مراجع کنونی شیعه نیز می‌فرمایند: باید قبل از طلوع آفتاب از وادی محسّر نگذرند. (۲)

یکی دیگر از احکام ویژه محسّر آن است که به هنگام عبور از آن، مستحب است انسان، با حالت دویدن، مسیر را طی کند. و این حکم، تقریباً در میان همه مسلمین اجماعی است، زیرا پیامبر- ص- و صحابه نیز چنین می کرده‌اند.

پیامبر- ص- وقتی به محسّر می‌رسید، با شتاب، مرکب خود را مراند. (۳)

عمر بن خطاب نیز وقتی به این نقطه می‌رسید، چنین می کرد و این اشعار را می‌خواند:

الیک تسعی قلقاً وزینها مخالفاً دین النصاری دینها

معترضا فی بطنها جنینها قد ذهب الشحم الذی یزینها

در حالیکه کمربندش می‌جنبد به سوی تو می آید و دین او با دین نصاری مخالف است فرزند خود را در شکم، جای داده است و پیه و چربی که زینت بخش او بود، از دست داده است

عبداللَّه بن عمر نیز هنگامی که به میان این وادی می‌رسید همین کار را می کرد، و تاکنون نیز مردم چنین می کنند. (۴) ائمه أربعه اهل سنت، درباره استحباب دویدن در این وادی اتفاق نظر دارند. (۵) در منابع شیعه نیز روایاتی درباره استحباب دویدن در محسّر آمده است. (۶)

استحباب دویدن به قدری مؤکد است که در روایتی آمده است که امام صادق- ع- به کسی که دویدن در آنجا را فراموش کرده بود؛ سفارش فرمود که از مکّه بازگردد و دوباره در آنجا بدود، و اگر جایِ محسّر را نمی‌داند؛ از مردم بپرسد. (۷)

دعایی نیز برای هنگام دویدن در محسر رسیده است که متن آن چنین است:

«اللّهم سلّم عهدی واقبل توبتی و أجب دعوتی و اخلفنی فیمن ترکت بعدی».

این دعا از رسول خدا- ص- روایت می‌شود و مقدار دویدن در محسر، صدگام

۱- ابن حمزه، وسیله الینابیع الفقهیه ۸/ ۴۴۱؛ ابن زهره، الغنیة الینابع الفقهیه، ۸/ ۴۱۰؛ شیخ مفید، المقنعة، ص ۴۱۷، مؤسسة النشر الاسلامی، قم، ۱۴۱۰ ه؛ شیخ طوسی، المبسوط، ۱/ ۳۶۸، المکتبة المرتضویة. المطبعة الحیدریة، تهران، ۱۳۸۷؛ محقق حلی، الشرائع، ۱/ ۲۵۸، دار الاضواء، بیروت، ۱۴۰۳ ه/ ۱۹۸۳ م. محقق کرکی، جامع المقاصد، ۳/ ۲۲۰ شهید ثانی، اللمعة الدمشقیة، ۲/ ۲۷۲، دارالعالم الاسلامی، بیروت، باشراف السید محمد کلانتر.

۲- علی افتخاری، آراء المراجع فی الحج، ص ۳۳۸، دارالقرآن الکریم، قم ۱۴۱۲ ه/ ۱۳۷۱ ه

۳- عاتق بن غیث بلادی، معجم معالم مکّة، ص ۲۴۹؛ همو، معجم معالم الحجاز، ۸/ ۴۱ به نقل از جابر بن عبداللَّه انصاری؛ فاسی، شفاء الغرام، ۲/ ۹۳؛ البکری، المعجم، ۴/ ۱۱۹، به نقل از نووی، الایضاح و المحب الطبری، القری و المطالع؛ الأزرقی، اخبار مکّة ۲/ ۹۳.

۴- همه مصادر فوق.

۵- فاسی، شفاء الغرام، ۱/ ۴۹۹؛ أزرقی، اخبار مکة، ۲/ ۱۸۹- ۱۹۰.

۶- الحرّ العاملی، وسائل الشیعهٔ، ۱۰/ ۴۶، دار احیاء التراث العربی، بیروت، به نقل از تهذیب و من لایحضره الفقیه، کافی و مستدرک الوسائل، ۱۰/ ۵۴، به نقل از دعائم الاسلام و فقه الرضا والهدایهٔ؛ شهید ثانی، الروضهٔ البهیّهٔ کتاب الحج، اعمال الوقوفین.

۷- وسائل الشیعه، ۱۰/ ۴۶، حدیث ۱ و ۲ و ۳، از باب ۱۳، از ابواب وقوف به مشعر، نجفی، جواهر الکلام، ۱۹/ ۱۰۲.

ص: ۱۹۹

است. (۱)

در منابع اهل سنّت آمده است که توقف در این منطقه مکروه، و وقوف در آن ممنوع است، و شاید علّت، آن باشد که اینجا مکان نزول عذاب است، بنابر این، باید از عذاب خدا، به خود او پناه برد، و زودتر آن مکان را ترک کرد. برخی گفته‌اند: این وادی جایگاه شیاطین است. (۲) و برخی گفته‌اند که این سرزمین موقف مسیحیان، به هنگام حج بوده است. (۳)

آیا قربانی کردن در وادی محسّر، درست است؟

فتوای مراجع کنونی شیعه آن است که قربانی باید در منی باشد، و در وادی محسّر، نیز قربانی، صحیح است و اگر عسر و حرجی در کار باشد، ذبح و قربانی در خارج از منی نیز اشکالی ندارد. (۴)

در روایات شیعه آمده است که: امام صادق- ع- فرمود: هدی واجب را فقط در منی و هدی غیر واجب را در مکه و یا منی می‌توان انجام داد. (۵)

در روایت دیگر آمده است: معاویهٔ بن عمار گفت: به امام صادق- ع- گفتم: مردم تعجب کردند که شما قربانی خود را در منزل خود، در مکّه کشتید. فرمود: سراسر مکّه، قربانگاه است. (۶) که تفسیر و تأویل آن، همان روایت قبلی است.

از نظر اهل سنّت، قربانی کردن در تمام درّه‌های مکّه، درست است. و روایات آنها نیز در این باره دو دسته است، که برخی از آنها به جواز قربانی در همه جای مکّه اشاره می‌کند:

در روایتی از جابر بن عبداللَّه انصاری از رسول خدا روایت شده است که فرمود: «... سراسر منی، قربانگاه است، و همه دره‌های مکّه راه عبور و قربانگاه است». (۷)

در روایا دیگر آمده است: عبداللَّه بن عباس در مکه نیز قربانی می‌کرد، ولی عبداللَّه بن عمر، در مکه قربانی نمی‌کرد، و فقط در منی، ذبیحه خود را می‌کشت. (۸)

ولی روایات دیگری نیز دارند که ظاهر آنها فقط جواز قربانی در منی است مانند حدیث زیر:

ابو رافع می‌گوید: پیامبر- ص- فرمود: سراسر منی قربانگاه است. (۹)

و جابر بن عبداللَّه انصاری می‌گوید: من در اینجا عرفه توقف کردم، ولی سراسر

۱- وسائل الشیعهٔ ۱۰/ ۴۷، حدیث ۱ و ۲، از باب ۱۴، از ابواب وقوف به مشعر؛ النجفی، جواهر الکلام، ۱۹/ ۱۰۲.

۲- فاسی، شفاء الغرام، ۱/ ۵۰۰.

۳- نی بیدی، تاج العروس، ۳/ ۱۴۰.

۴- علی افتخاری گلپایگانی، آراء المراجع فی الحج، ص ۳۵۸، دارالقرآن الکریم، قم، ۱۴۱۲ ه/ ۱۳۷۱ ش.

۵- شیخ طوسی، الاستبصار، ۲/ ۲۶۳، دارالکتب الاسلامیهٔ، تهران، ۱۳۹۰ ه.

۶- همان، والتهذیب، ۱/ ۵۰۲؛ الکافی، ۱/ ۲۹۹.

۷- بیهقی، السنن الکبری، ۵/ ۱۲۲، دارالفکر، بیروت.

۸- همان.

۹- همان.

ص: ۲۰۰

عرفه، موقف است. و در اینجای مزدلفه توقف کردم ولی سراسر آن موقف است، و در اینجای منی قربانی کردم ولی سراسر آن قربانگاه است. (۱)

احکام دیگر وادی محسّر

* یکی از احکامِ محسّر در فقه اهل سنت این است که مستحب است، سنگریزه‌هایِ مورد نیاز برای رمی جمرات را از آنجا جمع کرد.

مسلم آورده است: پیامبر- ص- وقتی به محسر- که بخشی از منی است- رسید، به اصحاب فرمود: سنگریزه‌هایی (به اندازه دانه باقلا) برای رمی جمرات، جمع کنید. (۲)

* توقف در وادی محسّر جز در صورت ضرورت جایز نیست، (۳) زیرا نصاری و مسیحیان در آنجا توقف می‌کردند، و مأموریم با آنها مخالفت کنیم. (۴)

* مستحب است در حال عبور از وادی محسر پیوسته تلبیه بگوید. (۵)

* مستحب است دویدن در وادی محسر را به مقدار پرتاب یک سنگ ادامه دهد.

مساحت وادی محسّر

طول محسر، ۳۸۱۲ متر است. نقطه پایان آن، مأزمین (دو کوهی که در مسیر حجّاج از مزدلفه به منی قرار دارد) است. بخش وسیع و گسترده محسّر، مزدلفه نامیده می‌شود، و ۲۵۴۸ متر طول دارد و از مشعر الحرام یا منطقه «قُزَح» که حاجیان، صبح روز عید برای دعا نزد آن می‌ایستند؛ آغاز می‌شود و علامت آن دو دیوار است یکی از راست و دیگری از چپ.

این رودخانه (محسّر) در پایان سرزمین مزدلفه، باریک می‌شود و عرض آن به ۵۰ متر می‌رسد و تا مسافتی در حدود ۴۳۷۲ متر یعنی تا «العلمین» که مرز حرم از سمت عرفه است؛ امتداد پیدا می‌کند. این دو ساختمان، مانند دو ساختمان موجود در مشعر (ستون سنگی) ولی کوچکتر هستند و فاصله میان آندو، ۱۰۰ متر است. اینجا رودخانه را «مأزَمین»، یا «طریق المأزمین» یا تنگه میان مزدلفه و عرفه می‌نامند. زیرا دو کوهی که در دو طرف آن است «مأزمین» نام دارند، و «مأزم» به معنای راه باریک میان دو کوه است. (۶)

فاصله میان جمره عقبه تا وادی محسر (طول منی): ۳۵۲۸ متر.

پایان وادی محسر تا آغاز مأزمین (طول مزدلفه): ۳۸۱۲ متر.

آغاز مأزمین تا نقطه العین، مرز حرم (طول مأزمین): ۴۳۷۲ متر. (۷)

۱- همان، ۵/ ۲۳۹.

۲- مسلم، صحیح، کتاب حج، حدیث ۲۶۸ شماره مسلسل حدیث ۱۲۸۱، ج ۳، ص ۱۰۴، ط ۱، مؤسسهٔ عزالدین، ۱۴۰۷ ه/ ۱۹۸۷ م؛ النسائی، السنن، ۵/ ۲۵۸؛ عاتق بن غیث بلادی، فضائل مکه و حرمهٔ البیت الحرام، ص ۱۶۹، دارمکّهٔ، مکّهٔ المکرمهٔ، ۱۴۱۰ ه/ ۱۹۸۵ م.

۳- عاتق بن غیث بلادی، اودیهٔ مکّهٔ، ص ۸۶، دار مکّهٔ، مکّهٔ المکرمهٔ، ۱۴۰۵ ه/ ۱۹۸۵ م.

۴- سلیمان الجمل، الحاشیهٔ علی شرح المنهج، ۲/ ۴۶۳، دارالفکر، بیروت، بی‌تا.

۵- ابن قدامهٔ، المغنی، ۳/ ۴۴۴.

۶- ابراهیم رفعت پاشا، مرآهٔ الحرمین، ج ۱، ص ۳۳۹- ۳۴۱، المطبعهٔ العلمیهٔ، قم، افست از روی ط ۲، مطبعهٔ دارالکتب المصریهٔ، القاهرهٔ ۱۳۴۴ ه/ ۱۹۲۵ م.

۷- همان، ۳۴۱.

ص: ۲۰۱

در اینجا برای آشنایی بیشتر با موقعیت جغرافیایی محسّر توجه شما را به این نقشه جلب می‌کنیم:

ص: ۲۰۲

ص: ۲۰۳

ص: ۲۰۴

ص: ۲۰۵

ص: ۲۰۶

تاریخچه مسجد النبی (ص) از آغاز تأسیس تا سال ۸۷ هجری

احمد محمد صالح

ترجمه و تحقیق: احمد زمانی

مدینه منوره و مسجدالنبی

سال سیزدهم بعثت بود که حدود ۷۵ نفر از انصار در عقبه منی با رسول خدا- صلی‌اللَّه علیه و آله و سلم- بیعت نموده (۱) و سپس به مدینه منوّره بازگشتند. نزدیک به سه ماه از این قضیه تاریخی گذشته بود که آنان و گروهی دیگر از مهاجران بسیاری از روزها، صبحگاهان به خارج مدینه می‌آمدند و در انتظار آن حضرت می‌نشستند، سرانجام روز دوشنبه ۱۸ ربیع‌الاوّل فرا رسید، طبق معمول بامداد آن روز نیز به خارج مدینه رهسپار شدند و در آنجا تا نزدیکی‌های ظهر، چشم به راه نشستند امّا خبری نشد. تا اینکه ظهر آن روز رسول گرامی اسلام از طریق ذوالحلیفه وارد مدینه شدند و خبر به مردم مدینه رسید، زن و مرد، کوچک و بزرگ در نزدیکی مسجد قبا به استقبال آن حضرت شتافتند، همگی در نهایت خرسندی و شادمانی به یکدیگر تبریک می‌گفتند و این شعر را با همدیگر می‌خواندند:

طَلَع البَدْرُ عَلَینا مِنْ ثَنِیّات الوداع (۲) وَجَبَ الشکُر علینا ما دَعالِلّهِ داعٍ (۳)

در آن هنگام ابوبکر جهت عرض خیرمقدم، خدمت رسول خدا- صلی‌اللَّه علیه و آله و سلم- آمده، گفت: مردم مدینه مشتاقانه منتظر قدوم شمایند. پیامبر- ص- فرمود در انتظار برادرم علیّ بن ابی طالب- علیه‌السلام- هستم.

آن حضرت ۱۵ روز در قبا توقف کرد تا علی- علیه‌السلام- به همراه همسرش فاطمه زهرا- سلام‌اللَّه علیها- به آن حضرت ملحق شدند. در این مدت، مسجد قبا را تأسیس کرد و در ضمن خانه‌های مدینه از بت و بت‌پرستی پاکسازی گشت، (۴) سپس رسول خدا- ص- سوار بر مرکب عازم ناحیه بالای مدینه منطقه بنوعمرو بن عوف شده و در آنجا

۱- دکتر محمد ابراهیم آیتی، تاریخ پیامبر اسلام، ص ۱۷۲،- آنان ۷۳ نفر مرد و ۲ نفر زن به نامهای: امّ عماره و امّ منیع، از انصار بودند- به نقل از «الطبقات الکبری»، ج ۱، ص ۲۲۱.

۲- ثنیّۀالوداع: کوههای مشرف مدینه منوره است که در مسیر مکّه واقع شده. مردم مدینه مسافران را تا آنجا مشایعت می‌کردند.

۳- ترجمه شعر: آشکار شد بر ما ماه شب چهارده از کوههای ورودی شهر، واجب است بر ما حمد و ثنای الهی، مادامی که ثناگویی دارد.

۴- کامل بن اثیر، ج ۲، ص ۱۰۷.

ص: ۲۰۷

مسکن اختیار نمود. (۱) انس بن مالک گوید:

رسول خدا- ص- به همراه بعضی، چهارده شب در آنجا اقامت گزیدند، در این ایّام بود که به دنبال گروهی از قبیله بنی‌نجار فرستادند و آنان را به نزد خود فراخواندند آنها هم بلافاصله با شمشیرهای برهنه به اقامتگاه آن حضرت آمده، در خدمتشان حضور یافتند. انس ادامه می‌دهد: رسول خدا- ص- را دیدم سوار بر مرکب و ابوبکر با گروهی از بنی نجار در کنارش ایستاده و به سوی قبیله بنی‌نجار حرکت کردند تا به خانه ابو ایّوب انصاری- ره- رسیدند، (۲) حضرت بعد از نزول اجلال این آیه شریفه را خواندند: «ربّ انزلنی منزلًا مبارکاً و أنت خیر المنزلین». (۳)

ابن اسحاق می‌گوید: رسول خدا- ص- در خانه ابوایّوب انصاری بود تا مسجد و خانه‌اش ساخته شد و سپس به خانه خود در جوار مسجد منتقل گردید. (۴)

کوشش رسول خدا- ص- جهت ساختن مسجدالنبی- ص-

رسول خدا- صلی‌اللَّه علیه و آله و سلم- خطاب به گروهی از بنی‌نجار فرمودند:

این مکان را بهمراه آنچه دارد ارزش یابی و قیمت‌گذاری کنید تا جهت بنای مسجد خریداری شود، بنی‌نجار گفتند: به خدا قسم چیزی نخواهیم گرفت؛ زیرا شما زمین را برای خدا می‌خواهید. در آن زمین نخل خرما، قبر عدّه‌ای از مشرکین و ساختمان مخروبه‌ای وجود داشت که به همین جهت در اطراف آن دیواری کشیده شده بود. بعد از جلب رضایت قبیله بنی‌نجار، پیامبر عظیم‌الشأن دستور داد: درختها را قطع کردند و قبرها را بهمراه ساختمان مخروبه صاف و هموار نمودند، و برای ساختن مسجد آماده ساختند.

سخن نزدیکتر به واقع اینکه: رسول خدا- ص- أسعد بن زراره (۵) را نزد خود خواسته و فرمودند: زمین متصل به مسجدی را که در آن نماز می‌خوانیم بخرید تا مسجد مناسبی را بنا کنیم. أسعد بن زراره عرض کرد: ای رسول خدا! این سرزمین متعلق به دو یتیم به نام «سهل» و «سهیل» فرزندان رافع بن عمر و بن نجّار، است که مسئولیت و سرپرستی آن دو، به عهده من است و شما می‌توانید در این زمین مسجد را بنا کنید. رسول خدا- ص- فرمودند: «حتماً باید قیمت زمین را بگیرید». لذا پس از ارزش‌یابی قیمت زمین را به یتیمان پرداخت نمودند (۶) و سپس آن را تصرف کردند. (۷)

پیامبر گرامی اسلام- ص- به همراه دیگر اصحاب- که در بنا و ساختن مسجد دست اندرکار بودند- ابتدا پایه‌های مسجد را از سنگ چیده، سپس دیوارهای آن را با

۱- بحارالانوار، ج ۱۹، ص ۱۰۶- روایتی دیگر از ابن اسحاق: رسول خدا- ص- تصمیم گرفت داخل مدینه شود بر شتر خود سوار شد و بهمراه بعضی از صحابه براه افتادند، در میان کوچه‌های مدینه به خانه هریك از انصار می‌رسید جلوی ناقه او را می‌گرفتند و می‌گفتند: ای رسول خدا! قبیله ما با آنچه به همراه دارد، در خدمت شما است به خانه ما داخل شوید و ما را مفتخر سازید. رسول خدا- ص- می‌فرمود: «جلوی ناقه را رها کنید همانا او مأمور است» افسار شتر را بر روی گردنش نهادند. آمد تا در میان قبیله بنی نجّار جلوی خانه «ابوایّوب انصاری» و محلّ مسجد فعلی «مِرْبد» زانو به زمین زد، رسول خدا پیاده شد، و این افتخار نصیب ابوایوب گردید.

سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۱۴۰- تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۱۶.

۲- سنن ابی داود، ج ۱، ص ۱۲۳.

۳- سوره مؤمنون: ۲۱.

۴- سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۱۴۳- فی منزل الوحی، چاپ هفتم، دارالمعارف، ص ۴۴۹.

۵- اسعد بن زراره از بزرگان قبیله بنی نجار بود، او با عده‌ای دیگر از مسلمانان در آنجا نماز می گزارد، رسول خدا در ابتدای هجرت با آنان در اطاق کوچکی نماز اقامه می‌نمودند زیرا «ابن امّ مکتوم» که از سوی آن حضرت به مدینه آمده بود عدّه‌ای را با احکام اسلام آشنا نمود.

۶- ۱۰ دینار پرداخته شد «زادالمعاد، ابن القیم الجوزی، ج ۲، ص ۵۶».

۷- فی منزل الوحی، ۴۴۹.

ص: ۲۰۸

خشت‌های خامی که مسلمانان طبق دستور آن حضرت فراهم کرده بودند، ساختند، ستونهایش را از تنه‌های درخت خرما قرار داده بودند و قسمتی از سقفش را با شاخه‌های نخل خرما پوشاندند و بخش زیادی از سقف آن بدون پوشش ماند. (۱)

نورالدین سمهودی نقل می‌کند که پیامبر اکرم- ص- هنگام ساختن مسجد چنین زمزمه می‌کرد:

اللّهم لاخیر الّا خیر الآخرة فارحم الأنصار و المهاجرة (۲)

و نیز گفته است که امیرالمؤمنین علی- علیه‌السلام- با مهاجرین و انصار در کنار رسول خدا- ص- مشغول کار بود و این رجز را می‌خواند:

لایستوی من یعمر المساجد یدأب فیها قائماً و قاعد

و من یری عن الغبار حائذاً (۳)

وضعیت هندسی ساختمان مسجد النبی در آن روز بدین صورت بود که: مقدار سه ذراع (۴) از دیوار به وسیله سنگ و بقیه آن با خشت خام بنا گردید، و چنانکه گفته شد:

سقف مسجد از شاخه‌های نخل خرما بود و این شاخه‌ها بگونه‌ای به همدیگر چسبیده و در کنار هم چیده شده بود که آفتاب به داخل نفوذ نمی‌کرد. ولیکن چنان نبود که از نفوذ آب باران جلوگیری کند، لذا بعد از مدتی، وقتی باران باریدن گرفت آب به داخل مسجد چکّه کرد، و برای مسلمانان مشکلاتی را بوجود آورد که بناچار سقف را گِلکاری نمودند.

مراغی از ابن نجار نقل می‌کند: از رسول خدا- صلی‌اللّه علیه و آله و سلم- در مورد کیفیّت و چگونگی ساختمان مسجد سئوال کردند، فرمود:

«عریشی کعریش موسی، خشیبات، والأمر أعجل من ذلک».

«مسجد من سایبانی همانند سایبان موسی- علیه‌السلام- است که چوبهایی بهمراه داشت، (او سپس فرمود:) مرگ و اجل با سرعت تمام به سراغ انسان خواهد آمد». (۵)

دورانی از عمر مسجد نگذشته بود که یاران پیامبر اکرم- ص- پیشنهاد کردند مسجد را گسترش دهند و گفتند چنانچه آن حضرت موافق باشند ساختمانی محکم‌تر بسازند، که رسول خدا- ص- همان جواب را تکرار فرمودند. (۶)

ارتفاع و بلندی دیوار مسجد به اندازه قد یک نفر می‌شد، (۷) هنگامی که خورشید بالا می‌آمد، طول سایه دیوار به اندازه یک ذراع (دو قدم) می‌شد و نماز ظهر توسط مسلمانان اقامه می‌گردید و آنگاه که به دو ذراع می‌رسید نماز عصر می‌خواندند. نماز رسول خدا و مسلمانان به سوی بیت‌المقدس برگزار می‌شد زیرا از قبله مسجدالنبی از ابتدای تأسیس تا

۱- ابن کثیر، البدایه و النهایة، ج ۳، ص ۲۱۴. نهایةالأدب، جزء ۱۶، ص ۳۴۴.

۲- ترجمه شعر:

پروردگارا در مقابل خوبیهای جهان آخرت خوبی وجود ندارد- پس رحمت بفرست بر انصار و مهاجرین.

۳- دکتر محمد ابراهیم آیتی، تاریخ پیامبر اسلام، ص ۲۱۱- وفاءالوفا باخبار دارالمصطفی، ج ۱، ص ۳۲۹. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۱۴۲. ابن هشام می‌گوید: از بسیاری از اهل شعر پرسیدم گفتند علی بن ابی طالب- ع- را خوانده ولیکن معلوم نیست قائل و گوینده چه کسی است؟ آن حضرت یا دیگری، ترجمه رجز:

مساوی نیست کسی که در ساختن مساجد مشارکت دارد و- در حال ایستاده و نشسته- تلاش می‌کند

با کسی که سعی می‌کند غبار بر لباسش ننشیند

۴- در ذرع هاشمی ۳۳/ ۴۹ سانتی‌متر بوده است.

۵- الحاوی للفتاوی للسیوطی، ج ۲، ص ۷۶. منزل الوحی، ص ۴۵۰.

۶- دلائل النبوهٔ بیهقی، ج ۱، فصل مسجدالرسول. زادالمعاد، ج ۲، ص ۵۶.

۷- و گفته شده یک وجب از قد یک انسان بیشتر بوده است.

ص: ۲۰۹

مدت یکسال و أندی به سوی بیت‌المقدس بود، همانطوری که رسول اکرم- صلی‌اللَّه علیه و آله و سلم- قبل از هجرت در مکّه به سوی بیت‌المقدس نماز می گزارد.

مساحت مسجدالنبی- ص- در اولین مرحله

استاد محمد حسین هیکل می‌نویسد: (۱) مساحت مسجدالنبی در اولین مرحله عبارت است از ۳۵ متر طول و ۳۰ متر عرض که در مجموع چنین می‌شود: ۱۰۵۰/ ۳۰* ۳۵ در این مرحله، بخشی از مسجد جهت سکونت فقرا اختصاص داده شد، آنان مورد توجه رسول خدا- ص- بودند، و مسلمانان دیگر برای آنان غذا می‌آوردند، آنها در وقت نماز اولین صف را تشکیل می‌دادند و در میدان جهاد از پیشتازان بودند. اینان بعد از مدتی به «اصحاب صفّه» (۲) معروف شدند.

جایگاه اصحاب صُفَّه تا امروز همچنان باقی است که سادات و اشراف و بزرگان در این مکان می‌نشینند و عبادت می کنند.

ندای اذان از مسجدالنبی- ص-

پس از سپری شدن کارهای ساختمانی مسجد، ندای ملکوتی اذان توسط وحی مقرر و اعلام گردید، و وقت نمازها بوسیله اذان معلوم می‌شد.

یعقوبی می‌نویسد: دوران آغاز و صدر اسلام مؤذّن مسجدالنبی «بلال حبشی» بود و گاهی نیز «ابن ام مکتوم» اذان می گفت، بدین صورت که هرکدام زودتر در نماز حضور پیدا می کردند اذان را او و اقامه را دیگری می گفت. (۳)

تغییر و تعیین قبله مسجدالنبی- ص- توسط پیامبر- ص-

سال دوّم هجرت- نیمه ماه رجب، بعد از غزوه بدر اولی بود که- خدای سبحان اراده کرد تا قبله گاه مسلمانان را از جانب بیت‌المقدس به سوی کعبه تغییر دهد. (۴) اینجا بود که این آیه را به رسول خدا ناز نمود:

«قد نری تقلب وجهک فی السماء فلنولینک قبلهٔ ترضیها فولّ وجهک شطر المسجد الحرام، و حیث ماکنتم فولوا وجوهکم شطره ...». (۵)

«ما صورت تو را که به سوی آسمان نگاه می کنی- و در انتظار فرمان ما برای تعیین قبله نهایی

۱- صفَّهٔ: بضم «صاد» و تشدید «فاء» بر وزن ضُلَّهْ، سکوئی است بزرگ به شکل مربع مستطیل که در جهت شمالی مقبره رسول خدا- س- واقع شده و حدود ۳۰ سانتی‌متر از سطح زمین مسجد بلندتر است. وفاءالوفاء، ج ۲، ص ۴۵۳.

۲- سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۱۵۶. تاریخ پیامبر اسلام، ص ۲۱۲.

۳- فی منزل الوحی، ص ۴۵۱.

۴- دکتر محمد ابراهیم آیتی: تاریخ پیامبر اسلام، ص ۲۱۸- ابن اسحاق می گوید: ۱۸ ماه پس از هجرت در ماه شعبان قبله تغییر یافت.- سیره حلبی، ج ۲، ص ۲۵۷- بحارالانوار، ج ۱۹، ص ۱۹۹ حدیث ۲: نقل می کند: معاویهٔ بن عمار از امام صادق- علیه‌السلام- سؤال کرد؟ چه زمانی رسول‌اللَّه- ص- از بیت‌المقدس به کعبه منصرف شد. امام صادق- ع- فرمودند: «بعد از برگشت از غزوه بدر».

۵- بقره: ۱۴۴.

ص: ۲۱۰

هستی- می‌بینیم و اکنون تو را به سوی قبله‌ای که از آن خشنود باشی بازمی‌گردانیم، پس روی خود را به جانب مسجدالحرام کن، و در هرکجا بودید صورت خود را به جانب آن گردانید».

رسول گرامی اسلام پس از ۱۷ ماه نماز به جانب بیت‌المقدس، وقتی خواست قبله مسجدالنبی را تغییر دهد به گروهی از اصحاب خود دستور داد در زوایای مسجد بایستند تا جهت قبله را به سوی مسجدالحرام مشخص کند. در این هنگام جبرائیل نازل شد و با قدرت الهی تمام موانعی را که جلو چشم رسول‌اللّه- صلی‌اللّه علیه و آله و سلم- قرار داشت برطرف ساخت، و سپس عرض کرد: ای رسول خدا! قبله را در جای خود قرار ده- پیامبر- ص- با دیدن کعبه معظّمه، قبله را در مسجد خود بدان سو تأسیس نمود بطوری‌که قبله مسجد در مقابل ناودان کعبه واقع شد. آنگاه جبرائیل عرض کرد: درست قبله در جای خود قرار دارد.

بعد از پایان یافتن قبله مسجد، جبرائیل با اذن خداوند- متعال- هرآنچه در مقابل چشم رسول خدا- ص- جهت دیدن کعبه معظّمه محو شده بود به جای خود برگرداند.

بدین ترتیب درب جنوبی مسجد بسته شد و قبله و محراب در جای آن قرار گرفت که روبروی ناودان کعبه واقع شده است. (۱)

بازسازی و گسترش مسجدالنبی- ص- به دست مبارك رسول خدا- ص-

۶ سال از ساختن بنای مسجدالنبی گذشت. در سال هفتم هجری غزوه «خیبر» پیش آمد، رسول گرامی اسلام به همراه مسلمانان در نبرد با یهود در قلعه‌های خیبر به پیروزی رسیدند، پس از آن مدینه منوره یکپارچه در اختیار رسول خدا- ص- قرار گرفت و هر روز بر جمعیت مسلمانان افزوده می‌شد و عده‌ای بدانجا هجرت می‌کردند. به همین جهت اصحاب و یاران پیامبر- ص- پیشنهاد بازسازی و توسعه مسجد را نمودند، حضرت با طرح آنان موافقت نمود، که به فرمایش امام صادق- علیه‌السلام-: رسول خدا- ص- در مرتبه دوّم، مسجد را توسعه دادند و آن را از ناحیه طول و عرض- هر کدام- به ۱۰۰ ذرع رسانیدند. (۲)

در این مرحله شکل و چهار چوبه مسجد تغییر کرد؛ یعنی طول هر ضلع به صد متر رسید و بصورت مربّع درآمد. و در روایت دیگر آمده است: که به صورت مربعی درآمد که هر ضلع آن ۵۰ متر شد. البته شکل اصلی آن تغییری نکرد، زیرا در مرحله اوّل که از سنگ و خشت خام و تنه درخت خرما و شاخه‌های آن تشکیل شده بود در مرحله بعد نیز از همین مواد و وسائل استفاده شد، لیکن نحوه چیدن دیوارها تغییر کرد بدین نحو: که خشت‌ها را بصورت جفت درکنار یکدیگر و سپس هر دو را مخالف دوتای دیگر- عمودی و افقی- قرار دادند. (۳)

۱- وفاءالوفاء بأخبار دارالمصطفی، ج ۱، ص ۳۶۵.

۲- مدینه‌شناسی، سید محمد باقر نجفی، ص ۳۵. به نقل از اعلاق النفیسه، ص ۶۵- ۶۴.

متر ۳۳/ ۴۹/ ۱۰۰ ذرع- مساحت مسجدالنبی، مترمربّع ۲۴۳۳/ ۳۳/ ۴۹* ۳۳/ ۴۹

۳- أخبار مدینهٔ‌الرسول، ص ۹۳.

ص: ۲۱۱

مراغی از ابن زباله نقل می‌کند که: رسول خدا- صلی‌اللّه علیه و آله و سلم- تصمیم بر آن داشت که در قسمت قبله مقداری به مسجد اضافه کند، که با رحلتش، این تصمیم عملی نگردید. وی در استدلال برای سخن خود می‌گوید: زیرا روزی رسول خدا- ص- در محل اقامه نماز خود ایستاده بود که با دست مبارکش اشاره به دیوار سمت قبله نموده و فرمود:

«لوزدنا فی مسجدنا» از این جمله چنین برمی‌آید، که حضرت آرزو می‌کرد مسجد را از جانب قبله توسعه دهد.

توسعه مسجدالنبی- ص- در سال شانزدهم هجری

عمر بن خطاب در زمان خلافت خود (در سال ۱۶ هجری) درصدد برآمد که مسجدالنبی را از طرف قبله توسعه دهد، از این رو تصمیم گرفت خانه عباس بن عبدالمطلب را که در سمت قبله مسجد واقع شده بود خریده، به همراه خانه خودش به مسجد ضمیمه نماید که عباس در آن روزها با فروش خانه‌اش موافقت نکرد. لیکن پس از مدتی خودش آن را به مسلمانان هدیه نمود و خانه او و قسمتی از خانه جعفر بن ابی طالب در توسعه، جزء مسجدالنبی شد. (۱) و در این هنگام ستونهای چهارگوشه آن در کنار خانه مروان بن حکم قرار گرفت و در نتیجه، از قسمت جنوبی ۵ متر به مسجد اضافه شد که محلّ محراب به جلوتر منتقل گردید.

همچنین از قسمت غربی ۵ متر و در قسمت شمالی ۱۵ متر توسعه یافت. و از آنجا که خانه همسران رسول خدا- ص- در بخش شرقی مسجدالنبی قرار گرفته بود و بعد از رحلت آن حضرت همچنان در آنجا زندگی می‌کردند، و از همه مهمتر مدفن مبارک پیامبر- ص- و از سویی قبر ابی بکر در آن قسمت در منزل عایشه واقع بود، در قسمت شرقی مسجدالنبی تغییر حاصل نشده و همچنان باقی ماند. در این مرحله از توسعه، خانه ابوبکر که در ناحیه غربی بود، در داخل مسجدالنبی قرار گرفت.

گفته شده: که حفصه دختر عمر خانه ابوبکر را- که در ضلع غربی بوده، و وی در زمان زندگیش نیازمند گشته بود- به/ ۴۰۰۰ درهم خرید که در دو مرحله (مقداری در زمان عمر و باقیمانده آن در زمان عثمان) ملحق به مسجدالنبی گردید. (۲)

با همه این تغییر و تحول، در ساختمان مسجدالنبی تغییر زیادی حاصل نشد؛ زیرا پایه‌ها همانند سابق سنگچین و قسمت بالای دیوار با خشت خام چیده شد. ستونهای مسجد از تنه نخل خرما و سقف آن از شاخه‌های نخل بود. فقط جهت استحکام از پایه‌های بیشتری استفاده گردید. و تعداد دربهای ورودی آن به ۶ عدد رسید.

۱- بین عباس بن عبدالمطلب و خلیفه کشمکش زیادی شد تا اینکه در دادگاه قاضی به نفع عباس حکم نمود، آنگاه عموی پیامبر عباس آن را به مسلمین هدیه نمود و جزء مسجد شد.

محمد حسین هیکل، فی منزل الوحی، ص ۴۵۳- سید محمد باقر نجفی، مدینه شناسی، ج ۱ ص ۳۶ به نقل از «تاریخ ابن عساکر».

۲- محمد حسنین هیکل، فی منزل الوحی، ۴۵۴.

ص: ۲۱۲

بازسازی مسجدالنبی- ص- در زمان خلافت عثمان- مرحله چهارم-

در سال ۲۴ هجری که عثمان به خلافت رسید، مردم پیشنهاد توسعه مسجدالنبی را به او دادند و در این زمینه با او صحبت کردند و از کمبود جا در مسجد شکوه نمودند. در پی آن اظهار ناراحتی‌ها، عثمان با بزرگان از اصحاب، مشورت کرد، که آنان جهت تخریب و بازسازی مسجد اتفاق نمودند، آنگاه عثمان مردم را دعوت نمود و بر فراز منبر رفت، بعد از حمد و ثنای الهی چنین اظهار نمود: «ای مردم تصمیم گرفته‌ام، مسجدالنبی را خراب کنم و آن را توسعه دهم، شنیدم رسول خدا- ص- فرمود: هرکس مسجدی را برای خدا بسازد، خداوند- منّان- در بهشت خانه‌ای برای او بنا خواهد نمود. (۱)

«عمر بن خطاب» قبل از من این مسجد را توسعه داد، ولیکن امروز برای این جمعیت مکان بیشتری لازم است. من با خبرگان از اصحاب رسول خدا- ص- مشورت کردم، همه آنها بر خرابی و بازسازی و توسعه مسجدالنبی اتّفاق نمودند. (۲)

مردم سخنان عثمان را تأیید و تحسین کردند و برای او دعا نمودند. بنابراین عثمان مسجدالنبی را تخریب کرده، در ضلع جنوبی و غربی، هرکدام ۵ متر اضافه نمود مانند آنچه در زمان عمر انجام گرفته بود. گرچه در ضلع شمالی، مقدار توسعه از زمان عمر کمتر شد ولیکن در مجموع نزدیک به دو برابر زمان عمر بر مساحت مسجد افزوده شد.

در این مرحله از توسعه، ساختمان مسجدالنبی وضع و کیفیت بهتری پیدا کرد. زیرا در این بازسازی پایه دیوارهای مسجد را از سنگهای زیبا و حکاکی شده، با استفاده از آهک و گچ بنا نهاده و پایه‌های وسط را از سنگهای سوراخ شده قرار دادند که در داخل سوراخها آهن و سپس اطراف آن را سرب ریختند، سقف مسجد را از چوبهای مخصوصی بنام ساج پوشاندند، لذا نسبت به سابق از استحکام بهتر و بیشتری برخوردار گشت.

این بار نیز در ناحیه شرق مسجد هیچگونه تغییر و توسعه‌ای حاصل نگردید، چرا که خانه‌های همسران رسول خدا- ص- همچنان باقی بود، و بعضی از همسران آن حضرت در آنجا سکونت داشتند. که نزدیکترین این خانه‌ها، خانه عایشه بود و در اطاق او رسول خدا- ص- و ابوبکر و عمر دفن شده بودند.

توسعه و زیادی زمان عثمان تا سال ۸۷ هجری باقی ماند، که تغییر محسوسی نکرد.

پس می‌توان مساحت مسجدالنبی را به متر مربع در چهار مرحله به ترتیب ذکر کرد:

۱- مرحله اوّلیه- سال اوّل هجرت- ۱۰۵۰/ ۳۰* ۳۵

۱- صحیح مسلم، کتاب المساجد، باب فضل بناءالمساجد و الحث علیها، حدیث ۲۴ ۵۳۳ ص ۳۷۸.

۲- تاریخ الرسل والملوک، ج ۵/ ۲۱۱۳- ترجمه فارسی شده.

ص: ۲۱۳

۲- مرحله دوم- سال هفتم هجرت- ۲۴۳۳/ ۳۳/ ۴۹* ۳۳/ ۴۹

۳- مرحله سوم- سال ۱۶ هجرت- ۴۸۷۵/ ۷۵* ۶۵

۴- مرحله چهارم- سال ۲۴ هجرت- ۵۹۵۰/ ۷۰* ۸۵

ص: ۲۱۴

ص: ۲۱۵

ص: ۲۱۶

اشارت به زیارتِ بیت‌الله

از تُحَفَةُ الاحْرار عبدالرحمانِ جامی هروی

که در سنه ۸۸۶ قمری تألیف کرده است

(عبدالرحمان جامی‌هروی در سال ۸۷۷ در ۵۸ سالگی به حج‌مشرف شد و رساله‌ای در حج نگاشت)

دینِ ترا تا شود ارکان تمام روی نِه از خانه به رُکن و مَقام

گرنه بُوَد راحله باد پای راحله از پا کن و اندر رَه آی

سایه بَفَرقَت که مَغیلان کند بِه کِه سرا پرده سلطان کند

بانگِ حَدی بشنو و صوتِ دَرای شو چو شُتُر گرم رَود تیزپای

بار به میعادِ تَعَبُّد رسان رخت به میقاتِ تَجَرُّد رسان

رشته تدبیر ز سوزن بکش خلعتِ سوزن زده از تن بکش

هرچه دران بخیه زدی ماه و سال آر برون از همه، سوزن مثال

گر نَه زمرگشت فراموشِیَت بِه که بُوَد کارْ کَفَن پوشِیَت

لب بگشا یافتنِ کام را نعره لبیک زن احرام را

موی پژولیده و رُخ گردناک سینه خراشیده و دل دردناک

رُو به حَرَم کن که در آن خوش حریم هست سیه پوش نگاری مقیم

صحن حَرَم روضه خُلدِ برین او بچنان صحنی مربّع نشین

تا شِکَنی شیشه ناموس و ننگ کرده نهان در ته دامانْت سنگ

چو تو از آن سنگ شوی بوسه چین بوسه زنِ دستِ کِه باشی؟ ببین!

سوی قدمگاهِ خلیل‌الله آی پا چو نیابی، به رَهَش دیده سای

از لبِ زمزم شنو این زمزمه کز نمِ ما زنده دِلَند این همه

ص: ۲۱۷

تا نشود در عَرَفاتَت وُقوف کَی شود از راهِ نجاتت وقوف

کَبْشِ مَنِی را به مِنا ریز خون نَفْسِ دَنی را به فنا کُن زبون

سنگ بدست آر زِ رَمی جمار دیوِ هَوا را کُن از آن سنگسار

چون دل از این سنگ بپرداختی کارِ حج و عُمره بهم ساختی

شکرِ خدا گوی که توفیق داد ره بسوی خانه خویشش گشاد

ورنه، کِه یارَد که به آن رَه بَرَد! ورچه شود مرغ بدان ره پَرَد

ص: ۲۱۸

اهل بیتِ آفتاب

محمد جواد محدثی
محمّد ساقی بزم وجود است جهان مست از میِ جود و شهود است
ولایت همچو می در جام هستی است غدیر خم، خُم این شور و مستی است
علی عطر و جهان گُلخانه اوست حقیقت، برگی از افسانه اوست
محمد دین عقل و فطرت آموخت مرام دوستی با عترت آموخت
شما ای عترتِ مبعوثِ خاتم شما ای برترین اولادِ آدم
شما از اهل بیتِ آفتابید گل جان محمد را گلابید
جهان جسم و شما جان جهانید شما هم آشکار و هم نهانید
شما اسرار هستی را امینید فروغ آسمان، روی زمینید
امیر کشور دلها شمایید شما آئینه‌های حق نمایید
شما یک نور در چندین رواقید شما نور حجازید و عراقید
فروزان مشعل همواره جاوید شمایید و شمایید و شمایید
دیانت بی شما کامل نگردد بجز با عشقتان، دل، دل نگردد
کدام عاشق در این ره، در بلا نیست؟ کدامین دل شما را مبتلا نیست؟
اگر در سوگتان شد دیده نمناک اگر از عشقتان دل گشت غمناک
گواه عشق ما این دیده و دل رساند «اشک» و «غم» ما را به منزل
شما راه سعادت را دلیلید شما مقصودِ هر ابن السّبیلید
شما حقّید و دشمن‌ها سرابند کفی پوچند و چون نقشی برآبند
شما تفسیر «نور» و «والضحی» یید شما معنای قرآن و دعایید
امامید و شهیدید و گواهید مصون از هر خطا و اشتباهید
شما راه خدا را باز کردید شهادت را شما آغاز کردید

ص: ۲۱۹

فدا کردید جان، تا دین بماند به خون خفتید، تا آئین بماند

شما نور خدا در روی خاکید صراط مستقیم و راه پاکید

تولّای شما فرض خدایی است قبول و ردّ آن مرز جدایی است

هر آنکس را که در دین رسول است ولایت، مُهر و امضای قبول است

ولایت با برائت ختم گردد پس از «لبّیک»، شیطان رجم گردد

اگر پیمان مردم با «ولی» بود اگر پیوند با «آل علی» بود

نه فرمان نبی از یاد می‌رفت نه رنج و زحمتش برباد می‌رفت

نه بر روی زمین میماند قرآن نه «قدرت» تکیه می‌زد جای «برهان»

نه حق، بی یاور و مظلوم می‌ماند نه امّت از علی محروم می‌ماند

نه زهرا کشته می‌شد در جوانی نه می‌شد خسته از این زندگانی

نه از دست ستم می‌خورد سیلی نه رویش می‌شد از بیداد، نیلی

نه بازویش کبود از تازیانه نه دفن او شبانه، مخفیانه

نه تیغ کینه در دست جنون بود نه محراب علی رنگین زخون بود

نه خون دل نصیب مجتبی بود نه پرپر لاله‌ها در کربلا بود

نه زینب بذر غم می‌کاشت در دل نه می‌زد سر زغم بر چوب محمل

بقیع ما نه غم افزای جان بود نه ویران و چنین بی سایه‌بان بود

کنون ماییم و درد داغداری کنون ماییم و اشک و سوگواری

غدیر ما محرّم دارد امروز محرّم بذر غم می‌کارد امروز

ولایت گنج عشقی در دل ماست محبّت هم سرشته با گِل ماست

شما آل رسولِ خاتم استید که با جود و کرم میثاق بستید

کریمان با بدان هم بد نکردند کسی را از در خود ردّ نکردند

اگر ناقابلیم و شرمساریم بجز عشق شما چیزی نداریم

شما در ظاهر و باطن امیرید عنایت کرده، ما را دست گیرید

(مدینه- غدیر ۱۴۱۱)

تیر ۱۳۷۰

ص: ۲۲۰

مصاحبه با محقق تاریخ مکه و مدینه «عاتق بن غیث بلادی»

قبل از ملاقات و مصاحبه، با آثار او چون: «معجم معالم الحجاز»، «معالم مکّهٔ التاریخیهٔ و الأثریهٔ»، «معالم المدینهٔ المنورهٔ»، «معجم قبائل الحجاز»، «الرحلهٔ النجدیهٔ» و «علی طریق الهجرهٔ» آشنا بودیم سراغ خانه‌اش را گرفتیم و به دیدارش رفتیم. در کتابخانه شخصی‌اش با او دیدار و گفتگو کردیم. چنانکه حدس می‌زدیم، او را خوش برخورد و صمیمی یافتیم. درباره زندگی خودش و مسائل علمی، تاریخی، جغرافیایی و فکری با او به گفتگو نشستیم که اینک حاصل آن را پیش روی خود دارید:

ص: ۲۲۱

میقات:

استاد! خواهشمندیم در آغاز این مصاحبه مقداری درباره زندگی و تلاشهای علمی و انگیزه شما ازتألیف‌کتب برای ما صحبت بفرمایید:

عاتق:

بسم‌اللّه الرّحمن الرّحیم، با درود بر پیامبر خدا و خاندان و یاران او.

فکر نمی‌کردم برادران برای مصاحبه به‌اینجامی‌آیند، ولی خوب، چه فرقی‌می‌کند. درهرحال، برادران، میهمان‌هستند. خوش‌آمدید.

اگر می‌خواهید درباره زندگی خودم توضیح بدهم؛ باید بگویم که من در صحرا متولد شدم

ص: ۲۲۲

- امیدوارم که لهجه مرا به خوبی درک کنید- سپس به مکّه آمدم، و در مدارس شهر مکّه درس خواندم، البته بیشتر تحصیلات من در مسجدالحرام بود. من تحصیلات رسمی دانشگاهی و مانند آن ندارم، زیرابه نظر من آموزش وپرورش رسمی کمتر انسان را به درجات عالی و علمی می‌رساند، و بیشتر برای مدرک، به سوی آن روی می‌آورند. من پس از هشت سال تحصیل، به استخدام ارتش درآمدم. در خدمت نظامی، ترفیع درجه پیدا کردم و افسر شدم وتا درجه سرگردی پیش رفتم. در این مدّت، تحصیلات جنبی هم

ص: ۲۲۳

داشتم. زبان انگلیسی، روزنامه نگاری و مسائل دیگر را نیز فرا گرفتم، و به کار تألیف پرداختم. از جمله کتاب «معجم معالم الحجاز» را در این دوره نوشتم و در همین دوران بود که دریافتم خدمت نظامی با کار فکری و نویسندگی سازگار نیست. چرا که هر یک جداگانه، به وقت فراوانی احتیاج دارند. ناگزیر شدم از یکی چشم پوشی کنم. به جهت شدت علاقه‌ای که به کار علمی و فکری داشتم کنار گذاشتن آن برایم ممکن نبود، لذا کار نظامی را رها کردم و استعفا دادم و یک سره به کار

ص: ۲۲۴

فکری پرداختم. این حادثه تا آنجا که به خاطر دارم، درسال ۱۳۹۸ هجری روی داد (یعنی ۱۴ سال پیش). سخن کوتاه، اینکه نخستین کتابی که بدان پرداختم «معجم معالم الحجاز» بود،

که چند سال، وقت برای آن صرف کردم. این کتاب چنانکه می‌دانید، ۱۰ جلد است.

پس ازآن دست به کار تألیف «معجم قبائل الحجاز» شدم، و به دنبال آن «معجم المعالم الجغرافیة فی السیرة

ص: ۲۲۵

النبویـۀ» و بعـد «علی طریق الهجرة» و «نسب حرب» (۱) را نوشـتم و سـپس چهار یا پنـج سـفرنامه (الرحلهٔ) را تألیف کردم. اکنون ۲۲ عنوان کتاب از من چاپ شده است، و این گذشته از صدها مقاله در مجلات است که آنها را به حساب نیاوردم.

میقات: جناب استاد! کتابهائی را که

تألیف می‌کنید، از روی مشاهدات خودتان است یا مطالب آنها را از کتابهای دیگر استفاده می‌کنید؟

۱- «حرب» نام یکی از قبایل حجاز است.

ص: ۲۲۶

و یا هردو؟

عاتق: من قبل از هر چیز به مطالعه میدانی اعتماد می‌کنم و مطالعه میدانی باید پیرو مدارک تاریخی باشد؛ مثلًا وقتی که می‌خواهم درباره شهر «رابغ» چیزی بنویسم، ابتدا به بازدید ازآن شهر پرداخته، حدود و مرزهای آن را معین‌می‌کنم و مطالب خود را آماده می‌سازم و سپس برمی‌گردم و تاریخ مدینه و وضع فعلی و مؤسس آن و تاریخ بنیان آن را می‌نویسم.

میقات: شما درشبانه روز چند ساعت مطالعه می‌کنید؟

عاتق: در آغاز کار، من استراحت نمی‌شناختم و در شبانه

ص: ۲۲۷

روز چهارساعت می‌خوابیـدم ولی اکنون، وضـعم فرق کرده است. خداونـد متعال می‌فرماید: «و خلقکم أطواراً»، علما درباره این آیه تفسـیرهایی دارنـد، من بـا علمـا مخـالفت نمی‌کنم ولی پیش خودم نیز تفسـیری برای آن دارم. انسـان وقتی به دنیا می‌آیـد، کوچک است، فقط گریه و فریاد می‌کنـد. کمی بزرگتر می‌شود، در فکر خوردن و خوابیـدن است، به سن و سال جوانی که می‌رسـد، اگر او را به کار وادار کنی، ناراحت می‌شود، وقتی ازدواج می‌کند، سخت به کار می‌پردازد، بعد دوباره‌ضعیف وضعیف تر می‌شود.

ص: ۲۲۸

من نیز چنین هستم.

میقات: شما از تحقیقات خاور شناسان هم استفاده می کنید؟

عاتق: نه، من کاملًا اهـداف وروش آنها را می‌دانم. حتّی از خوبان آنها هم اسـتفاده نمی کنم! آنها می‌خواهند درباره تاریخ زندگی و شخصـیت پیامبر، شک و تردید ایجاد کنند؛ مثلًا می گویند: «نمی‌دانیم پیامبر دقیقاً چهل سال قبل از بعثت متولد شده یا کمتر؟!» یعنی نمی‌دانیم هنگـام بعثت چهـل سـال تمـام داشـته یـا نه؟ و نمی‌دانیم در عـام الفیـل به دنیاآمـده یـا نه؟ و ... آنهـا بااین کار می‌خواهند بگویند: «سیره چیز یقین آوری

ص: ۲۲۹

نیست!، پس بهتر استقرآن را بخوانیم که یقیناً از جانب خداست».

مرحله بعدی کارآنها این است که نسبت بهقرآن در ذهنها تردید وسؤال ایجاد کنند که: مگر قرآن، «محکم و متشابه» و «ناسخ و منسوخ» ندارد؟ چه می‌دانید این آیه یاآن آیه نسخ نشده است؟! و ...

خداوند در قرآن می‌فرماید:

«لن ترضی عنك الیهودو لاالنصاری حتی تتبع ملتهم».

«یهودان و مسیحیاناز تو راضی نمی‌شوند، مگر به دین آنها درآیی».

آنها به ما می‌گویند: از تاریخ میلادی استفاده کنید، غربیها، تاریخ هجری رانمی‌فهمند.

ص: ۲۳۰

نفت ما را می‌خواهند، ثروتهای ما را می‌خواهند، و لیکن تاریخ و فرهنگ ما را نمی‌خواهند! بنابراین ما هم تاریخ میلادی را کنار می گذاریم و از تاریخ هجری استفاده می کنیم. بگذار تاآنها بیایند و یاد بگیرند، همان طور که ما ازآنها یاد گرفتیم. البته برخی از مسلمانان حاضر نیستند اینگونه عمل کنند، حتی گاه، همین گمراهان غیر مسلمان، از آنها منصف ترند!

میقات: جناب استاد! لطفاً بفرمائید مرزهای مِنی در زمان پیامبر- ص- تا کجا بوده و در زمان خلفا چگونه بوده، و

ص: ۲۳۱

آیا کشتارگاههای کنونی، در داخل مِنی است یا خارج ازآن؟

عاتق: برای جواب به این سؤال باید در دو بخش سخن بگویم:

۱- مرزهای مِنی: مرزهای کنونی منی، همان مرزهایی است که پیامبر- ص- تعیین فرموده و از مشرق، وادی محسّر و همین رودخانه کنونی است و مرز غربی آن جمره عقبه (جمره بزرگتر) است. البته برخی از مردم می‌گویند که بعد از جمره است، ولی این دیگر واضح است. و از چپ و راست آن، دو کوه (قلّه دو کوه) مرز آن است. اکنون قله‌های این دو کوه را صاف کرده

ص: ۲۳۲

و روی آنهـا ساختمانهایی ساخته‌انـد. کشـتارگاه را من قبلًا ندیـده‌ام که کجا بوده، ولی اکنون در جایی به نام «مُعتصم» قرار دارد که نمی‌توان آن را داخـل منی دانست، و بیرون از مِنی است ولی در مـذهب مـا (مـذهب اهل سـنت) اینجا نیز ذبـح و قربانی جایز است، همانگونه که در تمام درّه‌های مکه، قربانی جایز است، و ما در این‌باره حـدیثی داریم که: «شـعاب مكّهٔ كلّها مذبـح»، یعنی حتی‌اگر دراجابهٔ یادور العمرهٔ قربانی کنی مجزی است. ولی برخی از مذاهب آن را جایز نمی‌دانند.

میقات: جناب‌استاد! محسّر در

ص: ۲۳۳

لغت به چه معنااست؟ آیابه معنای خسته کردن است؟ و محسِّر یعنی خسته کننده؟

عاتق: نمی‌دانم، آنجا درّهایی واقع است که «دره آتش» می‌نامند. و این از زمانی بوده است که ابرهه سپاه خود را به اینجا فرستاد و آنان با خود فیل آورده بودند که پرندگان ابابیل این لشکریان خدا در محسِّر- پشت منی- آنان را نابود کردند، و ممکن است محسّر به این معنا باشد که خداوند نیروی مهاجم را نابود کرد و از پا درآورد.

میقات: خداوند در قرآن می‌فرماید: «ینقلب الیک البصر

ص: ۲۳۴

خاسئاً و هو حسیر». (۱) در اینجا «حسیر» به معنای «خسته» می‌باشد، شاید این معنی در عربی باستان وجود داشته است؟

عاتق: بلی درعربی هم تغییراتی حاصل شده است.

میقات: مرزها و حدود وادی محسّر معلوم است؟

عاتق: بله، روشن‌است، تابلو هم دارد. پایان آن، آغاز مزدلفه است، و برای آن درآنجا یک تابلو گذاشته‌اند که نوشته «بدایهٔ منی» «آغاز منی» و این وادی (مُحَسّر) میان منی و مزدلفه جای دارد، و در آن یک کشتارگاه است به نام «وادی الصیغر» (آبراه‌سیل).

۱- ملک/ ۴.

ص: ۲۳۵

قرآن به زبان عرب نازل شده‌است وعرب، به آبراه، «وادی» نمی گویند، مگر اینکه پیچ و تاب داشته باشد، و وادی محسّر اینگونه است؛ یعنی به راست و چپ و به سمت عزیزیه می‌پیچد. وادی محسّر از مزدلفه آغاز و تا نزدیکیهای صحرای عرفه امتداد می‌یابد.

میقات: به عرفه‌نمی‌رسد؟

عاتق: نه، نمی‌رسد، بلکه به‌جایی می‌رسد که عرفه نیست ولی داخل «حرم» است. میان منطقه و وادی عرفه، حلّ است، و حلّ عرفه نیست. اوّل می آییم به‌منی، سپس‌به وادی‌محسّر وآنگاه به مزدلفه می‌رسیم که

ص: ۲۳۶

دو کوه کوچک دارد ولی جزء عرفه نیست و بعد منطقه‌ای است که نه عرفه است و نه حرم، بلکه «وادی عرفه» نام دارد و این وادی، مرز میان حرم وعرفه استو عرفه- که نمی‌توان گیاه آن راکند- جزئی ازحرم است.

میقات: آیا «عربِ پیش ازجُرهُم» به زیارت مکه و خانه خدا می‌آمدند، و اگر می‌آمدند و زیارت آنها به چه معنی‌بود؟ می گویند که شعار آنان چنین بوده‌است:

«لَبّیکَ‌لا شریکَ‌لَکَ، الاشَریکاً هَوَلَکَ، تَملِکُهُوَ ما مَلَکَ»

عاتق: جرهم، پیش از اسماعیل نیز در کنار «خانه» زندگی می کرده

ص: ۲۳۷

است.

میقات: بلی، ولی آیا پیش از ابراهیم نیز حج می گزاردند؟

عاتق: روایتی هست که وقتی آنان دچار خشکسالی شدند، شخصی را فرستادند تادر حرم برای آنان دعای باران بخواند. من در باره قبایل حجاز کتابی نوشته‌ام ودر همه منابع دیدم که جرهم پیش از ابراهیم هم به حج کعبه می‌آمدند، در هنگام خشکسالی نماینده خود را فرستادند تا در کنار کعبه برای آمدن باران دعا کند، ولی او وقتی به مکّه آمد، آنها را فراموش کرد و به میگساری پرداخت. در این هنگام «غَرَنَهْ» یکی از خوانندگان مکّه نزد او

ص: ۲۳۸

آمد و اشعاری می‌خواند که این مصرع از آن است:

ألا یاقَیْلُ وَ یْلَکَ قُم فَهَیْنِمْ». (۱)

سپس‌او برخاست و دعا کرد و خدا برای آنها ابر سیاهی فرستاد، که در آن باران بود. (۲) البته ما نمی‌دانیم که آیا آنان نیز اعمال حج راهمانند ما انجام می‌دادند یا نه.

حج به معنای قصد کردن و آمدن به سوی خانه‌و دعا کردن در خانه، از شواهد تاریخی، ثابت شده است.

میقات: «شعب‌علی» که در زمان ما موجود است، در زمان پیامبر هم بوده است؟

عاتق: بلی، همین شعب بوده است و باید بگویم که محل تولد

۱- «هیمنه» به معنای «پرهیزگاری» است.

۲- عرب ابر سیاه را دوست می‌دارد.

ص: ۲۳۹

علی بن ابی طالب در این درّه نیست.

میقات: پس این‌شعب ابی‌طالب که مقبره‌هایی در آنجا هست، همان شعبی است که پیامبر و بنی‌هاشم در آن محاصره شدند؟

عاتق: نه، این دو موضوع باهم اشتباه شده است، دره‌ای که بنی‌هاشم را در آن محاصره کردند، در کنار مسجد الحرام است. در دوره بنی امیه مردی به نام ابو یوسف این دره را خرید و به نام او درّه ابو یوسف (شعب ابو یوسف) نامیده شد. سپس در دوره فاطمیان، آن را «شِعْب علی» نامیدند، برخی عقیده دارند که زادگاه علی‌ابن

ص: ۲۴۰

ابی طالب، در این دره‌است، لیکن‌این درست نیست. (۱) و دره‌ای که در آن قبرستان قرار دارد؛ به نام «شعب أبی‌دُبّ» معروف است که رو به قبله است.

درّه‌ای که بنی‌هاشم در آن محاصره شدند، همین «شعب علی» است که در کنار صفا و در کنا «قصر» فعلی قرار دارد. پایان قصر، ابتدای شعب علی است. و شعب ابی طالب در کنار محله جعفریه «حیّ الجعفریّهٔ» قرار دارد. و محلّه جعفریه سراسر قبرستان بوده است، و قبر ابو جعفر منصور [دوانیقی] هم در آن است.

میقات: قبر

۱- می‌دانیم که علی- ع- ولید الکعبه است، یعنی به گونه‌ای معجزه آسا در خانه کعبه به دنیا آمد.

ص: ۲۴۱

حضرت خدیجه هم آنجاست؟

عاتق: در باره آن اختلاف است. یکی از دانشمندان نوشته که قبر او اینجاست، ولی محلّ واقعی آن معلوم نیست.

میقات: آیا «حَجُون» درست است یا «حُجُون»؟

عاتق: مهم نیست، من در «معجم المعالم الحجاز» نوشته‌ام که به نظر من حُجُون صحیح است که بر وزن صیغه جمع است و اگر حَجُون بخوانیم صیغه صفت است.

میقات: مرزحجون تا کجاست؟

عاتق: وقتی از جدّه به سوی مکه می‌آیید دست راست شما

ص: ۲۴۲

مقبره سلیمانیه است که در قرن یازدهم ساخته شده و سمت چپ قبرستان قدیمی مکه است که در زمان قریش، تا مسجد جنّ امتداد داشته است.

میقات: اگر «شعب» در وسط مکّه بوده، پس محاصره چه معنایی داشته است؟

عاتق: خانه‌های بنی‌هاشم همه در این درّه بود. بنو مخزم هم در درّه دیگری بودند، مکّه همه‌اش درّه است. شعب بنی‌عامر، شعب ملاق و ...

کافران قریش با هم پیمان بستند که با بنی‌هاشم معامله نکنند و به آنها کمک نکنند.

میقات: این مطلب

ص: ۲۴۳

در ذهن ما بود که قریش، بنی‌هاشم را به محل فعلی مقبره آوردند ودر اینجا محاصره کردند.

عـاتق: نه، این درست نیست، آنهـا را در خانه‌های خودشان محاصـره کردنـد. آنها (بنی‌هاشم) نیرومنـد بودنـد و از اشـراف قریش به حسـاب می‌آمدنـد. این کـار فقـط یـک تحریم سیاسـی- اقتصـادی بود. مثـل همین امروز یـک کشور را که دارای ارتش و معادن و کارخانه‌ها و هواپیماهاست محاصره اقتصادی می‌کنند. این محاصره به قدری سخت شد که بنی‌هاشم برگ درختان را می‌خوردند و این مطلب در

ص: ۲۴۴

روایت هم‌از پیامبر- ص- آمده‌است. من‌در معجم معالم الحجاز چهار قول را آورده‌ام و قول صحیح را همین دانسته‌ام که آنها در این دره که در یکصد قدمی مسجد الحرام است؛ محاصره شدند.

میقات: زادگاه پیامبر کجاست؟ در شعب علی؟!

عاتق: بله. در خانه عبدالمطلب که الان هم معلوم است. او رهبر و شیخ بنی‌هاشم بود.

میقات: در «معجم معالم الحجاز» شما گفته‌اید که «اهل مکّه اعلم بشعابها» (مردم مکّه درّهای آن را بهتر می‌شناسند).

عاتق: بله این یک ضرب المثل قدیمی در

ص: ۲۴۵

میان عرب است، که «أهل مکّهٔ أدری بشعابها». درّهای مکه فراوان است، من هم گاهی می‌شود که برخی از آنها را نمی‌دانم.

میقات: کتاب مناسک حربی، تحقیق شیخ حمد الجاسر، آیا صحیح النسب است، یعنی واقعاً نوشته حربی است؟

عاتق: جای شک هم دارد؟!

میقات: ولی اصلًا درباره مناسک چیزی در آن نوشته نشده است!

عاتق: مناسک در اینجا به معنای راههای عبور برای حج و مکانهای عبادت است. کتاب دیگری نیز وجود دارد که نوشته «بَکری» است. به

ص: ۲۴۶

نظرم نامش «المسالك و المناسک» باشـد، که در کویت چاپ شـده است. باید گفت که شـیخ حمد الجاسـر واقعاً محقق است، و امّا حربی منسوب به «حربیّة» است که یکی از روستاهای اطراف بغداد بوده و از آنجا فرماندهان و علمای بسیاری برخاسته‌اند.

میقات: جواد اصفهانی خدمات بسیاری در آبادانی حرمین انجام داد. آیا کتاب درباره او نوشته شده است؟

عاتق: ندیده‌ام که کسی از علما، جداگانه درباره او تألیفی داشته باشد.

میقات: مسجد جن کجا بوده است؟

عاتق: بیرون از مکّه بوده،

ص: ۲۴۷

روایتی هست که می‌گوید: پیامبر از شهر مکّه بیرون رفت، و خانه‌ها را پشت سرگذاشت تا به شکایت جنیان رسیدگی کند، و در آنجا به آنها رهنمودهای گوناگونی داد. شکایت مربوط به شهری از جنیان بوده که در آن زندگی می‌کردند. در این سفر، عبداللَّه بن مسعود، همراه پیامبر بوده است، او می‌گوید: پیامبر خطی بر روی زمین کشید و فرمود از اینجا بیرون نرو! خودش رفت و باآنها سخن گفت و بازگشت. از من سؤال فرمود: از آنجا که گفتم، بیرون نرفتی؟ گفتم: نه یا رسول‌اللَّه، آنگاه به‌کنار

ص: ۲۴۸

درختی رفت، باز با آنها سخن گفت. میان «مسجد شجره» و «مسجد جنّ» چند قدم بیشتر فاصله نیست، شاید هم بیست- سی‌قدم، الآن مسجد بیعت (مسجد البیعه) آنجاست.

میقات: مسجد «کبشه» کجاست؟

عاتق: این مسجد را من قبلًا دیده‌ام، ولی الآن از میان رفته، پل بزرگی از جای آن عبور کرده‌است. الآن به یادم نمی‌آید.

میقات: آیا مسجد اجابهٔ برای خود، حادثه تاریخی دارد؟

عاتق: بلی، پیامبر- ص- در روز فتح مکّه، از «ثنیهٔ الأذاخر» (۱) وارد مکّه شد (از سمت غرب) و

۱- ثنیهٔ الأذاخر، همان ریع ذاخر، مکان فعلی بعثه مقام معظم رهبری، نزدیک میدان معابده است.

ص: ۲۴۹

در اینجا نماز خواند.

البته این روایات اسناد صحیح یا متواتر ندارد و مانند روایات فقهی و «سنن» نیست، بلکه سند تاریخی دارد. و نمی‌توان آنها را صد درصد تضمین کرد. پیامبر فرمانده کل قوا بود. سپاه او به دو بخش تقسیم شدند یکی از سوی عقبه وارد شهر شد و خالدبن ولید از این مسیر به درون مکّه راه یافت. پرچم به دست مردی بود، که اکنون نامش به خاطرم نیست. او این اشعار را سر داد:

الیوم یوم الملحهٔ

الیوم تستباحُ فیه الحُرَمَهْ

«امروز روز حماسه و

ص: ۲۵۰

نبرد است، و امروز پرده‌ها دریده می‌شود».

میقات: او سعد بن عباده نبود؟

عاتق: چرا، درست است، سعد بن عباده بود. پیامبر کسی را فرستاد (شاید) علی بن ابی طالب بود، که پرچم را گرفت و این شعار را سر داد:

«الیوم یوم المرحمهٔ ...» (۱)

پیامبر علی را فرستاد، زیرا خود از اهالی مکه و از قریش بود و به آنها مهربانتر می‌نمود، به خلاف سعد که از انصار بود.

میقات: «وادی فخ» که قتلگاه شهیدان فخ می‌باشد، کجا واقع شده است؟

عاتق: شهدای فخ

۱- ابن هشام، السیرهٔ النبویهٔ، ۴/ ۴۹، دار احیاء التراث العربی، بیروت، بی تا.

ص: ۲۵۱

۱۵۰ سال پس از هجرت پیامبر شهید شدند و من جای شهادت آنها را در «معجم معالم الحجاز» نوشته‌ام. مردی از اولاد ابوطالب به نام حسین بن علی بن حسن، در زمان بنی عباس قیام کرد، ودر این نقطه، در جنگی نابرابر، با همه همرزمانش به شهادت رسید. محل شهادت آنان اکنون هم معلوم است ولی‌اندکی ازمکّه دور است.

میقات: «غار ثور» کجاست؟

عاتق: این غار در جنوب یا به عبارتی دیگر پایین مکه قرار دارد، و داخل منطقه حرم است (نه داخل شهر). از مسجدالحرام تا آنجا سه کیلومتر

ص: ۲۵۲

فاصله‌است. مکه‌از سمت جنوب خیلی گسترش زیادی نکرده است. طول شهر مکه از محور شرق به غرب، ۲۰ کیلومتر و از محور شمال به جنوب ۱۰ کیلومتر می‌باشد. حتّی منطقه حرم نیز به همین کیفیت است. ازشرق به غرب ۴۰ کیلومتر و از شمال به جنوب گاهی ۱۸ کیلومتر و گاه ۱۴ کیلومتر است. و در حقیقت به شکل مستطیل است که طول آن از «شرق به‌غرب» وعرض آن از «شمال به جنوب» است.

میقات: اگر میان علما، نشستها و گفتگوهایی برگزار می‌شد، بسیاری از مسائل اختلافی میان

ص: ۲۵۳

مسلمانان حلّ می‌شد.

عـاتق: من فکر می‌کنم این به فعـالیت مؤسـسات مـذهبی، باز می‌گردد. دولتها چنـدان در پی این مسائل نیسـتند. ما در عربسـتان، مثلًا سازمـان «رابطـهٔ العـالم الاسـلامی» را داریم. در اردن «جمعیـهٔ أهل البیت» هست. در سوریه به نظرم «جماعـهٔ العلماء» باشـد. در ایران «مجمع التقریب» و در مصـر «جماعهٔ مشیخهٔ الازهر» را داریم. اینان باید وظیفه خودرا انجام دهند. برخی از دولتهای اسلامی و عربی، اصلًا نمی‌خواهند اسلام، موفقیّتی پیدا کند، و اصلًا نمی‌دانند اسلام

ص: ۲۵۴

چیست و ازکجا آمده‌است. البته‌در میان‌علما هم کسانی پیدا شده‌اند. بله، همه مااز یک سنگر پاسداری می کنیم. خدای متعال می‌خواهد مسلمانها همه یک دست ویک قدرت و یک پیکر باشند و پیامبر- ص- می‌فرماید: «المسلمون یدٌ واحد علی من سواهم». اختلافاتی هست، ولی‌باید آنها رابه خدا واگذاریم «ربّهم یحکم بینهم یوم القیامهٔ فیما کانوا یختلفون» این اختلافات کفر آور نیستند. کفرآن است که‌یکی از قسمتهای اصلی و ضروری اسلام را کسی انکار کند. اختلاف در مسائل فرعی، چیز مهمی نیست.

ص: ۲۵۵

کتاب آسمانی مایکی است. آیا شما مثلًا در ایران یک نسخه بزرگتر از قرآن دارید؟! [خنده ملاقات کنندگان با استاد].

میقات: چه خوب‌است که شما دیداری از ایران، دانشمندان و کتابخانه‌های آن داشته باشید تا بدانید که قرآن ما ...

عاتق: من برخی از تفاسیر شیعه را دیده‌ام با سوره فاتحه شروع کرده و به سوره ناس ختم می‌کند و همه جا می‌گوید: قال ابن عباس، قالت قتادهٔ، و گاهی هم از تفسیر آقای طباطبائی [المیزان] نقل می‌کند، و گاه هم به اختلافات مذاهب می‌پردازد، دیده‌ام،

ص: ۲۵۶

چیز خوبی است.

همه اختلافات شدید، نتیجه اختلاف دو دولت عثمانی و صفوی بود که اولی متهم به «خائن» و دومی متهم به «کافر» بوده است. اختلافات میان عباسیان و فاطمیان نیز همین حکم را دارد. عباسیان، مدّعی بودند که «فاطمیان» کافرند!. چگونه کافرانی بودند که قاهره را بنا کردند و الازهر را ساختند؟!. دولت عباسی، با نفوذی که داشت می‌کوشید «فاطمیان» را با این تهمتها در نظر مردم زشت جلوه دهد. حتی نَسَب آنها را انکار کرد و مدّعی شد از فرزندان حضرت فاطمه نیستند. در مقابل شاعران آنان، به

ص: ۲۵۷

هنگام فتح قاهره، خطاب به بنی عباس می گوید:

تقول بنی‌العباس هل فتحت مصر

فقل لبنی‌العباس قد قضی الأمر

می گوید: بنی‌عباس می‌پرسند که آیا مصر، فتح شده؟ به آنها بگو کار تمام شده و این قضای حتمی خدا بوده است که فاطمیان به قدرت برسند. خلافت عباسی در بغداد به همه رقیبان خود تهمت می‌زد، حتی صلاح الدین- رحمهٔاللَّه علیه- که قدرت را به دست گرفت و کاری بس بزرگ و مهم انجام داد. و ای کاش ما امروز کسی مثل صلاح‌الدین داشتیم. درباره او در بغداد می گفتند: «به اصطلاح صلاح

ص: ۲۵۸

الدین»، مثل اینکه شما بگویید: همین که اسمش عبداللّه، یا صالح است، یعنی ما او را نمی‌شناسیم. آیا درباره صلاح‌الدین که سنگر به سنگر با صلیبیها جنگید و آنها را عقب راند، باید اینگونه سخن بگویند؟

نظر شخصی من این است که همه مذاهب و کشورها اگر اسلام را قبول داشته باشند؛ در حقیقت یک دولت هستند. اکنون جهان اسلام به کشورهای بسیار کوچکی تقسیم شده که برخی از آنها را با اتومبیل می‌توان ظرف دو ساعت یا یک ساعت پیمود. اگر همه اینها یک دولت بزرگ می‌شد، چه قدرتی

ص: ۲۵۹

می‌شد؟ اینک در قلب اروپا بوسنی و هرزگوین در خطر قرار گرفته است. پنجاه دولت اسلامی جمع شده‌اند و اعتراض کرده‌اند، ولی سخن آنها به جایی نمی‌رسد. اگر یک قدرت بزرگ بودیم؛ دنیا سخن ما را می‌شنید. الآن کشورهای اسلامی مشکل دارند. آن یکی خسته است و این یکی مشکل دیگری دارد. آمریکا هم که ابرقدرت شده؛ به خاطر اتحاد ایالتهای پنجاه و چندگانه‌اش.

جمعیت ما، دست کم یک میلیارد است، در حالی که آمریکا فقط ۲۴۰ میلیون جمعیت دارد. ولی

ص: ۲۶۰

اکنون برخی از کشورهای اسلامی، حتی یک بشکه نفت هم ندارند.

اگر ما صفوف خود را متشکل کنیم و مسائل تاریخی و اعتقادی را بررسی کنیم، و مسائل اختلافی را مشخص کنیم، و به همه مذاهب آزادی بدهیم؛ می‌توانیم اقتدار گذشته خود را زنده کنیم. همین دولت عثمانی که نیمی از اروپا را گرفت و دل آنها را مالامال از ترس ساخت، همه هفت مذهب موجود در آن حضور داشتند. در عراق، لبنان و شرق عربستان، شیعه بود. در یمن زندیه و شافعیه و در حجاز شافعیه و حنفیه و در نجد حنابله

ص: ۲۶۱

و در مصر شافعیه حضور داشتند.

میقات: استاد! نظر حضرتعالی راجع به اختلافات مذهبی چیست؟

عاتق: پیامبر فرمود: هر کس «لا إله إلا اللَّه» می‌گوید و به سوی قبله ما نماز می‌گذارد، مسلمان است، پس من هم پشت سر مسلمان نماز می‌خوانم. درست است که اختلافاتی وجود دارد، من در مجلسی که عدّه‌ای از برادران به دیدار من آمده بودند پیشنهادی را مطرح کردم. من درست است که از علما نیستم ولی از شاگردان آنها هستم. پیشنهاد من این بود، همه مذاهب اسلامی را در یک کنفرانس جهانی جمع کنیم،

ص: ۲۶۲

هر چند این مذاهب غیر مشهور باشند، و بنشینیم علل اختلافات و درجات اختلافات را روشن کنیم. اختلافات را به سه دسته تقسیم کنیم: ۱- اختلاف مهم و اساسی، ۲- اختلاف متوسط، ۳- اختلاف غیر مهمّ.

الآن با شافعیها اختلاف داریم. تمام مصر و بخشی از یمن شافعی هستند، برخی زیدی هستند. بنشینیم و بگوییم مثلًا شما زیدیها با حنفیها چه اختلافاتی دارید؟ و همچنین جعفریها با زیدیها چه فرقی دارند و ...

پیامبر فرمود «یسّروا و لا تعسّروا ...» «آسان بگیرید و سخت نگیرید».

باید روش برخورد با

ص: ۲۶۳

مردم را به مبلّغان آموخت. من می‌دانم که شما «مجمع التقریب» دارید. خوب است بنشینند و علّت اختلافات را بررسی، و بعد راه درمان را پیدا کنند و در این باره تحلیل بدهند. این کار مهمّی است. مجتهد اگر به حق رسید دو برابر پاداش دارد. و اگر نرسید، یک برابر، فقط پاداش اجتهاد خود را می گیرد.

میقات: ما در پی حلّ این مشکلات هستیم. إن شاءاللّه در سال‌های آینده این مشکلات را حلّ می کنیم. در قرن گذشته اختلافات بیشتر بوده، و امیدواریم که همچنان به سوی وحدت و تقریب

ص: ۲۶۴

پیش برویم.

ص: ۲۶۵

کتابی کهن در تاریخ مکّه*

محمد علی مهدوی راد

در جریان تاریخ نگاری اسلامی، شیوه تاریخ نگاری‌شهرها و آبادیها از پیشنیه بسیار کهنی برخوردار است. و در این میان تاریخ مکه و گزارش حوادث و چگونگی رویدادهای آن، اهمیت و جایگاه بلندی را به خود اختصاص داده است.

مکه، شهر دیرپای و دراز آهنگ و گرانقدری است که از دیرباز مورد توجه ملتها، قومها و نسلها بوده است و به لحاظ پیشینه، از کهنترین آبادیهایی است که بر پهنه زمین شکل گرفته و نسلها و قومهایی را در خود جای داده است. در دوران اسلامی نیز اخبار مکه و گزارشهای مربوط به حوادث و جریانهای گونه‌گون آن، برای مسلمانان از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بوده است. اخبار، فضائل، جایگاه بلند، و جنبه‌های تاریخی مکه در دوران نقل و نیز دوره تدوین برای مسلمانان به جهاتی گونه‌گون نقش تعیین کننده‌ای داشته است. شناخت دقیق آنچه یاد شد در تفسیر قرآن، درک حقایق آیات الهی، سیره پیامبر، چگونگی بروز و ظهور آئین حق و گسترش آن کارآمد بوده و هست. از این روی از جمله کهنترین آثار مدوّن فرهنگ اسلامی آثاری است که درباره مکه و مدینه نگاشته شده است.

پیشینه این آثار:

گویا کهنترین اثری که در منابع کتابشناسی و شرح حال نگاری در این باره از آن

ص: ۲۶۶

یاد شـده است، کتاب محمد بن عمر واقدی است. واقدی محدثی بزرگ و مورّخی سـخت‌کوش بوده است، وی به سال ۱۳۰ به دنیا آمده و در سال ۲۰۷ زندگی را بدرود گفته است. (۱) کتاب وی با عنوان «کتاب اخبار مکه» برای محققان بعدی دست مایه اخبار و گزارشـهای مربـوط به مکه بوده است. پس از وی علی بن محمـد مـدائنی است (۱۳۵- ۲۲۵) مـدائنی از مورخانی است که تألیفات بسـیار گسـترده و نگاشته‌های گونه‌گونی دارد، از کتـاب وی دربـاره مکّه، ابن نـدیم که آثـار وی را به تفصـیل و به‌گونه موضوعی گزارش کرده است بـا عنوان «کتـاب مکه» یـاد کرده است، امّـا اکنون از اثر وی دربـاره مکّه ماننـد بسیاری از دیگر آثـارش، خبری نیست، باید یادآوری کنم که در بسیاری از منابع دیگر نیز که به آثار و شرح حال وی پرداخته‌اند، از این اثر یاد نکرده‌اند. (۲)

پس از کتاب مدائنی باید از اثر گرانقدر و ارجمند، ابی الولید محمد بن عبداللَّه بن أحمد ازرقی، (...- حدود ۲۵۰) نام برد، با عنوان «اخبـار مکه». ازرقی دربـاره مکه اخبار متعـددی دارد، خوشـبختانه «اخبار مکه» وی اینک در اختیار است و مورد مراجعه و بهره‌وری محققان. (۳)

زبیر بن بکّار نیز در این باره کتابی تدوین کرده است. او به سال ۱۷۲ به دنیا آمده، در سال ۲۵۶ درگذشته است. از اثر وی، سخاوی یاد کرده است، (۴) و در منابعی دیگر نیز از آن یاد شـده است. (۵) امّا در منابع شـرح حال وی و برخی متون کتابشناسی و فهرستها که آثار وی را رقم زده‌اند، از آن یادی نیست. (۶)

عمر بن شبه (۱۷۲- ۲۶۲) نیز از مورخـانی است که درباره مکه و اخبار آن کتابی رقم زده است. از کتاب وی با عنوان «تاریـخ مکّه» بخـاری یاد و نقل کرده است. (۷) از وی کتـابی با عنوان «امراء مکه» نیز یاد شـده است که برخی احتمال داده‌انـد هر دو عنوان یک کتاب باشد. ۸

در برخی از منـابع از حسـن بصـری (م ۱۱۰) نیز کتـابی بـا عنوان «تاریـخ مکه» یـاد شـده است؛ که گویـا نسـخه‌ای از آن در یکی از کتابخانه‌های مصر وجود دارد. ۸

پس، از آنچه یاد کردیم اثر گرانقـدر و عدیم‌النظیر ابی عبداللَّه محمد بن اسـحاق فاکهی است با عنوان «اخبار مکه فی قدیم الدهر و حـدیثه»، که اینـک مورد گفتگوی مـاست. کتـاب فـاکهی اثری است تـاریخی، اجتماعی، جغرافیایی که با اسـتناد به آن، بسـیاری از حقایق مربوط به مکه و چگونگی اطراف آن را به دقت می‌توان بازشناسـی کرد. آنچه اکنون در اختیار است بخش دوّم کتاب است که حدود سه هزار گزارش، حدیث و خبر را

۱- اندك اختلافی در سال تولد وی در منابع دیده می‌شود. بنگرید به: الوافی بالوفیات، صـلاح‌الدین خلیل بن ابیک الصَفَدی، ج ۲/ ۲۳۸، النجوم الزاهرهٔ فی ملوك مصـر و القاهره جمال‌الـدین ابی المحاسن یوسف بن تغری ج ۲/ ۱۸۴، کتاب المغازی للواقدی. ج ۱/ ۵.

۲- بنگرید به: تاریخ بغداد، ج ۱۲/ ۵۴، معجم‌الأدبا یاقوت حموی، ج ۱۴/ ۱۲۴، النجوم الزاهره، ج ۲/ ۲۵۹، سیر اعلام النبلاء، ج ۱۰/ ۴۰۰، تاریـخ التراث العرابی، ج ۱، جزء ۲/ ۱۳۹، اخبـار مکه، ازرقی مقـدمه. یـادآوری کنم که درسالمرگ وی نیز در میان مورخان وحدت نظر نیست.

۳- در یکی از شماره‌های آینده «میقات» به تفصیل از این اثر سخن خواهیم گفت.

۴- الأعلان بالتوبیخ لِمَنْ ذمّ اهل التاریـخ، السـخاوی/ ۶۴۸ چاپ شـده در ضـمن علم التاریـخ عندالمسـلمین، تاریخ تاریخنگاری در اسلام، ج ۲/ ۳۱۹.

۵- اخبار مکه، للأزرقی مقدمه/ ۱۰، اخبار مکه، فاکهی ج ۱ مقدمه/ ۳۴، بخشهایی از آثار وی را فاکهی در کتابش آورده است.

۶- بنگرید به: معجم‌الأدباء، ج ۱۱/ ۱۶۴، الفهرست/ ۱۲۳، تاریخ التراث العربی، ج ۱ جزء ۲/ ۱۴۷ و ...

۷- تاریخ المدینه المنوره، ج ۱ مقدمه/ ی

ص: ۲۶۷

به همراه دارد، بخش اوّل کتاب تا سالها پس از نگارش آن، در اختیار محققان و محدثان بوده است؛ که از نقلها و گزارشهای آن بهره برده‌اند، و براساس آنها محقق سختکوش کتاب، بخشی از جلد اوّل را بازسازی کرده است که بدان اشاره خواهیم کرد.

اهمیت کتاب:

کتاب فاکهی همواره مورد توجه عالمان و محدثان و مورخان بوده است. بسیاری از آن بهره برده و به جایگاه بلند آن در تاریخ اسلام توجه داده‌اند. ابن حجر عسقلانی که در آثار مختلف خود از کتاب فاکهی فراوان بهره برده است، درباره اخبار مکّه نوشته است: «کتابی است گرانقدر در پنج کتاب». (۱)

تقی‌الدین محمد بن احمد فاسی مکّی نیز از کتاب فاکهی در نگارش کتابش فراوان نقل کرده است، می‌نویسد:

«در کتاب فاکهی مطالب سودمند فراوانی توان یافت که در اثر ازرقی و آنچه ما نوشته‌ایم بدان نمی‌توان دست یافت». (۲)

کتاب فاسی اثری است پر مادّه و سودمند؛ و این اظهار کارشناسانه او به روشنی نشانگر جایگاه بلند کتاب فاکهی و گستردگی مواد و وسعت اطلاعات عرضه شده در آن است.

نکته دیگری که می‌تواند اهمیت والای کتاب فاکهی را نشان دهد؛ معلومات و آگاهیهای برجای مانده در صفحات آن است که اینک از منابع اصلی آن به هیچ روی نشانی نیست، محقق سختکوش کتاب، این مجموعه را چنین شناسانده است:

«از کتاب عثمان بن عمرو بن ساج در تاریخ مکه، ۴۷ مورد نقل کرده است، (۳) و از کتاب واقدی ۲۶ مورد و از آثار زبیر بن بکّار ۱۴۳ گزارش آورده است که جز اندکی از آنها در آثار چاپ شده وی نیست».

از کتابی نگاشته ابی عبیده مَعْمَر بن المثنی ۱۱ گزارش مربوط به چاهها و اخبار مکه، و از کتاب «فضائل مکه» ابی بکر حُمَیْدی (صاحب سند) ۲۹ گزارش.

فاکهی از برخی از منابع حدیثی کهن نیز بهره برده است که اینک در اختیار نیست، مانند کتاب «الجامع» و «المناسک» ابن جُریح که ۲۴۸ حدیث با طرق مختلف از آنها نقل کرده است.

از کتاب «الجامع» سفیان ثوری، ۱۰۸ حدیث و از «الجامع» سفیان بن عینیه، ۷۳۷ حدیث و اثر، و از کتاب «مصنّف وکیع بن جرّاح ۲۴ حدیث و اثر، و از «سنن موسی بن طارق

۱- همان.

۲- تغلیق التعلیق، ج ۵/ ۴۷۱، این کتاب ابن حجر از آثار مهم و کارآمد اوست بنگرید به: الحافظ ابن حجر عسقلانی، عبدالستّار الشیخ ۴۰۲- ۳۹۱ اتحاف القاری بمعرفهٔ جهود العلما علی الصحیح البخاری/ ۷۶.

۳- شفاء الغرام بأخبار بلد الحرام، ج ۱/ ۴

ص: ۲۶۸

ابی قرّة، ۱۶ نصّ».

فاکهی تنی چند از مشایخ حدیث خود را در این کتاب یاد کرده و از آثار حدیثی آنها احادیث و آثار نقل کرده است از جمله: از «سنن» سید بن منصور، ۱۱ نصّ، و از یکی از کتابهای حسین بن حسن مروزی ۱۱۵ حدیث و اثر، و از «سنن» حسن بن علی حُلْوانی ۳۲ نص و از «مسند» محمد بن یحیی بن ابی عمر عدنی مکی ۵۲۶ خبر و از «مسند» یعقوب بن حمید بن کاسب، ۱۸۸ حدیث و اثر آورده است.

فاکهی برای تدوین کتاب خود به کتابهای سیره نیز مراجعه کرده است، و از جمله کتابهای سیره‌ای که وی از آنها بهره برده و اکنون در اختیار نیست عبارتند از: کتاب عروة بن زبیر أسدی، ۵ خبر، «مغازی» موسی بن عقبه ۱۳ گزارش.

افزون بر آنچه یاد شد، فاکهی از کسانی نیز حدیث و گزارش می‌آورد که نامی از آثارشان نیست، و بدین سان کتاب فاکهی بخش عظیمی از میراث تاریخی، حدیثی را در لابلای صفحاتش گنجانده و به نسلها و عصرها سپرده است. (۱)

کتاب فاکهی در آثار دیگران:

«اخبار مکه» پس از نگارش و نشر، مورد توجه عالمان قرار گرفته است. بسیاری از محدثان و مؤلفان بخشهایی از آن را در آثار خود نقل کرده‌اند، از جمله: ابواسحاق ابراهیم بن اسحاق حربی در «المناسک»، ابوعمر ابن عبدالبر در «استیعاب»، ابوعبید بکری در «معجم ما استعجم»، یاقوت حموی در «معجم‌البلدان» و «المشترک وَضْعاً المفترق صَقْعاً»، محمد بن احمد فاسی در «العقد الثمین فی تاریخ البلد الأمین» و «شفاء الغرام بأخبار البلد الحرام»، ابن حجر عسقلانی در «فتح‌الباری»، «الأصابه»، «تهذیب التهذیب» و «تعلیق التعلیق»، عمر بن فَهْد المکی در «اتحاف الوری بأخبار ام القری»، «محمد بن عبدالرحمن السخاوی» در «المقاصد الحسنه» جلال‌الدین السیوطی در «الدر المنثور» و «تاریخ الخلفاء» و «الجامع الکبیر»، متقی هندی در «کنزالعمال»، جمال‌الدین بن ظهیرة المخزومی در «الجامع اللّطیف فی فضل مکه و اهلها و بناء البیت الشریف»، «قطب الدین النهروانی در «الأعلام بأعلام بیت‌اللَّه الحرام» و ...

محقق کتاب که از این مجموعه و جز اینها یاد کرده است دقیقاً موارد نقل در این آثار را نیز نشان داده است. (۲)

نگاهی گذار به فصول کتاب:

۱- برای آشنایی با وی رک: تاریخ التراث العربی، ج ۱ جزء ۲/ ۲۰۱.

۲- بنگرید به: أخبار مکه، ج ۱ مقدمه/ ۳۳- ۳۵

ص: ۲۶۹

فاکهی کتاب را بصورت منظم تبویب نکرده است، او عنوانی را می‌آورد و آنگاه آگاهیهای لازم درباره آن عنوان را گزارش می کند آنچه اکنون برجای مانده است از گزارشهای مربوط به «حجرالأسود» و فضیلت و احکام آن آغاز می‌شود؛ در ضمن ۱۵ عنوان و ۲۱۴ حدیث و خبر. در این فصل از «حجرالأسود» چگونگی و پیشینه آن، آداب استلام و زیارت آن، چگونگی استلام زنان، ارتفاع آن از زمین، رکنهای دیگر و چگونگی آنها، دست مالیدن، بوسیدن و دیگر آداب رکنها سخن رفته است، گزارشهای این فصل دقیق و در ضمن گزارش‌های مطالب تاریخی و اجتماعی مهمی آمده است.

در فصل دوّم (ج ۱، ۱۸۶- ۱۶۰) از جایگاه «ملتزم» سخن رفته است. یاقوت حموی می گوید:

«ملتزم»، که بدان «مَدْعی» و «المتعوذ» نیز می گویند، مکانی است بین حجرالأسود و درب کعبه ... (۱)

در این فصل در ضمن روایات و گزارشهایی، جایگاه «ملتزم» عرضه شده و از اهمیت و فضیلت آن سخن رفته؛ و عظمت دعا خواندن در آن مکان و چگونگی دعاکردن نموده شده، واز کسانی که در این مکان به التجاء تضرّع ایستاده‌اند یادی شده و مطالب سودمند دیگر که در ارتباط با این مسأله بوده است گزارش شده است. این مبحث دارای ۷۶ حدیث و گزارش است.

فصل سوّم (ج ۱، ۳۶۸- ۱۸۶) که فصلی است بلند با ۶۰ مبحث و ۴۷۹ حدیث خبر به طواف کعبه و چگونگی آن پرداخته است. کعبه خانه‌ای است دیرپای که هماره مورد توجه و تقدیس ملتها، قومها و مردم بوده است، طواف آن هماره سنتی بوده است قویم و معمول که در گذرگاه تاریخ تحولاتی در چگونگی انجام و برگزاری آن پدید آمده است. در این فصل به تفصیل از طواف کعبه و فضیلت آن سخن رفته و آداب طواف کردن، و منش بجا آوردن این عبادت عظیم و سازنده نموده شده است. گزارشها و احادیث این بحث بسیار مهم و روشنگر بسیاری از آداب مذهبی، اجتماعی و سنتهای مردمی قومها و ملتها است. چگونگی طواف کردن، طواف زنان در حالتها و زمانهای مختلف، چگونگی طواف کسانی که نذر کرده‌اند با حالت و هیئتی ویژه طواف کنند، چگونگی پایان بخشیدن به طواف، طواف به نیابت از زندگان و مردگان، طواف آزادگان و بردگان در دوران جاهلیت، حوادثی که در طواف کعبه رخ داده است، انهدام کعبه و ... با دقت در ضمن احادیث و اخبار بسیاری گزارش شده است و در پایان حدیث: «لا تغزی مکهٔ بعد الفتح» نقل و تفسیر شده است.

۱- همان ۳۵- ۳۳.

ص: ۲۷۰

در فصل چهارم (ج ۱، ۴۳۸- ۳۶۸) با عنوان «فریضهٔالحج» در ضمن ۱۷ بحث و ۱۸۷ حدیث خبر و گزارش به وجوب حج، پرداخته و با تفسیر آیه «و من کَفَرَ فان اللّه غنّی عن العالمین» اهمیت این آیین بزرگ الهی را نمایانده و در ضمن عناوین متعددی از مسائل مختلفی چونان: استطاعت، زاد و راحله در حج، حج خردسالان، گام برداشتن در مسیر حج و فضیلت آن، پی‌آمدهای سوء ترک حج، جایگاه زائر خانه خدا، غفران حاجیان، برتری زائر خانه خدا که حرمت زیارت را پاس دارد در قیامت، سخن رفته است.

این فصل بیشتر جنبه فقهی و اخلاقی دارد و گزارشهای آن در آگاهی بر فتاوی فقیهان صدر اسلام قابل توجه است. احادیثی که در آداب زیارت و صفاتی که باید زائران بدان متصف باشند در این فصل آمده تنبّه آفرین است، این فصل با طرح ضرورت شتاب در انجام فریضه حج و دوری جستن از سهل‌انگاری درباره آن پایان می‌پذیرد.

در فصل پنجم که فصل پایانی مجلّد اوّل است (۴۸۱- ۴۴۰) به مقام ابراهیم و فضیلت آن پرداخته شده و در ضمن آن از: قیام ابراهیم در مقام، نقشی که بر آن دیده می‌شود، نشستن در پشت مقام ابراهیم و نماز خواندن در آن و بیعت در بین مقام و رکن و دیگر مسائل مربوط به آن سخن رفته است در لابلای صفحات این فصل گزارشهای تاریخی مهم و قابل توجهی آمده است. در این فصل احادیثی درباره حضرت مهدی (عج) دیده شد از جمله این روایت:

«یبایع المهدی بین الحجر و المقام علی عدّهٔ اهْل بدر. ثلاثمائهٔ و ثلاثهٔ عشر». (۱)

فصل ششم (ج ۲، ۵- ۸۶) عهده‌دار گزارش چگونگی چاه زمزم، پیشینه آن و جریان تاریخیش در گذرگاه زمان است. در این فصل از چگونگی حفر آغازین و پیدایش زمزم سخن رفته و آنگاه چگونگی بهره‌گیری از آن در دورانهای گونه‌گون گزارش شده است. تقدس آب زمزم در نگاه ملتها و حمل آن برای مریضها و استشفاء از آن و سقایت آن از گزارشهای دیگر این فصل است. نامهای زمزم، سرچشمه و چشمه‌های فرعی آن و چگونگی بنای بَر آن نیز در ادامه این فصل آمده است. چاه زمزم و فضیلت آن و چگونگی حفظ و حراست از آن در حاکمیتهای مختلف نیز از جمله گزارشهایی است که در این بخش می‌توان خواند، مجموعه مطالب مربوط به زمزم و جریان تاریخی آن در ۱۹ عنوان و ۱۲۹ حدیث و خبر سامان یافته است. در دوره‌های مختلف تاریخی زمزم و چگونگی سقایت آن نقش تعیین کننده در ساختار سیاسی و اجتماعی نظام قبیله‌ای آن دیار داشته است. این گزارشها در برنمودن جایگاه در مسائل یاد شده مطالب مهمی را در بردارد.

فصل هفتم (ج ۲، ۸۶- ۲۰۹) از فصول مهم کتاب است. این فصل به مسجدالحرام

۱- معجم‌البلدان، ج ۵/ ۱۹۰ و نیز بنگرید به: لغتنامه دهخدا، حرف م/ ۱۰۶۲

ص: ۲۷۱

پرداخته و از فضیلت و احکام آن سخن گفته است، تحدید حدود دقیق مسجد، چگونگی ساختمان آغازین آن، و افزونیهای واپسین تا زمان فاکهی در این بخش گزارش شده است. چگونگی نماز در مسجدالحرام، خوابیدن در آن مسجد از دیدگاه عالمان و فقیهان آن روزگار، چگونگی بهره‌گیری مسلمانان در آن روزگار از مسجدالحرام، فضیلت اذان گفتن در آنجا، یادکرد مؤذّنی که پیامبر در مسجدالحرام تعیین کرد، حکم اعتکاف در آن و احکام انواع تصرّفات در آن و بهره‌گیریهای از آن در بخشهای بعدی این فصل آمده است. آنگاه یاد کرد افزونیهاست به ترتیب تاریخ و توصیف دقیق ساختمان مسجد، مسافت و آنچه در میان بوده است، قندیلها، آزینها، مناره‌ها و خانه‌های متّصل به مسجد.

این فصل به لحاظ فقهی تاریخی و اجتماعی در تاریخ اسلام و شناختن جایگاه مسجدالحرام در تحولات سیاسی صدر اسلام شایان توجه است.

در فصل هشتم (ج ۲، ۲۰- ۲۰۹) سعی بین صفا و مروه به بحث نهاده شده و از سیر تاریخی این دو کوه سخن به میان آمده، و از آغاز و پایان سعی گفتگو شد و احکام و حدود و چگونگی آندو بدقت گزارش شده است.

در این فصل از بنائی که برفراز صفا و مروه ساخته شده بوده است و از خانه‌های متّصل به آن، طواف جاهلیان و اشعار و مطالبی که در ضمن سعی می‌خواندند، بتهایی که بر صفا و مروه نهاده بودند، مساحت دقیق بین صفا و مروه در ضمن ۱۶ بحث و ۱۷ حدیث و اثر سخن رفته است. گزارشهای این فصل به لحاظ تاریخی و شناخت برخی از آداب و عقاید دوران جاهلیت، و یکی از نمودهای اعمال عبادی آنان سعی بین صفا و مروه، سودمند و کارآمد است.

فصل نهم (ج ۲، ۲۴۶- ۳۸۵ و ج ۳، ۱۴۹- ۱) از فصلهای دراز دامن و بسیار سودمند کتاب است در آغاز این فصل از حدود حرم و چگونگی تحریم حرم سخن رفته و چگونگی نصب نشانه‌های این حدود و سیر تاریخی آن گزارش شده است. آنگاه نامهای مکه است و خلفائی که در آن سکونت گزیده‌اند سخن رفته و از صحابیانی که در آن دیار زندگی را بدرود گفته‌اند یاد شده است از مجاورت مکه و فضیلت شکیبائی بر سختیها و ناگواریهایی که لازمه زندگانی در آن دیار باشد سخن به میان آمده است.

این فصل از جهات مختلف، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی حائز اهمیت است. گزارش درگیری عبداللّٰه بن زبیر و آنچه در آن فتنه بر اهل مکّه روا شد از دیگر بخشهای این فصل است.

ص: ۲۷۲

در صفحات دیگر این فصل از حوادث طبیعی، جریانهای سیاسی مکه سخن رفته و چگونگی آداب و رسوم ساکنان آن دیار نموده شده است. اخباری که در این فصل از، بزم و رزم، شادخواریها و غمگساریهای مردم آن دیار ارائه شده است بسیار خواندنی است، مکه و مردم آن در نگاه دیگران، قداست و اهمیتی که شهرها، آبادیها و قبایل دیگر برمکیان قائل بودند، شعرهایی که در وصف آنها سروده‌اند، زاهدان، قاضیان، عالمان و عابدان و امیرانی که در آن دیار زیسته‌اند، چگونگی قرائت مکّیان و آداب ختم قرآن آنان، چگونگی تلبیه اهل آن دیار در هنگام قرائت چون به «والضّحی» می‌رسیدند، از دیگر گزارشهای این فصل است.

یادی از جدّه و چگونگی آن، فضیلت بدرود زندگی در آن دیار، یادکرد «بطحا» و «ابطح» و جایگاه آن دقیق در مکه، یادکرد کسانی از اهل مکه که نام و کنیه آنها همگون نام و کنیه پیامبر بوده است در صفحات دیگر این فصل آمده است.

پایان بخش این فصل خطبه‌هایی است که کسانی در اجتماعات مکّه ایراد کرده‌اند، مانند خطبه ابی‌ذر، عتبهٔ بن سفیان حجاج بن یوسف، داود علی بن عبداللّه و ... که درنگریستن به این خطبه‌ها نیز مطالب مهمی از مسائل سیاسی و اجتماعی آن روزگار را در اختیار می‌نهد.

فصل دهم (ج ۲، ۲۰۸- ۱۵۷) با عنوان «باب جامع من أخبار مکّه فی الأسلام» ویژه گزارشهایی است در باره مکه و چگونگی اداره آن در جاهلیت و اسلام که برخی از عناوین آن، چنین است: کسانی از والیان مکه که در آن دیار زندگی را بدرود گفته‌اند. والیان مکه از قریش و غیرقریش و برخی از کارها و تصرّفاتشان، قاضیان مکه از قریشیان طائف و سکنی گزیدن قبیله ثقیف در آن و ...

فصل یازدهم (۲۴۳- ۲۰۸) فصلی است کوتاه اما لطیف و خواندنی. در این فصل از آغازین‌ها در مکّه سخن رفته است به مثل: اوّلین کسی که درهم و دینار را نقش زد آدم بود (ج ۳/ ۲۰۸) اوّلین کسی که برای سخن گفتن منبر گرفت ابراهیم بود (همان/ ۲۰۹) و ...

محقق کتاب درباره این فصل نوشته است:

این فصل یکی از فصول مهم و لطیف کتاب فاکهی است. وی در جمع و ترتیب این فصل، تلاش وسیعی بکار بسته است، که نشانگر گستردگی آگاهیها و تسلط او بر منابع گونه‌گون است. فاکهی در میان مورّخان مکه تنها کسی که این فصل را پرداخته است، فاکهی در ضمن این فصل ۶۲ حدیث و خبر را آورده است. (۱)

فصل دوازدهم نیز فصلی است کوتاه (۲۵۹- ۲۴۳) که در آن از احکام شرعی فروش، کرایه و تملکّ خانه‌های مکّه و بنیاد نهادن خانه در آن، سخن رفته و از کسانی که

۱- ج ۱/ ۴۷۰

ص: ۲۷۳

می‌توانند در آن دیار خانه بنا کنند و اسکان یابند و یا نمی‌توانند در آن دیار اقامت گزینند در ضمن ۴۱ حدیث گزارش سخن رفته است.

فصل سیزدهم (ج ۳، ۳۵۳- ۲۸۳) از فصلهای دراز دامن و بسیار مهم کتاب است. این فصل به لحاظ آگاهیهای مهم و دقیقی که درباره قبیله‌ها، تیره‌ها و چگونگی سکونت آنان در مکه و مسائل مربوط به آن در اختیار می‌نهد و ابعاد مربوط به زندگی اجتماعی و قبیله‌ای آن دیار را می‌نمایاند بسیار شایان توجه است.

محله‌های مکّه، محیط زندگی قبیله‌ها، نام خانه‌ها، حوادث تاریخی، خواندنی و شنیدنی بسیاری در این فصل آمده است. از اوّلین کسی که سرزمین آن دیار را بین قبیله‌ها تقسیم کرد و برای هر تیره‌ای محلی ویژه ساخت نیز سخن رفته و به تفصیل خانه‌های قبایل و حدود آنها گزارش شده است. به مثل چگونگی خانه‌های فرزندان عبدالمطلب با دقت تمام مشخص شده است (ج ۳/ ۲۶۳- ۳۰۳) در لابلای صفحاتی که این گزارشها آمده است، فواید تاریخی فروانی توان یافت، حوادثی که در این محلّه‌ها و خانه‌ها افتاده، خرید و فروشهایی که انجام شده، هم‌پیمانان ساکنان این محله‌ها و خانه‌ها، اقدامات مهمی که صاحبان و چهره‌های برجسته این قبیله و تیره‌ها بدان همت ورزیده‌اند از جمله مطالبی است که در این فصل آمده است.

پایان بخش جلد سوّم، فصل چهاردهم است (۳۹۲- ۳۵۳) که گزارش دقیقی است از حدود مکه و تهامه حکم اخراج مسلمان از مکّه، حکم قاتلی که به حرم پناه برده باشد، درختهایی که قطع و بهره‌وری از آنها در حرم رواست، چگونگی حکم صدّ در محدوده حرم و کفارّه آن و حیواناتی که می‌شود در حرم از بین برد و نابود کرد و ...

در فصل پانزدهم (ج ۴، ۹۶- ۵) از جایگاههایی که نماز در آنها استحباب دارد سخن رفته است؛ و بدین جهت مساجد بسیاری مانند: مسجدی در «دار الأرقم» مسجدی در عرفه، مسجد «کبش»، «بیعت»، «ذی طوی»، «مسجد شجره» مسجدی در «جبل‌النور»، «کوه حراء» مسجدی در نزدیکی «شعب علی بن ابیطالب» و ... سخن رفته، و از گورستان مکه در دوران جاهلی و گورستان مهاجران یاد شده است. در ادامه فصل از آثار پیامبر و صحابیان گزارشهایی آمده است، کوهها و سرزمینهای مکه نیز شناسایی شده است و به مناسبت، یادکرد گورستانها، روایات قابل توجهی درباره زیارت نقل کرده است از جمله:

قال رسول اللَّه- ص-: «زوروا القبور فانّها تذکّرکم الموت». (۱)

در ادامه این فصل از وادی «محصّب» و چگونگی آن سخن رفته و حدود آن مشخص

۱- اخبار مکه، ج ۱/ ۴۱.

ص: ۲۷۴

شده و آثاری که درباره آن سخن می‌دارد عرضه شده است. یادآوری کنم که «محصّب» سرزمینی است در مسیر مکّه به منی که در تحدید حدود آن اختلاف است، اهل سنت شب‌زنده‌داری در آن را پس از بازگشت از منی مستحب می‌دانند. (۱)

فصل شانزدهم (ج ۴، ۱۲۸- ۹۶) عهده‌دار گزارش، چاهها، چشمه‌ها، آبگیرها و استخرهای مکه است در دوران جاهلیت و اسلام. این فصل نیز به لحاظ اجتماعی، اقتصادی شایان توجه است. چه کسانی چاهها و چشمه‌ها را پی افکنده‌اند، مردم از این آبشخورها چگونه بهره می‌گرفتند؟ به چه انگیزه‌ای این چاهها کنده می‌شد؟ قبایل و افرادی که دست به این عمل می‌زدند از چه جایگاه اجتماعی برخوردار بودند؟ چاه زمزم از چه موقعیتی در میان این همه چاه داشت؟ پس از اسلام چه چاههایی کنده شد و چه آبشخورهایی سامان گرفت و چه چشمه‌هایی جاری گشت؟ به این سئوالها در ضمن گزارشهای دقیقی پاسخ گفته شده است.

در ضمن آنچه یاد شد، قصّه‌ها، شعرها و سنتهای گونه‌گون در بهره‌گیری از چاهها و چشمه‌ها آمده است، که به لحاظ آگاهی از آداب و رسوم و سنتهای جاهلیان و محیط مکّه بسیار سودمند است.

در فصل هفدهم (ج ۴، ۲۴۶- ۱۲۹) از راهها، خیابانها، درّه‌ها، سیلابها، و جایهای تاریخی مکه سخن رفته است فرازها و فرودیهای مکّه، کوههای متصّل به حرم، مکانهای تاریخی که در آن حوادث مهمی اتفاق افتاده است و ... نیز در این فصل شناسانده شده است، چنانکه بارها گفته‌ایم، فاکهی در این کتاب تنها به گزارش جایها و حوادث بسنده نمی‌کند بلکه هر آنچه به‌گونه‌ای در ارتباط با موضوع گزارش باشد می‌آورد، به مثل در این فصل به مناسبت یادکرد کوهها و قله یکی از کوهها و انتساب آن به یکی از مکیان، حضور پیامبر- ص- را در آنجا یاد می‌کند و چگونگی بیعت مردان و زنان با پیامبر را گزارش کرده با دقت محتوی بیعت را می‌نمایاند. بنگرید:

عبداللّه بن عثمان بن خثیم می‌گوید، محمد بن اسود می‌گفت: در روز فتح مکه پیامبر را دیدم که نشسته، و مردم از خرد و کلان، مرد و زن برای بیعت به سوی آن بزرگوار می‌آمدند تا به اسلام گواهی دهند. گفت چگونه شهادت می‌دادند، گفت: انه بایعهم علی الایمان با اللّه والشهادة: لااله الااللّه: پیامبر از آنان برایمان به خدا و شهادت به اینکه خدائی جز او نیست پیمان می‌گرفت. (۲)

و به مناسبت یادکرد «شعب البیعه» به تفصیل از «بیعت عقبه» و حاضران در آن و چگونگی شکل‌گیری ماجرا و محتوای بیعت سخن گفته است؛ که به لحاظ تاریخی و شناخت

۱- اخبار مکه، ج ۳/ ۵۶.

۲- بنگرید به: معجم‌البلدان، ج ۵/ ۶۲، اخبار مکه، ج ۴/ ۳- ۷۲ پانوشت، لغتنامه دهخدا، حرف م ص ۹۳۸.

ص: ۲۷۵

زمینه‌های هجرت در سیره رسول‌اللَّه- ص- شایان توجه است.

فصل هیجدهم (۳۱۱- ۲۴۶) یکسر به منی پرداخته است و مسائل مربوط به آن را به دقت گزارش کرده است. منی فضیلت و جایگاه آن، حدود و احکام آن، چگونگی رمی جمرات، راههای که بدان منتهی می‌شود، منزل پیامبر و خلفا در آن، مسجد خیف فضیلت واهمیت آن و مسائل مربوط به آن در عبادت، شب زنده‌داری و ... احکام رمی جمرات، منی و مسائل آن در آینه ادبیات عرب و مسائل دیگر از جمله مطالب این فصل است.

مسجد «کَبْش» و فضیلت آن و اخباری که درباره آن آمده است، اوّلین کسی که ریگ افکند، ریگ افکندن ابراهیم- ع- رمی جمرات بعنوان سنتی دیرپای، دعا و ذکر در حال رمی، گورستان منی و نام دقیق آن، اوّلین کسی که در آن دیار بت نصب کرد، مساحت دقیق پهنا و درازای منی و مساحت دقیق مسجد منی از دیگر مباحث این فصل است.

جلد چهارم با فصل نوزدهم پایان می‌پذیرد که به گزارشهای «مزدلفه» پرداخته است.

(۳۲۹- ۳۱۱). در این فصل، از چرایی نامگذاری آن سرزمین به «مزدلفه»، فضیلت و احکام آن، و راههای که بدان منتهی می‌شود سخن گفته شده است. گزارشی از قُزَح (کوهی کم ارتفاع در جنوب شرقی مزدلفه، که مشرف به مسجد مشعرالحرام است) مشعرالحرام، مسجد مشعرالحرام، مساحت دقیق بین آن و عرفات از دیگر مطالب عرضه شده در این فصل است.

این گزارشها بسیار دقیق و سودمند است و خواننده با وصفی استوار و تحدیدی ظریف، روبرو است.

فصل بیستم (ج ۵، ۵۴- ۵) ویژه گزارشهایی است از عرفه و حدود آن، فضیلت و احکام عرفه و چگونگی مسجد آن دیار. فضیلت دعا در عرفه، روزه گرفتن در آن، وقوف پیامبر در آن قبل از هجرت و بعد از آن، از مطالب دیگری است که در این فصل آمده است.

چرایی نامگذاری آن سرزمین به «عرفه» یادکرد منبر عرفه، مساحت دقیق آن و فاصله‌اش با مسجدالحرام، و به مناسبت یادی از قبر «میمونه» همسر پیامبر و محلّ آن در اطراف مکه نیز از مطالبی است که در این فصل آمده است.

فصل بیست و یکم (۱۰۶- ۵۷) که واپسین فصل کتاب است به برخی از جایهای مشهور در اطراف و نزدیکی مکه پرداخته است. مانند مسجد تنعیم فضیلت آن و اخبار مربوط به آن، مسجد جَعْرانه، مسجد حدیبیّه، گزارش عمره‌هایی که پیامبر انجام داده است، شهرها و مناطق و آبادیهای اطراف مکّه که در حاکمیت والیان مکه می‌بوده است، جایهایی که پیامبر و اصحابش برای نبرد به آنجاها رفته بودند و ...

ص: ۲۷۶

نگاهی گـذرا به فصول زرّین کتاب فاکهی نشانگر اهمیت کتاب و جایگاه بلنـدش در تاریخ اسـلام، مکه و شـناخت جریانهای صدر اسـلام است. اثر فاکهی تنها تاریخ مکه نیست، به نگاه دقیق و تحلیلی «اخبار مکه» تاریخ سـیاست، فرهنگ، ادب و باورها و سـنتهای مکه در دوران جاهلی و عهد اسـلامی نیز هست. در نگریسـتن به جنبه مختلف آن نشان می‌دهد که هیچ محقق، مورخ، فقیه، مفسـر، محدث، و دانشوری که در حقایق اسلام به پژوهش و نگارش همت می‌ورزد از مراجعه بدان بی‌نیاز نیست.

چنانکه پیشتر یادآوری کردیم فاکهی کتاب را فصل‌بنـدی نکرده است، و فصول یاد شده براساس تقسـیم بندی، محقق سـختکوش و دقیق‌النظر کتاب است.

ملحقات کتاب:

پیشتر گفتیم که آنچه از کتاب فاکهی عرضه شـده است بخش دوّم کتاب است؛ محقق بخش اوّل را که در منابع دیگر پراکنده بوده است استخراج و بازشناسی کرده است. در این بخش که پیوست اوّل کتاب را تشکیل می‌دهد از:

چگونگی آمـدن حضـرت ابراهیم به مکّه، چاه زمزم، ماجرای ذبح اسـماعیل، چگونگی و جایگاه و زمان آن سـخن رفته است. بحث فـاکهی در اینجا از این جهت که ذبیـح اسـماعیل است و نه اسـحاق، و توجه دادن به گزارشـهای وارونه اهل کتاب و برنمودن ورود اسرائیلّیات در منابع و آثار اسلامی قابل توجه است.

در ادامـه این گزارشـها اخبـاری از ازدواج اسـماعیل بـا زنی از عمـالقه، چگـونگی آمـدن برخی از قبایـل به مکه، چرایی نامگـذاری «عمالقه» و گزارشـی از پیشـینه تاریخی آنها، و یادکرد برخی از قبایلی که در آن دیار سـکونت داشـتند و پاره‌ای از آداب و رسوم و چگونگی حیات اجتماعی آنها، ارائه شده است.

گزارش برخی از جنگهـا، روزهـای مهم و مشـهور تـاریخی، چگـونگی «نسیئ» و مسـئولان آن، اوّلین بنیادگـذار، کعبه و چگونگی ساختمـان آغـازین آن و نهـادن «حجرالأـسود» و مسـیر تطّور بنـای کعبه پس از اسـلام تا زمان فاکهی و ... نیز از مطالب این پیوسـت است.

در پیوست دوّم محقق کتاب، تصاویر زیبایی از وضع امروزی برخی از جایهای مشهوری را که فاکهی در کتابش آورده عرضه کرده است؛ با توضیحاتی روشنگر از چگونگی آنها و بدین‌سان بگونه‌ای دلپذیر امروز این جایها را به گذشته‌های تاریخی آنها پیوند زده است.

ص: ۲۷۷

در پیوست سوّم، نقشه‌های گویایی از مکه و اطراف آن ترسیم شـده است بر پایه کتاب فاکهی، این تصویرها وضع مکه و چگونگی آن را در آن روزگار نشان می‌دهد، از جمله:

۱- مکه در قرن سوّم هجری

۲- مشهورترین خانه‌ها، جایها و کوههای مکّه

۳- چاههایی که در آن روزگار در مکه بوده است

۴- آبگیرها، حوض‌ها، استخرها و برکه‌ها

۵- دیوارها، حصارها، دژها ...

۶- راههای اصلی مکه، پیچها و گردونه راههای کوهستانی، گورستانها

۷- جایهای تاریخی و مساجد

۸- نقشه دقیق ساختمان کعبه، مسجدالحرام و اطراف آن در ۲۷۲ هجری به هنگام خلافت مهدی عباسی

با آنچه یاد کردیم متن کتاب با تحقیق دقیق گسترده و استوار، محقق آن پایان می‌پذیرد.

شیوه فاکهی در تدوین کتاب نقل مطالب:

در گزارشـگونه‌ای که از فصول کتـاب ارائه دادیم تـا حـدودی شیوه نقـل فـاکهی روشن شـد. اینـک انـدکی بشـرحتر به این مطلب بپردازیم. آنچه اینک در اختیار ماست حـدود ۳ هزار حـدیث و اثر و گزارش را بهمراه دارد. تمام این گزارشـها با اسـناد عرضه شده است و فاکهی در عرضه این مجموعه آیین نقل حدیث را دقیقاً رعایت کرده است، او گاهی تصـریح می‌کند حدیث را شـنیده است (ج ۳/ ۲۲۲) و گـاهی نشان می‌دهـد که حـدیث را از جایی برگرفته و بر «شـیخ حـدیث» عرضه کرده است (ج ۳/ ۱۶۰) و دیگرگاه می‌نمایانـد که گزارش را «اجازهً» می‌آورد. (ج ۳/ ۱۷۴)، در نقلها گاهی قرائنی را می‌افزایـد تا نشان دهد سـماع وی قطعی است (ج ۵/ ۱۴ شماره ۲۷۳۳) و گاهی به جایی که حدیث را در آن شـنیده است تصریح می‌کند (ج ۳/ ۱۳۴، ج ۲/ ۱۳۵ و ... اگر در کلمه‌ای از خبر تردیـد کنـد آن را گزارش می‌کنـد (ج ۲/ ۱۱۱) کسـانی از محـدثان را دیـده بـا ایـن همه نقـل روایت را به واسطه دارد در اینصورت بدان تصریح می‌کند (ج ۲/ ۳۰۳) اگر در سـند و یا متن حدیث تصحیفی بیابد آن را تصریح می‌کند و پس از نقل حدیث بدان تنبه می‌دهد (ج ۳/ ۳۴، ج ۴/ ۳۰ و ...) و گاهی در چگونگی حدیث و صحت و سقم آن اظهار نظر می‌کند (ج ۳/ ۱۶۰).

ص: ۲۷۸

پس از این خواهیم گفت که فاکهی در مکّه بدنیا آمده و در آن دیار بالیده و رشد کرده است. بدین سان بخش عظیمی از کتاب را توصیفها و تبیین‌ها بدون واسطه او تشکیل می‌دهد این وصفها در نهایت دقت و استواری است. او تنها به نقل آثار و اخبار بسنده نکرده بلکه در جهات مختلف و ابعادگونه‌گون گزارشها به نقد و بررسی و اظهارنظر پرداخته است، این نکته در مباحث فقهی بویژه در مسائل مربوط به طواف، سعی، احرام و وقوف به عرفه ... و تحدید حدود مکانها و جایهایی تاریخی بروشنی پیداست.

ادبیات عرب نیز در این کتاب جلوه عظیم و ستودنی دارد. او در مناسبتهای مختلف اشعار عرب را عرضه کرده و بدین‌سان پهنه مباحث کتاب را با جلوه‌های ادب عربی آمیخته و اثری ادبی از خود به یادگار نهاده است. تنوع در مصادر و منابع نقل نیز در کتاب فاکهی ستودنی است. با این همه باید یاد کرد که فاکهی به جمع و تبویب اخبار همت ورزیده است و اسناد را به دقت گزارش کرده است تا راه برای ارزیابی در چگونگی نقلها برای محققان واپسین بازباشد.

مؤلف کتاب:

محمد بن اسحاق بن العبّاس فاکهی، از عالمان مورخان و محدثان قرن سوّم هجری است. از سالزاد وی اطلاع دقیقی در دست نیست، محقق کتاب احتمال می‌دهد او بین سالهای ۲۱۵- ۲۲۰ در مکّه از مادرزاده شده باشد. فاکهی در مکّه بالید و رشد کرد و فراگیری دانش را نیز در آن دیار آغاز کرد و از مشایخ مکه فراوان بهره گرفت ولی بدان بسنده نکرد و برای گسترش آگاهیها و تعمیق معلوماتش به دیگر دیارها رفت برکشید و در بغداد، کوفه، صنعا و ...

در محضر مشایخ حدیث زانو زد و از خرمن دانش دانشوران آن شهرها خوشه‌ها چید و بهره‌ها برد.

فاکهی در مکه از جایگاه اجتماعی والایی برخوردار بوده است، این حقیقت را می‌توان از برخی نقلهای وی دریافت. او گاه حوادثی را گزارش کرده، و جایها و مواضعی را نشان داده که محدثی عادی بدانها نمی‌توانست دست یابد. گزارش مراسلات بین امراء و وصف دقیق آنها نیز نشانگر آن است که وی در مکانتی بالا قرار داشته است.

محقق کتاب براساس نقلهای «اخبار مکه» ۲۳۱ تن از مشایخ فاکهی را فهرست کرده است (ج ۱/ ۱۹- ۲۹) که نشانگر سختکوشی و جستجوگری هوشمندانه فاکهی در فراگیری دانش و گستراندن اطلاعاتش است.

ص: ۲۷۹

سالمرگ فاکهی نیز دقیقاً روشن نیست. محمد بن احمد بن علی فاسی می گوید:

سالمرگ او را نمی‌دانم اما قطعاً به سال ۲۷۲ زنده بوده است. این گفته فاسی را بسیاری از شرح حال نگاران نگاشته و پذیرفته‌اند؛ (۱) امّا بغدادی وفات او را ۲۸۵ دانسته است بدون اینکه منبع معتمدی برای این قول یاد کرده باشد. (۲)

اما محقق کتاب با دقت در نقلهای کتاب، و گزارشهایی که فاکهی در کتابش آورده است ترجیح می‌دهد که سالمرگ او بین سالهای ۲۷۲ تا ۲۷۹ باشد. (۳)

تحقیق کتاب:

کتاب را عبدالملک عبداللَّه بن دهیش، از نویسندگان و فاضلان سعودی تحقیق، تصحیح کرده و با پانوشتهای مفصّل در ۶ جلد نشر داده است. ۵ جلد متن کتاب و پیوستهای آن و یک جلد ویژه فهارس کتاب. تحقیق کتاب یکی از نمونه‌های برجسته، استوار، و عظیم تحقیق علمی متون کهن است، که اکنون با نگاهی گذرا به چگونگی تحقیق وی، نوشته را پایان می‌دهیم:

۱- متن کتاب:

محقق کتاب را براساس تنها نسخه موجود آن تصحیح کرده و برای عرضه متنی استوار و دقیق، این نسخه را با مصادر کتاب و کتابهایی که معاصران وی و عالمان پس از وی تألیف کرده و از آن نقل کرده‌اند و یا مطالب همگون دارند، مقابله کرده است. وی با تتبّع و تحقیق در خور تقدیر و سنجیدن نسخه موجود با آنچه یاد شد آنچه را به صواب دیده در متن آورده و در پانوشتها موارد تحریف، تصحیف واشتباه متن نسخه خطی را نشان داده است.

اسناد کتاب را با مراجعه به منابع رجالی تصحیح کرده و تحریفها، افتادگی‌ها و تصحیفها را زدوده است. چگونگی حدیث را مشخص کرده و دقیقاً یاد کرده است که مثلًا حدیث «صحیح»، «ضعیف» و ... است احادیث، اخبار، آثار و اشعار را تخریج کرده و دقیقاً جایهای آنها را در منابع نشان داده است.

۲- پانوشتها:

در پانوشتها منابع نقل را دقیقاً نشان داده، روایات و اخبار را اگر در منابع مشابه یافته گزارش کرده، گاهی به اختصار راوی را معرفی کرده و به جایگاه وی در رجال‌شناسی اشاره

۱- اخبار مکه، ج ۴/ ۱۳۷.

۲- العقد الثمین، ج ۱/ ۳۱۰

۳- هدیهٔ العارفین، ج ۲/ ۲۰

ص: ۲۸۰

نموده است. جایها، حادثه‌ها و واقعه‌ها را اگر در متن به اختصار نهاده شده و دقیقاً معرفی نشده است، معرفی کرده و ضمن توضیح و تبیین دقیق آنچه یاد شد اشتباهات محققان معاصر را در این باره تصحیح کرده است. افزون بر اینها واژه‌های دشواریاب را نیز معنا کرده است.

۳- فهرستها:

محقق جلد ششم را ویژه فهارس فنی کتاب ساخته است و در این جلد، فهرست آیات، احادیث، اعلام، اشعار، جایها، منابع و موضوعات را آورده است. در فهرست احادیث، احادیث را براساس حروف چیده و آنگاه راوی و جای آن را در کتاب نشان داده است.

فهرست اعلام را چند بخش کرده است:

۱- فهرست راویان در این فهرست مشایخ فاکهی را با علامت (ش) نشان داده است.

۲- فهرست رجال واعلامی که در کتاب یاد شده‌اند امّا راوی نیستند.

۳- فهرست صاحبان حرفه‌ها

۴- فهرست قبیله‌ها و قومها

فهرست موضوعات کتاب نیز براساس الفبا تنظیم شده است و تمام جایها، حادثه‌ها و موضوعات طرح شده در کتاب به دقت فهرست شده است. در فهرست اشعار اوّل اشعار آمده و قافیه و شاعر آن مشخص شده است.

در فهرست منابع، مصادر و منابع محقق کتاب با دقت تمام شناسانده شده است و در پایان فهرست کلی موضوعات مجلدات پنجگانه آمده است.

۴- مقدمه کتاب:

محقق مقدمه‌ای نوشته است درازدامن، تحقیقی و بسیار سودمند؛ و در ضمن آن از شرح حال مؤلف و مشایخ و شاگردان وی به تفصیل سخن گفته است.

پیشتر گفتیم از شرح حال دقیق مؤلف در منابع شرح حال‌نگاری اطلاع چندانی در دست نیست محقق کتاب با درنگریستن در متن کتاب، از شرح حال، حدود تولد و مرگ، سفرهای وی برای فراگیری دانش، جایگاه اجتماعی و علمی او در قرن سوّم، مشایخ و شاگردانش به تفصیل سخن گفته است. آنگاه به کتاب فاکهی پرداخته و اهمیت آن را نمایانده، و از مصادر و منابع فاکهی سخن گفته و تأثیرش را در آثار بعدی در این باره نشان داده است.

ص: ۲۸۱

و در پایان مقدمه شیوه پژوهش، تصحیح و تحقیق کتاب را گزارش کرده است. تحقیق کتاب نمونه عینی تحقیقی ژرف، گسترده، دقیق و عالمانه است.

ص: ۲۸۲

بهداشت درحج

محمد رضا رزاقی

به لحاظ اهمیت آگاهی ازمسائل بهداشتی و پزشکی و رعایت آن در ایّام حج، «میقات» می‌کوشد در حدّ امکان مسائلی را که اطلاع از آن برای راهیان دیاردوست ضرورت دارد بخامه متخصّصان امور پزشکی عرضه کند.

ص: ۲۸۳

مقدمه

کلیه‌ها که به صورت دو عضو لوبیایی شکل در پشت پرده صفاق قرار گرفته‌اند، از اعضاء حساسی هستند که آب اضافی بدن و سموم تشکیل شده در سلولهای مختلف را در لوله‌های تشکیل دهنده ادرار از طریق خواص فیزیکی و شیمیایی به صورت ادرار دفع می کنند. کلیه‌ها فشار خون بین ۸۰ تا ۱۸۰ میلی‌متر جیوه را بدون آسیب تحمل می کنند ولی کاهش یا افزایش شدید فشار خون باعث صدمه به کلیه می‌شود. از طرف دیگر بالا ـ رفتن غلظت مواد دفعی از کلیه‌ها سبب رسوب آنها و تشکیل سنگ می گردد. عفونتها کلیوی نیز باید بطور صحیح درمان شوند تا اختلالی در کار کلیه‌ها ایجاد نشود، در این مقاله به اختصار نحوه کار کلیه و مواردی که باعث آسیب به کلیه می‌شوند توضیح داده خواهد شد.

بیان مسأله:

کلیه‌ها دو عضوی هستند که در بالغین مجموعاً ۱۲۴۰ وزن بدن را تشکیل می‌دهند. و در قسمت پشت پرده صفاق وزیر حجاب حاجز (دیافراگم) قرار گرفته‌اند. کلیه‌ها علی‌رغم وزن کمی که دارند در هر دقیقه ۲۰٪ مقدار برون ده قلب وارد آنها می‌شود و از این حجم خون بالا که وارد آن می‌شود در هر دقیقه یک میلی‌لیتر ادرار ساخته و از طریق لوله‌های حالب وارد مثانه می‌شود. تشکیل ادرار در لوله‌های سازنده ادرار، به علت خاصیت فیزیکی (اسمزی) یا خاصیت شیمیایی (تبادلات یونی) است که آب و املاح اضافی و سموم بدن بوسیله آن دفع می‌شود و باعث تعادل آب و املاح بدن می گردد. کلیه‌ها به راحتی فشار خون بین ۸۰ تا ۱۸۰ میلی‌متر جیوه را تحمل می‌نمایند که در نتیجه آسیبی به بافتهای آن وارد نمی‌شود. ولی به هر دلیل که فشار خون از حد مجاز پایین‌تر و یا بالاتر برود سبب صدمات بافت کلیه شده و کار آنرا مختل می کند. خونریزیهای شدید با تب‌های بسیار بالا و تعریق شدید و محدودیت‌های طولانی مایعات از مواردی هستند که سبب کاهش بیش از حد فشار خون و حالت شوک می‌شوند. از طرف دیگر چون املاح هم از کلیه‌ها دفع می‌شوند، در صورتی که به علت مصرف زیاد املاح و یا کم شدن حجم ادرار غلظت این مواد در ادرار بالا برود سبب رسوب آنها و تدریجاً تشکیل سنگ می گردد. کم شدن حجم ادرار همچنین باعث توقف بیش از معمول ادرار شده و این توقف طولانی باعث می‌شود که رشد میکروبها نیز سهولت یافته و تأثیر آنها بر بافتهای مختلف دستگاه ادراری بیشتر باشد.

ص: ۲۸۴

با این خلاصه‌ای که از کار کلیه بیان شـد به اهمیت حیاتی این اعضاء حساس پی می‌بریم و لـذا به عنوان شـکر نعمتی که خداوند به ما عطا فرموده باید شرایطی فراهم نمائیم که این اعضا حساس آزرده نشوند.

کشور مـا از نظر جغرافیـایی در منطقه معتـدل شـمالی قرار گرفته و به لحـاظ موقعیت آب و هوایی مردم بـا خوردن مایعات و آب به علت عـدم تشـنگی کمـتر عـادت دارنـد. ولی در کشور حجـاز به علت آب و هوای گرم نیـاز به مصـرف آب بیشـتر محسوس است. زائرین ایرانی که توفیق تشـرف به مکه معظمه و مدینه منوره را پیدا می‌نمایند باید به این نکته توجه داشـته باشـند که در مدت سـفر آنـان در کشـور حجـاز به علت گرمـای شدیـد تعریـق بیش از حـد معمول است و لـذا مقـادیر زیـادی از آب بـدن از این طریق دفع می‌شود. از سوی دیگر چون زائرین عزیز به مصـرف آب بیشتر عادت ندارنـد لـذا حجم مایعات بـدن شدیـداً کاهش می‌یابد. نبودن آبخوری‌هـای عمـومی در مسـیرهای حرکت زائرین در مکه مکرمه و مـدینه منـوره خود مزیـد بر علت است. از طرف دیگر گرمـای محیـط سـبب اتسـاع عروق محیطی شـده و خون بیشتری در آنهـا جمع شـده که بـاعث کاهش خون عروق مرکزی می‌شود. مجموع فاکتورهـا سـبب می‌شود که خونگیری کلیه کمتر شـده و کلیه تحت فشـار قرار گیرد و حجم ادراری که سـاخته می‌شود کم و غلیظ باشد و به علت غلظت و کم بودن حجم ادرار اسـتعداد رسوب تدریجی مواد و تشکیل سنگ کلیه بالا می‌رود. در کلیه‌هایی که کار آنهـا در حـد نرمـال نباشـد، این کاهش مایعات و کم خونی کلیه، سـبب تسـریع در از کار افتادن کامل کلیه می‌شود. همانطوری که بیان شـد توقف طولانی ادرار در مسـیر عبور، سـبب می‌شود که فرصت بیشتری به میکروبها برای رشـد آنها داده شود و لذا ریسـک عفونت ادراری و کلیوی افزایش می‌یابـد که خود عفونت می‌تواند به عنوان زمینه‌ای برای تشـکیل رسوب ادراری و سـنگ باشد که معمولًا موارد دیگری هم روی آن رسوب می‌کننـد و مجموعه عفونت کلیوی و سـنگ باعث از بین رفتن بافت فعال کلیه شـده و آن را تخریب می‌نماید.

در مجموع برای جلوگیری از تشـکیل سـنگ بـایستی حجم ادرار ۲۴ سـاعته را به ۳۶۰۰ میلی‌لیـتر یعنی بین ۳ تا ۴ لیتر در شـبانه روز رساند که خود این حجم بالای ادرار، سبب می‌شود که عفونتها هم نتوانند فرصت رشد پیدا کنند.

مجموعه آنچه بطور خلاـصه بیـان شـد نشان دهنـده اهمیت مصـرف آب در همه حالات بخصوص در مـدت اقامت در کشور حجاز است. از بدو ورود به فرودگاه جده و وجود هوای شرجی، تعریق شدید شروع می‌شود و لزوم مصرف آب بیشتر را ایجاب می‌کند.

ص: ۲۸۵

در زیارت حرم مطهر پیغمبر در مدینه منوره به علت ازدحام جمعیت علیرغم وجود وسائل خنک کننده بازهم گرما بیش از معمول است و نیاز به مصرف آب را محسوس می‌نماید. در هنگام طواف بیت‌اللّه الحرام ازدحام شدیدتر است و تعریق بسیار شدیدی وجود دارد. وقوف در عرفات و منی و در زیر چادرها، طی مسافت طولانی برای رمی جمرات و تجمع جمعیت در این محل‌ها، بازهم به گرمای بیشتر هوا و تعریق زیادتر کمک می کند و لذا توصیه می‌شود که برای پیشگیری از صدمات کلیوی در ایام این مسافرت روحانی با همراه داشتن یک قمقمه آب و نوشیدن آب بیشتر، از بی‌آبی (خشکی) کلیه ممانعت نماییم و در صورت وجود علائم عفونت ادراری مثل سوزش ادرار یا تغییر رنگ آن، به پزشک مراجعه نماییم. لازم به ذکر است که در صورت عدم مصرف آب بالا- رفتن غلظت ادرار خود باعث سوزش و تغییر رنگ ادرار می‌شود و لذا با مصرف آب زیادتر ابتدا قبل از مراجعه به پزشک بایستی این علت را برطرف نموده و سپس در صورت پایدار بودن علائم جهت درمان به مراکز بهداشتی درمانی مستقر در مدینه منوره و مکه معظمه مراجعه نمود.

ص: ۲۸۶

عبور از مقابل نمازگزار

از جمله مسائلی که در محیط زیارتی مکه و مدینه مشهود بوده و جلب توجه می‌کند، این است که اگر کسی از مقابل نمازگزاری بگذرد، مورد اعتراض او، یا دیگران قرار می‌گیرد.
لذا افرادی که متوجه این هستند، اگر در مسیر حرکت خود متوجه نمازگزاری بشوند، از چند قدم جلوتر از او و یا اگر در صف نماز جماعت باشد از صف جلوتر عبور می‌کنند، یا اینکه صبر می‌کنند تا نماز تمام شود و بعد حرکت کنند. البته شک نیست که خودداری از عبور از مقابل

ص: ۲۸۷

نمازگزار بسیار پسندیده و مطلوب است و رعایت ادب نسبت به نماز محسوب می‌شود، چنانکه در روایات ما نیز وارد شده است (۱) ولی برخی از مسلمانان و حجاج، پا را از این فراتر نهاده در مواردی عبور از مقابل نمازگزار را حرام، حتی نماز او را نیز باطل می‌دانند!

این فتوا در میان اهل سنت از صدر اسلام تا کنون وجود داشته و گاهی موافقت و مخالفت با آن به زد و خورد منجر شده و به دادرسی نزد والی و حاکم می‌رسیده است.

نظربه اهمیت این موضوع و برای روشن شدن حجاج بیت‌اللّه‌الحرام، باید به سراغ احادیث و فتاوای اهل سنت و روایات شیعه برویم تا از کیفیت و چگونگی آن به خوبی با خبر شویم:

نخست باید توجه داشته باشیم که به اعتقاد شیعه و سنی مستحب است نمازگزار در مقابل خود (بعد از محل سجده) چیزی قرار دهد (مثل عصا) تا حجابی باشد میان او و کسی که از مقابلش عبور می کند (۲) در کتابهای هر دو مذهب روایتی از پیامبر اکرم- ص- به این مضمون نقل شده است که:

پیامبر هنگام نماز «عصا» یا چیزی نظیر آن را بین خود و قبله قرار می‌داد، تا فاصله باشد میان او و کسی که از مقابلش می گذرد.

ولی اهل تسنن به دنبال این حکم گفته‌اند:

«اگر کسی چنین حایلی بین خود و قبله قرار دهد، در صورتی که مردی از مقابلش بگذرد تا جایی که می‌تواند باید مانع از عبور او شود، و اگر عابر در رفتن اصرار کرد، با او بجنگد، زیرا او شیطان است» (۳) و در مواردی از جمله عبور زن نماز را باطل می‌دانند (۴)

از آنجا که آنان این حکم را بسیار جدی می گرفتند، در گذشته زد و خوردهایی میان نمازگزاران و عابران در مسجد الحرام و مسجد النبی- ص- به وجود می‌آمده، و گاهی ماجرا حتی تا محکمه و دارالاماره کشیده می‌شده است، چنانکه نمونه‌ای از آنها را شخصی به نام «صالح بن سمان» نقل می کند. وی می گوید:

«یک روز جمعه من همراه «ابو سعید» بودم، او نماز می‌خواند و چیزی در مقابل خود گذاشته بود که میان او و مردم حایل و مانع باشد، که ناگهان جوانی (از قبیله ابی معیط) آمد، و خواست از برابر «ابو سعید» بگذرد، «ابو سعید» به گلوی او زد تا برگردد، مرد جوان نگاه کرد و دید هیچ راهی جز عبوراز پیش روی «ابو سعید» ندارد، دوباره برگشت «ابو سعید» این بار شدیدتر از دفعه گذشته بر سینه از کوفت،

۱- شیخ حر عاملی، وسایل الشیعه، چ ۲ تهران، دارالکتب الاسلامیهٔ، ج ۲، باب ۱۱، ح ۱۰، ص ۴۳۶.

۲- مسلم، صحیح مسلم، تحقیق دکتر هاشم و دکتر لاشین، ط ۱، بیروت، مؤسسه عزالدین، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۴۵۰، باب سترهٔ المصلی، آیهٔ‌اللّه خویی- ره- منهاج الصالحین، چ ۲۸، قم، نشر مدینهٔ العلم، ج ۱، ص ۱۵۰، مسأله ۶۸ ترجمه عبارت منهاج: «اگر نمازگزار در معرض عبور شخصی از مقابل خود باشد مستحب است که حایلی بین خود و او قرار دهد، اگر چه به وسیله عصا یا طناب یا مقداری خاک باشد».

۳- مسلم، صحیح مسلم، ط ۱، بیروت، مؤسسه عزالدین، ج ۱، ص ۴۵۵، باب منع المار بین یدی المصلی.

۴- عثمین، دروس و فتاوی، ط ۲، مکتبهٔ اولی النهی ریاض، دارالخضر، بیروت، ۱۴۱۱، ه.ق، ص ۱۰۹.

ص: ۲۸۸

جوان به «ابو سعید» بد گفت، و سپس جمعیت را شکافت و از مسجد خارج شد و نزد «مروان» (حاکم مدینه) و از آنچه بر سرش آمده بود به مروان شکایت کرد، ابوسعید نیز نزد مروان رفت. «مروان» به وی گفت: با برادر زاده‌ات (برادر ایمانی) چه کرده‌ای که از تو شکایت می‌کند؟ «ابو سعید» در پاسخ این حدیث را خواند:

«از پیامبر شنیدم که گفت: هرگاه یکی از شما نماز می‌خواند و چیزی به عنوان مانع بین خود و مردم قرار داد و کسی خواست بین او و حایل حرکت کند، به گردنش بزنند، و اگر خودداری کرد با او بجنگد زیرا او شیطان است» (۱)

البته با وجود این روایت اکثر فقهای اهل سنت فتوا داده‌اند که عبور از مقابل نمازگزار و حایل، یا از بین نمازگزار و محل سجده، نماز را باطل نمی‌کند؛ زیرا روایت دیگری نقل شده حاکی از آن که پیامبر اسلام این کار را دیده و نهی نفرمودند (۲) بنابراین عمل پیامبر- ص- را دلیل بر جواز دانسته‌اند. ولی با این حال برخی از آنان در جلوگیری از عبور افراد از مقابل نمازگزار سخت اصرار می‌ورزند و برخی از فقهای فعلی عربستان فتوا داده‌اند که عبور زن از مقابل نمازگزاری که حایل در مقابل خود قرار نداده، یا عبور وی از بین نمازگزار و محل سجده او، موجب بطلان نماز می‌شود، و باید نمازگزار نماز خود را اعاده کند، اگر چه در رکعت آخر نماز خود باشد، این حکم را در مسجد الحرام نیز نافذ می‌دانند (۳)

عبور از مقابل نمازگزار از دیدگاه شیعه

آنچه از فتاوا و عمل اهل تسنن در مورد عدم جواز عبور از مقابل نمازگزار استفاده می‌شود، این است که آنان از این نهی چنین استفاده کرده‌اند که: با گذشتن شخص یا حیوانی از مقابل نمازگزار، نماز او قطع و ارتباطش با خدا بریده می‌شود! گویی اینان ارتباط نمازگزار (بوسیله نماز) با خدا را، یک ارتباط مادی (مانند ارتباط تلفنی) پنداشته‌اند در صورتی که چنین نیست، چرا که ارتباط نمازگزار با خدا، ارتباطی معنوی است، و با عبور کسی قطع نمی‌شود.

از بررسی روایات شیعه، چنین برمی‌آید که امامان معصوم- علیهم السلام- با این فکر ابتدایی مخالف بوده‌اند.

گواه این معنا این است که بعد از عصر رسول خدا- ص- تا عصر امام حسن عسکری- ع- از امامان شیعه در ردّ این فکر، روایاتی نقل شده است، و این نشان می‌دهد که این فکر در دوران (۲۵۰ ساله) امامت آنان وجود داشته است، همچنان که

۱- مسلم، صحیح مسلم، تحقیق دکتر هاشم و دکتر لاشین، بیروت، مؤسسه عزالدین، ۱۴۰۷ ه.

ق، ج ۱ ص ۴۵۵.

۲- ابن رشد قرطبی، بدایهٔ المجتهد، بیروت، دارالمعرفه، ۱۴۰۹، ج ۱، ص ۱۸۰.

۳- محمد بن صالح عثمین، دروس و فتاوی فی الحرم المکی، ط ۲، ریاض، بیروت، مکتبه اولی النهی و دارالخضر، ۱۴۱۱ ه. ق، ص ۱۱۰- ۱۰۹.

ص: ۲۸۹

اکنون نیز وجود دارد. و ما برای نمونه، سه روایت را که در سه مقطع: آغاز، میانه و پایان این تاریخ ۲۵۰ ساله نقل گردیده، یادآوری می‌نماییم:

۱- امام چهارم می‌فرماید: «پدرم نماز می‌خواند، شخصی از مقابلش گذشت، یکی از همراهان پدرم او را از این کار بازداشت، چون امام از نماز فارغ گشت، فرمود: چرا مانع از عبور او شدی؟ پاسخ داد: به علت این که میان تو و محراب نماز فاصله انداخت، امام فرمود: وای بر تو خداوند به من نزدیک‌تر از این است که کسی بتواند با عبور خود بین من و او جدایی بیندازد» (۱)

از اعتراض آن شخص و توضیح امام- ع- روشن می‌شود که این فکر از بعد از وفات پیامبر- ص- و جود داشته است.

۲- روزی‌ابوحنیفه برامام‌صادق ع- وارد شده و به آن حضرت گفت: فرزندت موسی (امام هفتم) را دیدم که نماز می‌خواند، مردم از مقابلش می‌گذشتند ولی او آنان را باز نمی‌داشت، می‌دانی چنین کاری یعنی چه؟! (نماز باطل می‌شود).

امام صادق- ع- فرمود: موسی را بخوانید. او را خواستند.

امام- ع- فرمود: فرزندم! ابوحنیفه می‌گوید: تو در حالی که مشغول نماز بودی مردم از برابرت عبور می‌کردند و تو از رفت و آمد آنان جلوگیری نمی‌کردی؟

موسی- ع-: آری ای پدر! کسی که برای او نماز می‌گزارم به من نزدیکتر است از آنان که از مقابل من می‌گذرند. خداوند فرموده است: «ما به انسان از رگ گردنش نزدیکتریم» (۲)

(چون داستان به اینجا رسید) امام صادق- ع- فرزندش را در آغوش گرفت و فرمود: پدر و مادرم فدای تو ای گنجینه رازها (۳)

۳- «ابو سلیمان» (یکی از یاران امام یازدهم) می‌گوید: در محفلی که من نیز حضور داشتم یاران حضرت امام حسن عسگری- ع- از او پرسیدند: آیا چیزی نماز را قطع می‌کند؟ (عبور اشخاص از مقابل نمازگزار موجب قطع نماز می‌شود؟) حضرت فرمود: نه، چنین نیست که نماز از مقابل نمازگزار عبور کند، بلکه نماز از آن سمت و جهتی می‌گذرد که نمازگزار بدان رو نموده است (۴)(نمازگزار رو به خدا دارد و نماز به جهت و سمت خدا است و از مقابل نمی‌گذرد که اگر کسی از آنجا گذشت قطع گردد).

نکته قابل توجه این است که: جمله‌ای که در رد این فکر و بی‌پایه بودن آن آمده است از امامان متعدد، در اعصار مختلف، از راویان متعدد، در قالب یک جمله نقل شده است، و آن، جمله زیر است:

۱- شیخ حر عاملی- ره- وسایل الشیعه، چ ۲، تهران، دارالکتب الأسلامیه، ج ۲، ص ۴۳۶، ح ۴.

۲- نحن اقرب الیه من حبل الورید، سوره ق: آیه ۱۶.

۳- شیخ حر عاملی- ره- وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۴۳۶، ح ۱۱.

۴- شیخ حر عاملی- ره- وسائل الشیعه، تهران، دارلکتب الاسلامیه، چ ۲، ج ۲، ص ۴۳۴، ح ۵.

ص: ۲۹۰

«الّذی اصلّی له اقرب الیَّ من الذی مرّ قُدّامی» (۱)

«آن کس که برای او نماز می‌گزارم به من نزدیکتر از کسی است که از مقابل من می‌گذرد».

و این حاکی از این است که امامان در مقابل آن اندیشه ابتدایی که فقهای عامه مطرح می‌کردند، موضع واحدی اتخاذ نموده‌اند، تا این فکر را از جامعه مسلمان بزدایند.

آری در برخی از روایات ما نیز وارد شده که خوب و نیکو است که نمازگزار حایل و مانع بین خود و عابرین قرار دهد، و شایسته است که مانع از عبور از مقابل نماز شود، و فقهای شیعه هم به این معنا فتوا داده‌اند، ولی روایات این را از ادب و احترام نماز معرفی کرده‌اند (۲)، نه از آن جهت که ارتباط نمازگزار با خدا قطع می‌شود! و آنچه در کتب حدیث اهل سنت نقل شده که پیامبر اسلام هنگام نماز در مقابل خود حایل و مانعی (ولو عصا) قرار می‌داد، در روایات شیعه هم آمده که پیامبر چنین کاری انجام می‌داده، ولی علت و حکمت آن قطع ارتباط نمازگزار با خدا نیست، بلکه از باب ادب و احترام به نماز است.

با توجه به آنچه در این باب گفته شد، به حجاج محترم ایرانی بویژه بانوان توصیه می‌شود که در مسجد الحرام و مسجد النبی و اصولًا هر جایگاه نماز، از مقابل نمازگزاران، تا پایان نماز عبور نکنند.

۱- همان مدرک، جمله فوق در احادیث: ۳، ۵، ۶، ۱۰، ۱۱، به همان تعبیر یا با اندک تفاوتی ذکر شده است.

۲- مدرک فوق، ص ۴۳۶، ح ۱۰ «ولکن ذلک ادب الصلاة و توقیرها».

ص: ۲۹۱

ص: ۲۹۲

نماز مستحبی پیش از ظهر

از جمله مواردی که غالباً در موسم حج خصوصاً در حرم رسول خدا موجب مشاجره می گردد، خواندن نماز مستحبی پیش از ظهر است. عده‌ای از اهل سنت آن را حرام می‌دانند، و مواردی عملًا از انجام آن جلوگیری می‌نمایند که متقابلًا برخی از حاجیان خشمگین و عصبانی می‌شوند و می‌پرسند: «چرا نماز خواندن در حرم پیامبر حرام است؟!».

البته این مشکل، بیشتر در محل محراب مسجد اصلی پیامبر پیش می‌آید که حجاج به نیابت از پدر و مادر و گذشتگان یا به نیت خود، چند رکعت نماز مستحبی می‌خوانند.

باید توجه داشت که این اعتراض آنان، برخاسته از یک اختلاف نظر فقهی میان ما

ص: ۲۹۳

و آنان است، بدین معنا که فقهای اهل سنت، در گزاردن نماز در سه وقت از روز، اختلاف نظر دارند: ۱- بعد از نماز صبح تا طلوع آفتاب. ۲- هنگام طلوع آفتاب. ۳- هنگام غروب آفتاب. ۱(۱)

در این رابطه یادآور می‌شویم که:

۱- اکثر فقهای اهل سنت فتوا به کراهت نماز مستحبی (ابتدائی و بدون سبب) بعد از نماز صبح و عصر می‌دهند.

۲- شافعیها هر نمازی که سبب و مناسبتی داشته باشد، مثل نماز، «تحیت مسجد» و نماز «استسقاء» (طلب باران) و مانند اینها را در این سه وقت جایز می‌دانند. (۲)

۳- حنفیها خواندن هیچ نمازی را در این اوقات جایز نمی‌دانند، چه نماز قضا و چه نماز مستحبی. (۳)

با توجه به نظریه‌های فقهی مذکور، آنان خواندن نمازهای مستحبی پیش از ظهر را حرام یا مکروه می‌دانند و از این جهت است که اعتراض یا جلوگیری می‌نمایند.

در اینجا برای آگاهی بیشتر خوانندگان گرامی، نظر فقهی شیعه را بطور اختصار ذکر می‌کنیم: اصولًا بایـد توجه داشت که فقها نمازهای مستحبی را به دو دسته تقسیم نموده‌اند:

۱- نافله مُرَتَّبه (نمازهای استحبابی که پیش از یکی از نمازهای یومیه یا بعد از آنها خوانده می‌شود).

۲- نافله غیر مُرَتَّبه (نمازهای مستحبی دیگر، غیر از نافله‌های یاد شده) که آن نیز دو قسم است:

الف: نافله‌ای که به جهت چیزی، و مناسبت خاصی خوانده شود که آن را اصطلاحاً «ذات السبب» گویند مثل نماز تحیت مسجد و نماز زیارت که به جهت زیارت خوانده می‌شود، و نماز اول ماه، نمازهای ایام و لیالی ماه رمضان. فقهای شیعه در مورد این دسته از نمازها گفته‌اند: هنگام طلوع و غروب خورشید و هر وقت دیگری خواندن آن جایز است. (۴) چنانکه شافعی از فقهای اهل تسنن نیز همین فتوا را داده است. (۵) همچنین فقهای معاصر مکه و مدینه نیز به این معنا فتوا داده‌اند. (۶)

ب: نماز نافله‌ای که سبب و علت خاصی ندارد، ولی از آنجا که نماز بهترین عبادت، و معراج مؤمن است، شخص مسلمان بدون آن که مناسبت خاصی داشته باشد، چند رکعت نماز می‌خواند. شکی نیست که خواندن چنین نمازی در اصل اشکالی ندارد، و

۱- ابن رشد قرطبی، بدایةالمجتهد، ط نهم، بیروت، ۱۴۰۹ ه. ق، ج ۱، ص ۱۰۱.

۲- وزارت الاوقاف و الشئون الاسلامیه، الموسوعة الفقهیه- الکویت- ط ۲، ۱۴۰۶ ه. ق، ج ۷، ص ۱۸۳ باب اوقات الصلاة.

۳- ابن رشد قرطبی، بدایةالمجتهد، ط نهم، بیروت، دارالمعرفة، ۱۴۰۹، ج ۱، ص ۱۰۳.

۴- سید کاظم یزدی، عروةالوثقی، تهران، دارالکتب، اسلامیه، ص ۱۷۶.

۵- ابن رشد قرطبی، بدایةالمجتهد، ط نهم، بیروت، دارالمعرفة، ۱۴۰۹ ه. ق، ج ۱، ص ۱۰۳.

۶- عبدالعزیز بن عبداللّه بن باز، فتاوا و تنبیهات و نصایح، ط ۱، قاهره، مکتبةالسنه، ۱۴۰۹ ه. ق، ص ۲۹۲، فتاوی هیئة کبار العلماء، قاهره، مکتبة التراث الاسلامی، ج ۱، ص ۲۹۲ ..

ص: ۲۹۴

اکثر فقهای شیعه خواندن آن را در هر زمان از شبانه روز جایز دانسته‌اند، اگر چه در صبح یا عصر باشد. ولی برخی از آنان گفته‌اند شروع به خواندن آنها در چند وقت یاد شده در زیر کراهت دارد:

۱- بعد از نماز صبح تا طلوع آفتاب.

۲- از هنگام طلوع خورشید تا هنگام بالا آمدن و گسترده شدن نور آن.

۳- از هنگام بالا آمدن خورشید تا ظهر. (۱)

از مجموع آنچه گفته شد به این نتیجه می‌رسیم که اعتراض به خواندن نمازهای مستحبی تنها براساس نظر فقهی برخی از فقهای اهل تسنن مثل «ابوحنیفه» می‌تواند درست باشد، زیرا چنانکه گفته شد تنها اوست که اقامه نماز در این اوقات را حرام می‌داند، اما اکثر فقهای اهل سنت فتوا به کراهت می‌دهند نه حرمت، و همه فقها با نظر ابوحنیفه موافق نیستند و چنانکه گفتیم شافعی نمازهای مستحبی دارای سبب و مناسبت را بعد از طلوع آفتاب جایز می‌داند، معلوم است که کراهت در این گونه موارد به معنای این است که ثواب عمل، نسبت به انجام آن در سایر موارد، کمتر است، نه اینکه بدعت و حرام باشد.

بنابراین در برابر اعلام تحریم این گونه نمازها در حرم پیامبر، باید فتوای شافعی را گوشزد کرد.

۱- سید کاظم یزدی، عروةالوثقی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ص ۱۷۶. مرحوم سید کاظم یزدی کراهت خواندن نماز در این اوقات را مورد اشکال می‌داند، ولی مرحوم آیةاللّه العظمی بروجردی در حاشیه بر نظریه او اشکال را ضعیف دانسته قائل به کراهت نماز در اوقات مذکور شده است.

ص: ۲۹۵

جمع بین نمازها؟

اوقات نمازهای واجب پنجگانه از مسائلی است که بین فقهای شیعه و اهل سنت مورد اختلاف بوده و این نیز چون موارد گذشته، از یک اختلاف فقهی سرچشمه گرفته است، برخی از فقهای اهل سنت رعایت اوقات فضیلت (اول وقت) نماز را واجب دانسته‌اند، براساس این فتوا باید هر یک از نمازهای ظهر، عصر، مغرب و عشاء جداگانه (در وقت خود) خوانده شود ولی فقهای شیعه جدا خواندن نمازها را مستحب، و با هم خواندن آنها را جایز می‌دانند. (۱)

فتاوای اهل سنت

۱- سید کاظم یزدی ره، عروهٔ الوثقی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ص ۱۷۴- ۱۷۳، مسأله ۷.

ص: ۲۹۶

فقهای اهل سنت در مورد اوقات نمازهای یومیه، دو نظر دارند:

۱- گروهی خواندن نماز- در حال اختیار و بدون عذر- در اوقات معین (پنج وقت) را واجب شمرده، جمع بین آنها را جایز نمی‌دانند. (۱) ولی اگر کسی به علت عذری، مانند سفر و باران، نماز را از وقت معین به تأخیر اندازد، به فتوای این گروه، اشکال ندارد. چنانکه با هم خواندن نماز ظهر و عصر در روز نهم ذیحجه در «عرفات» و نیز جمع بین مغرب و عشاء در شب دهم ذیحجه در «مشعرالحرام» را جایز می‌دانند. (۲)

۲- گروهی دیگر از فقها مانند:

اشهب (از فقهای مالکیه)، ابن منذر (از فقهای شافعیه)، ابن سیرین و ابن شبرمه جمع بین نماز «ظهر- عصر» و «مغرب- عشاء» را- در حال اختیار و بدون عذر- جایز می‌دانند مشروط بر اینکه به صورت عادت درنیاید، بطوری که همیشه با هم خوانده شوند. (۳)

این فتوا به روشنی نشان می‌دهد که از نظر فقهای یاد شده، جمع خواندن این نمازها بدون عذر هم جایز است.

چنانکه «ابن منذر» تصریح کرده است که جمع خواندن در «حضر» بدون اینکه ترس، باران یا بیماری در کار باشد، جایز است.

همچنین «ابن منذر» می‌گوید:

گروهی از «اهل حدیث» نیز چنین فتوا داده‌اند، زیرا حدیثی از «ابن عباس» نقل شده است، حاکی از اینکه پیامبر اسلام- ص- بدون اینکه ترس یا بارانی وجود داشته باشد، نماز ظهر- عصر و مغرب- عشاء را در مدینه (در حضر) با هم خواند. وقتی علت آن را از ابن عباس پرسیدند، گفت: «به این خاطر بود که برای امت اسلامی عسر و حرج نباشد».

همچنین روایاتی نقل شده که نشان می‌دهد که گروهی از صحابه و تابعین، بدون عذر، جمع بین دو نماز می‌کردند. (۴)

گویا به همین دلیل است که اکثر فقهای شافعی، اول وقت نماز ظهر را «وقت فضیلت» و بقیه را «وقت اختیاری» می‌دانند. (۵) و چنانکه گفتیم «اشهب» که از فقهای مالکی است، جمع بین دو نماز را در هر حال جایز می‌دانسته، و بنا به نقلی «مالک» تنها، جمع بین نماز مغرب و عشا را بی‌اشکال می‌دانسته است. (۶)

احادیث حاکی از جواز جمع بین نمازها

نکته قابل توجه این است که تعداد

۱- وزارهٔ الاوقاف و الشئون الاسلامیهٔ، الکویت، الموسوعهٔ الفقهیه، ط ۲، ۱۴۰۶، ج ۷، ص ۱۸۷ بن باز و عثیمین فتاوی هیئهٔ کبار العلماء، قاهره، التراث الاسلامی، ج ۱، ص ۱۹۸ و ۲۲۰.

۲- وزارهٔ الاوقاف و الشئون الاسلامیهٔ، الکویت، الموسوعهٔ الفقهیه، ط ۲، ۱۴۰۶، ج ۷، ص ۱۸۷ بن باز و عثیمین فتاوی هیئهٔ کبار العلماء، قاهره، التراث الاسلامی، ج ۱، ص ۱۹۸ و ۲۲۰.

۳- مدرك گذشته، ج ۱۵، ص ۲۹۲.

۴- مدرك گذشته، ج ۷، ص ۱۷۳.

۵- مدرك گذشته، ج ۷، ص ۱۷۳.

۶- ابن رشد، بدایهٔ المجتهد، بیروت، دار المعرفه، ۱۴۰۹، ج ۱، ص ۱۷۳.

ص: ۲۹۷

فقهای طرفدار «جمع بین نمازها» بسیار زیاد است و برخی از آنان همچون شیخ احمد الصدوق العماری به حدی در این فتوا مصرّ است که در این باره کتابی نگاشته است. (۱) مدرک و مستند فتاوای این گروه- چنانکه اشاره کردیم- روایاتی است که در کتب اهل سنت آمده و حاکی از این است که پیامبر در حال اختیار و بدون عذر (باران، سفر و ...) بین نمازها جمع نموده است، که به نقل چهار روایت از آنها بسنده می کنیم:

۱- «مالک» (پیشوای فرقه مالکی) نقل می کند که: پیامبر در حضر بین دو نماز جمع نمود. (۲)

۲- «احمد حنبل» از ابن عباس نقل می کند که: پیامبر، نماز ظهر- عصر و مغرب- عشاء را با هم خواند، بدون اینکه سفر یا ترس در میان باشد. از ابن عباس پرسیدند: چرا با هم خواند؟

گفت: تا امت به سختی و مشقت گرفتار نشود. (۳) (این همان حدیثی است که گفتیم «اهل حدیث» به آن استناد می کنند).

۳- «احمد حنبل» از ابن عباس نقل می کند که: با رسول خدا- ص- هشت رکعت (ظهر و عصر) و هفت رکعت (مغرب و عشا) را با هم خواندیم. (۴)

۳- باز «احمد حنبل» از ابن عباس نقل می کند که: رسول خدا- ص- در مدینه (بدون اینکه مسافر باشد) بین نماز ظهر و عصر و نیز مغرب و عشاء جمع نمود. (۵)

در این باره روایاتی از طریق شیعه نیز نقل شده است: چنانکه «زراره» از امام صادق- ع- نقل می کند که فرمود: پیامبر- ص- بدون اینکه علتی (مانند باران و ترس) در میان باشد، نماز ظهر و عصر را بعد از فرارسیدن ظهر، با جماعت خواند. (۶)

فضیلت نماز در اول وقت، از دیدگاه امامان شیعه

باید توجه نمود که اگر چه فقهای شیعه، براساس روایات رسیده از پیامبر و امامان، فتوا به جواز جمع داده‌اند، ولی گزاردن نماز در وقت فضیلت را افضل می‌دانند و روی آن تکیه می کنند. و ما به مناسبت بحث، نمونه‌هایی از احادیث رسیده از امامان- علیهم‌السلام- را نقل می کنیم تا برادران مسلمان به نماز اول وقت، عنایت بیشتری داشته باشند:

۱- امام صادق- علیه‌السلام-: هر نمازی دو وقت دارد و اول آن بهتر است و روا نیست که بدون عذر آخرین

۱- شیخ احمد الصدیق الغماری، ازاله الخطر ممن جمع بین الصلاتین فی الحضر، به نقل از الفقه علی مذاهب الخمسه مغنیه، ص ۷۹.

۲- وزراهٔ الاوقاف والشئون الاسلامیه، الکویت، ط ۲، ۱۴۰۶، ج ۷، ص ۱۷۳.

۳- احمد حنبل، مسند، بیروت، بی‌تا دار الصادر، ج ۱، ص ۲۸۳- ۲۲۱.

۴- احمد حنبل، مسند، بیروت، بی‌تا دار الصادر، ج ۱، ص ۲۸۳- ۲۲۱.

۵- احمد حنبل، مسند، بیروت، بی‌تا دار الصادر، ج ۱، ص ۲۸۳- ۲۲۱.

۶- شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ج ۳، ب ۳، مواقیت الصلاهٔ، ح ۶.

ص: ۲۹۸

وقت را برگزیند.

۲- محمد بن مسلم: از امام صادق-ع- شنیدم می‌فرمود: چون وقت نماز می‌شود درهای آسمان برای بالا- رفتن اعمال گشوده می‌شود و دوست ندارم عملی پیش از عمل من صعود کند، و در نامه عمل کسی قبل از نامه عمل من چیزی نوشته شود.

۳- امام صادق-ع-: جبرئیل به رسول خدا گفت: افضل اوقات، اول وقت است.

۴- زراره از امام باقر-ع- پرسید:

آیا اول وقت افضل است یا وسط یا آخر آن؟

امام فرمود: اول آن، زیرا که رسول خدا فرمود: خداوند کار خیری را دوست دارد که زودتر انجام شود.

۵- امام صادق-ع-: برتری اول وقت بر آخر وقت مانند برتری آخرت بر دنیا است.

۶- از امام صادق-ع- معنای آیه:

«فویل للمصلین الذین هم عن صلاتهم ساهون» (۱) را پرسیدند، حضرت فرمود: مقصود کسانی هستند که نماز را بدون عذر به تأخیر می‌اندازند. (۲)

۱- وای بر نماز گزارانی که از نماز خود غفلت می‌کنند، سوره ماعون، آیه ۴ و ۵.

۲- درباره این احادیث رجوع شود به:

وسائل الشیعه، ج ۳، باب ۳ ابواب مواقیت الصلاة ص ۸۷.

درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِكُمْ خَیْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه
ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال
دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان
تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶
وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com
تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۶۰۹-۵۳به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».